

## تجوید قرآن کریم

### تجوید و الفبای عربی

#### معنای تجوید

تجوید در لغت ، مترادف با کلمه ((تحسین)) به معنای ((نیکو گردانیدن)) است و در اصطلاح ، عبارت است از قواعد و دستورهای صحیح اداء کردن حروف از نظر مخارج ، صفات و احکام آن .

#### فایده تجوید

با رعایت قواعد تجوید، قرآن همان گونه که در آغاز اسلام خوانده و شنیده می شد، قرائت می گردد و در نتیجه ، قرآن از تغییر و تحریف ، محفوظ مانده ، آهنگ زیبا و دلنشین آن نیز از بین نمی رود.

#### الفبای عربی

هر حرفی دارای شکل ، اسم و تلفظی خاص می باشد.

در کتاب روخوانی قرآن با شکلهای و اسمهای حروف آشنا شدید. در این کتاب به یاری خداوند رحمان ، با نحوه تلفظ حروف عربی آشنا خواهید شد. قبل از توضیح آنها به بررسی چند مطلب که بی ارتباط با شکلهای و اسمهای حروف نیست می پردازیم :

#### اقسام الف

الف در زبان عرب بر دو قسم است : ۱ - الف حرکت ناپذیر ۲ - الف حرکت پذیر

۱ - الف حرکت ناپذیر: بعد از حرف مفتوح قرار می گیرد و باعث می شود که مدّ و کشش صدای فته آن حرف ، دو برابر شود از این رو، به آن ((الف مدّی)) می گویند، مانند:

كَانَ - دَعَا - عَلَّمَ

۲ - الف حرکت پذیر: همان همزه (ء) است که در مورد چگونگی کتابت آن به کتاب ((آموزش روخوانی قرآن کریم)) سطح ۲، ص ۳۳ - ۳۴ مراجعه شود.

#### تعداد الفبای عربی

برخی تعداد الفبای عربی را ۲۸ حرف و بعضی دیگر ۲۹ حرف می دانند.

اختلاف بر سر ((الف مدّی)) است . عدّه ای آن را یک حرف مستقل می دانند و بعضی دیگر بر این عقیده اند که ((الف مدّی)) تنها یک صدای کشیده مانند ((واو و یاء مدّی)) می باشد و حرف مستقلی به حساب نمی آید.

همزه وصل و همزه قطع

تلفّظ کلماتی که ابتدای آنها ساکن باشد مشکل و یا غیر ممکن است . برای سهولت و امکان پذیر شدن تلفّظ چنین کلماتی از الفی به نام ((همزه وصل)) (۱) کمک گرفته می شود.

همزه وصل در ابتدای کلمه ، خوانده می شود ولی در وسط کلام ، خوانده نمی شود،مانند:

اُدْخُلُوا - یا قَوْمِ ادْخُلُوا

در مقابل همزه وصل ، همزه دیگری است به نام همزه قطع که در ابتدا و وسط کلام خوانده می شود(۲)، مانند:

اَرْسَلْنَا - لَقَدْ اَرْسَلْنَا

چگونگی خواندن همزه وصل در ابتدای کلمه ها

همزه وصل در آغاز فعل و اسم و حرف می آید.

در حروف : همزه ((ال)) تعریف همیشه مفتوح می باشد، مانند:

الشَّمْسُ ، الْقَمَرُ که خوانده می شوند: الشَّمْسُ ، الْقَمَرُ

در اسمها: همیشه مکسور می باشد، مانند:

ابْنُ ، اِسْمُ که خوانده می شوند: ابْنُ ، اِسْمُ

در افعال : با توجّه به دوّمین حرف بعد از همزه ، اگر مفتوح یا مکسور بود با کسره و اگر مضموم بود با ضمه خوانده می شود، مانند:

اِفْتَحْ، اِضْرِبْ، اَنْصُرْ که خوانده می شوند: اِفْتَحْ، اِضْرِبْ، اَنْصُرْ

چگونگی علامت گذاری همزه قطع و وصل در قرآنها

در بعضی از قرآنها برای راهنمایی قاری ، روی الف همزه قطع ، همزه (اِء) و روی الف همزه وصل ، صاد کوچکی (ا) قرار داده اند؛ مانند:

(إِتَى أَمْرُ اللَّهِ)

در بعضی از قرآنهاى دیگر الف همزه قطع را با حرکت و علامت مربوطه و الف همزه وصل را بدون علامت نوشته اند، مانند:

(آتَى أَمْرُ اللَّهِ)

O تمرین : کلمه هاى را که داراى همزه وصل است ، یک بار با کلمه قبل و بار دیگر بطور جداگانه بخوانید.

وَاسْتَكْبَرَ - وَالْقَمَرَ - فَاسْتَشْهِدُوا - هُوَ الْهَدَى - فَارْزُقُوهُمْ - وَاتَّقَوْهُ - وَابْتََلُوا الْيَتَامَى - فَاسْتَفْتِهِمْ - فَقَدِ افْتَرَى - لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا - قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ - وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ - وَ اكْسُوهُمْ - اَرَدْتُمْ اسْتِبدَالَ - وَ اخْشَوْنَ - مِنْ الْكِتَابِ

تلفظ حروف عربى (۳)

بسیارى از حروف عربى تقريباً به همان شكل فارسى تلفظ مى شوند و نیازی به آموزش ندارد و تنها ده حرف (ثاء، حاء، ذال ، صاد، ضاد، طاء، ظاء، عین ، غین ، واو) در زبان عربى ، تلفظ آنها به گونه دیگرى است که به شرح آن مى پردازیم .

لازم به یادآورى است که ترتیب زیر به جهت سهولت در فراگیرى انتخاب شده است .

حرف واو

در ادای حرف ((واو)) لبها بدون برخورد با دندانها به حالت غنچه در مى آید و این حرف از میان دو لب تلفظ مى شود.

O تمرین :

بَلَوْنَاهُمْ - اَوْجَفْتُمْ - تَوَبَّيْتُمْ - لَا تَوَجَّلْ - قَوْمِ - يَوْمِيهِمْ - وَجَدَهَا - يَاقِينَا - وَجَّهَهَا - وَارِدَهَا - وَارِدَهُمْ - وَالِدَتِى - وَزَرَ اُخْرَى - شَاوَرَهُمْ - تَوَسَّوْسُ - تَأْوِيلَ - نُسَوِّكُمْ تَسْتَوَى - وَقِيَّتَ - وَجْهَكُمْ - وَجَدِكُمْ - تَلَوُوا - دَاوُودَ - وَوَرَى - اَوَّلِينَ - قُوَّتَكُمْ - اَوْبَى - فَسَوَى - لَوَّوَا - تَزَوَّدُوا.

حرف هاء

این حرف در فارسى به شكل ((هاء)) تلفظ مى شود. برای تلفظ صحیح آن كافى است آن را از وسط حلق و با فشرده گى ، ادا کنیم تا با حرف ((هاء)) اشتباه نشود.

0 تمرین :

آهوی آخوی

أَهْلًا حِلَّ

أَحْسِنُ - فَاحْكُمُ - يُحْيِي - مَحْيَاهُمْ - تَحْتِهِمْ - إِخْتَرَقَتْ - حَرَّمَهَا - حَسَبُوا - حَسْبَهَا - يُحَاسِبُكُمْ - تَحَاوَرَكُمَا - دَحِيهَا -  
رَحِمَ - حِسَابُهُمْ - تَحِيَّتُهُمْ - حِثَانُهُمْ - نُوحِيهَا - يَحِيقُ - حُرِّمَتْ - حُلُّوا - حُنْفَاءٌ - مُفْلِحُونَ - يَحُولُ - يُسَبِّحُونَ -  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ - أَوْحَى لَهَا.

بعد از فراگیری تلفظ صحیح حرف ((حاء))، باید مراقب بود حرف ((هَاء)) مانند آن ادانشود، زیرا ((هَاء)) در زبان عربی همانند تلفظ فارسی آن است .

حرف عین

این حرف در فارسی بصورت ((همزه )) تلفظ می شود. حال به تفاوت این دو در عربی توجه فرمایید:

((همزه )) ساده گفته می شود و هنگام سکون صدا در آن قطع می گردد ولی حرف ((عین )) از وسط حلق ، ادا شده و هنگام سکون صدا در آن تقریباً قطع نمی شود.

0 تمرین :

أَجَلَ عَجَلَ

أَمَلًا عَمَلًا

أَمِينَ عَمِينَ

يَا لَمُؤَنِّعَلُمُونَ

أَعْلَى - فَاعْلَمْ - نِعْمَ - اِعْلَمُوا - يُعْجِبُكَ - يَسْتَعْجِلُونَ - مَعَكُمْ - عَلَيْهِمْ - يَفْعَلُونَ - مَعَايِشَ - عَلَيْهِمْ - تَعَالَى -  
عِلْمًا - فاعِلُونَ - الْعِزَّةَ - مَعِيشَتُهُمْ - فَاعِينُونِي - نُعِيدُهَا - عِلْمَاءٌ - عُقْبَاهَا - عُلَمْنَا - تَعُولُوا - عَوْقِبَتُمْ - يَعُودُونَ -  
فَعَالَ - سَعَرَتْ - يَدْعُ الْيَتِيمَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

حرف غین

غین و قاف در فارسی ، مثل هم تلفظ می شوند، حال به نحوه ادای هر یک در زبان عربی ، دقت کنید.

حرف ((قاف)) به کمک زبان کوچک و با شدت و سختی گفته می شود بطوری که صوت ، قطع می گردد، ولی حرف ((غین)) از انتهای حلق و با سستی تلفظ شده و صدا در آن کشیده می شود، همچنین حرف ((غین)) باید درشت ادا شود.(ع)

O تمرین :

أَقْنِي أَغْنِي

قَدْغَدْ

نَغْفِرُ - يَغْلِي - أَفْرِغُ - أَغْشِيَتْ - يُغْنِيهِمْ - فَاسْتَغْفَرَ - تَغَشَّهَا - غَيْرِي - غَنِمْتُ - الْغَاوِينَ - وَالْمَغَارِبِ - فِي الْغَارِ - غِلٌّ - غَسَلِينَ - بُغِيَ - أَبْغَيْكُمْ - فَالْمُغِيرَاتِ - غُفْرَانِكَ - يَنْزَعُ - غَلَبَتْ - غَدُوْهَا - يَبْغُونَ - لُغُوبٌ - اسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

حرف ثاء

این حرف در فارسی مثل ((سین)) تلفظ می شود. برای تلفظ صحیح این حرف ، باید آن را از سر زبان و سر دندانهای پیشین بالا و به حالت دمیدگی ادا کرد.

O تمرین :

إِسْمَائِلُ

يَلْبَسُوْنَ يَلْبَثُوْنَ

مَثَوَاكُمْ - فَاتَّبَعْتُمَا - يَثْرِبَ - مِثْلَهُمْ - مَثَقَلُونَ - مَثْنَى - ثَلَاثَ - ثَقَلَتْ - لَبِثَ - مِنَ الْمَثَانِي - ثَامِنُهُمْ - فَاتَّبَعْتُمَا - ثَابِتُهُمْ - مَوْثِقًا - جَائِيَةً - كَثِيرًا - جَنِيًّا - حَنِينًا - ثَمَّ - ثُبُورًا - ثَلُثُ - لَمْثُوبَةً - ثَلَاثُونَ - مَبْنُوثَةً - الثَّقَالِ - الثَّقَلَانِ - مُنْبَثًا - يَأْتِيهَا الْمُدَّتُّرُ - ثَمَّ بَعَثَهُ

حرف ذال

حروف ((ذال))، ((زا))، ((ظاء)) و ((ضاد)) در فارسی مثل هم تلفظ می شوند ولی در عربی با هم فرق دارند.

برای ادای حرف ((ذال)) از سر زبان و سر دندانهای پیشین بالا استفاده می کنیم تا از حرف ((زاء)) متمایز گردد، لازم به یادسپاری است که حرف ((ذال)) را باید بصورت نازک و کم حجم ادا کرد.

O تمرین :

أَذْهَبَ - وَادْكُرُوا - حَذَرَكُمْ - إِذْقَالَ - يُذْهِبُكُمْ - عَذْرًا - ذَكَرَهُمْ - ذَهَبُوا - مُذَبِّبِينَ - ذَائِقُوا - ذَلِكُمْ - أَذْغُوا  
 - تُذِلُّ - ذِكْرِيهِ - إِذِي الْقُرْبَى - الَّذِينَ - مَعَاذِرَهُ - يُذِيقُهُمْ - نُذِرُ - ذَلَّلْتُ - دُنُوبَنَا - خُذُوهُ - دُوقُوا - نُذُورَهُمْ  
 - تُكَذِّبَانِ - آذُنُوبٍ - قَاذَنَ مُؤَدَّنٌ - وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا - لِيَذَّكَّرُوا

حرف ظاء

برای تلفظ حرف ((ظاء)) کافی است حرف ((ذال)) را درشت و پرجم (۵) ادا کنیم .

O تمرین :

مُنْذِرِينَ مُنْظِرِينَ

مَحْذُورًا مَحْظُورًا

أَظْلَمَ - يَظْلِمُونَ - يَظْهَرُ - حَفِظْنَاهَا - وَاعْلُظْ - مُظْلِمُونَ - ظَلَمُوا - ظَلَّتْ - يُظَاهِرُوا - ظَالِمِي -  
 لَظَالِمُونَ - ظِلَالُهَا - ظَهْرِيًّا - مَحْفُوظٍ - كَظِيمٍ - حَافِظِينَ - عَظِيمٍ - ظَلِمُوا - يَظُنُّ - ظُلُمَاتٍ - تُوعَظُونَ - وَاحْفَظُوا -  
 حَافِظُونَ - يُعَظِّمُ - فَظًّا - حَظٌّ - إِنَّ الظَّنَّ - هُمُ الظَّالِمُونَ - إِلَى الظُّلِّ

حرف طاء

حرف (طاء) و (تا) در فارسی مانند هم ادا می شوند.

حرف ((طاء)) مانند حرف ((تاء)) از تماس روی سر زبان با ناهمواریهای کام بالا ادا می شود، با این تفاوت که  
 صدا در حرف ((طاء)) درشت و پرجم می باشد.

O تمرین :

تَابَطَابَ

قَانِتِينَ قَانِطِينَ

أَطْعَى - تَطْعَوْا - فِطْرَةَ - خِطْبَةٍ - مُطْمَئِنِّينَ - يُطْعِمُونَ - فَطَرَ - طَفِقَ - اسْتَطَعْتُمْ - طَائِفَتَانِ - أَطَاعُونَا - بِطَائِنُهَا -  
 وَ لَا تُطْعَ - سَطِحتْ - طِفْلًا - آسَاطِيرُ - أَطِيعُونَ - خَطِيبَاتِكُمْ - طُمِسَتْ - خُطُواتِ - طُغْيَانًا - طُوبَى - يَطُوفُ - بُطُونِهِمْ  
 - تُشْطِطُ - تَخْطُهُ - لِلطَّاعِينَ - تَطْلُعُ - فَاطَّهَرُوا - عَطَّلْتُ.

حرف صاد

حرف ((صاد)) مانند حرف ((سین)) از سر زبان و پشت دندانهای پیشین پایین تلفظ می شود، با این تفاوت که  
 صدا در حرف ((صاد)) درشت و پرجم می باشد.

O تمرین :

عَسَى عَصَى

عَسَيْتُمْ مَعْصِيَتُمْ

قَسَمْنَا قَصَمْنَا

أَصْلَحَ - أَصْدَقَ - إِصْلَاحُهَا - مِصْرَ - تُصْعِدُونَ - يُصْرِفُ - صَلَاتِي - قَصَصَ - صَدَقَ - مَصَانِعَ - لَصَادِقُ - صَالِحِينَ -  
صِرَاطِي - يَفْضِلُ - أَبْصِرْهُمْ - نَصِيبًا - مَصِيرَكُمْ - يُوصِيكُمْ - صُرِفَتْ - صُحُفٍ - تَخَاصُمُ - نَصُوحًا - تُوصُونَ -  
- تَصَوُّمُوا - فَصَّلْنَاهُ - فَالْصَّالِحَاتُ - نُفَصِّلُ - يَخْتَصُّ - يَصَدِّقُوا

حرف ضاد

حرف ((ضاد)) از تماس کناره زبان (هر طرف که میسر باشد) با دندانهای کرسی بالا (همان طرف) و کشیده شدن بر آنها ایجاد می شود و آن را باید درشت و پرحجم اداء کرد.

O تمرین :

أَضْعَفُ - يَضْرِبُ - رِضْوَانٌ - فَضْلٌ - مُضْعَعَةٌ - مُضْعِفُونَ - ضَلَّ - وَضَعَهَا - ضَرَبَ - ضَاحِكَةً - لَضَائِلُونَ - ضَامِرٍ -  
نَضِجَتْ - فِي الْأَرْضِ - ضِعَافًا - ضِيْزِي - رَضِيْتُ - مُعْرِضِينَ - ضَرَبْتُ - أَعْضُضُ - عَرْضُهَا - مَغْضُوبٍ -  
مَخْضُودٍ - رَضُوا - يَنْفَضُّوا - نَضَّاحَتَانِ - فِضَّةٌ - يَحْضُضُ - يَغْضُضُوا - يَعْضُضُ

استعلا و استغلا

معنای استعلا

استعلا در لغت ، به معنای ((برتری طلبی ، میل به بلندی )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از ((میل ریشه زبان به طرف سقف دهان در هنگام تلفظ حرف)).

در اثر این صفت ، حرف حالت پرحجم و درشتی به خود می گیرد.

حروف استعلا

حروف استعلا عبارتند از:

((خ - ص - ض - ط - ظ - غ - ق)).

در هنگام ادای چهار حرف (ص - ض - ط - ظ) قسمتی از سطح زبان ، سقف دهان را می پوشاند و در نتیجه ، این حروف درشت تر و غلیظتر از سه حرف دیگر تلفّظ می شوند.

O تمرین :

صَلَّ - صَوْتُ - صَبَّيَا - صَدْرِي - صُرِفَتْ - يَصْبِرُ - ضَنَّكَ - إِلَى ضَرْ - يُضِلُّ - يَضْرِبُ - ضِيْرِي - نَضِجَتْ - بَطَشْتُمْ -  
- طُمِسَتْ - طُوبَى - يُطْفِئُوا - يُشْطِطُ - طِفْلاً - ظَلَّ - ظَلَمَ - ظَهِيرٌ - مُنْظَرِينَ - فَظًّا - ظِلَالُهَا - خَشِيَ - خَتَمَ -  
خَسَفَ - خَبَّرَ - يُخْرِجُونَ - أَخْبَارِهَا - غَنِمْتُمْ - غَلَبَتْ - يَبْغُونَ - يَغْلَى - نَغْفِرُ - أَبْغَيْكُمْ - قَرِيبًا - قَبْلُ - بَقْدَرٍ - نُقَدِّسُ -  
نَقْتَبِسُ - لَا أَقْسِمُ

معنای استفال

استفال در لغت ، به معنای ((پایین آمدن ، پست شدن )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از ((پایین آمدن سطح زبان از کام بالا)).

در اثر این صفت ، حرف ، نازک و کم حجم تلفّظ می شود.

حروف استفال

بجز هفت حرف استعلا، بقیه حروف دارای صفت استفال می باشند.

# یادسپاری : در تلفّظ کلمات باید دقّت شود که هر حرف با صفت خود اداء شود و حالت حرف مجاور را به خود نگیرد.

قلقله ولین

معنای قلقله

قلقله در لغت ، به معنای ((اضطراب ، جُنْش )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از ((آزاد نمودن صدای حرف در هنگام سکون)).

حروف قلقله

حروف قلقله عبارتند از: ((ب - ج - د - ط - ق )) که در عبارت ((قُطِبُ جَدِّ)) گرد آمده اند.

در حالت سکون (اعم از اینکه ذاتی باشد یا عارضی )، صدای حرف ، بطور کامل متوقّف می گردد و تنها راه تلفّظ، آزاد نمودن صدای آنهاست .

صدای ایجاد شده ، بیشتر میل به فته دارد.



قلقه ای که در آخر کلمه و هنگام وقف پدید آید، آشکارتر از موردی است که در وسط کلمه باشد و چنانچه مشدد نیز باشد، قلقه از حالت قبل نیز آشکارتر می شود. باید در قلقه غیر مشدد، دقت نمود که بصورت مشدد تلفظ نشود.

O تمرین :

(ق): خَلَقْنَا - نَفْتَبِسُ - فَوَاقٍ (فَوَاقٍ) - الْحَرِيقُ (الْحَرِيقُ) - بِالْحَقِّ (بِالْحَقِّ) - تَنْشَقُّ (تَنْشَقُّ)

(ط): يَطْمَعُ - وَ لَا تُشْطِطُ - لُوطٍ (لُوطٍ) - مُحِيطٌ (مُحِيطٌ)

(ب): يُبْصِرُونَ - إِبْرَاهِيمَ - وَ أَكْتُبُ - مُرِيبٌ (مُرِيبٌ) - تَبَّ (تَبَّ) - الْجُبَّ (الْجُبَّ)

(ج): تَجْرَى - مُجْرِمُونَ - فَاخْرُجْ - بَيْعٍ (بَيْعٍ) - وَالْحَجَّ (وَالْحَجَّ) - حَادٌّ (حَادٌّ)

(د): لِيُدْ حِضْوًا - أَرَدْنَا - لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ - لَكَنُودٌ (لَكَنُودٌ) - نُمِدُّ (نُمِدُّ) - نَعْدُ (نَعْدُ)

معنای لین

لین در لغت ، به معنای ((نرمی )) (ضد خشونت ) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((به نرمی ادا شدن حرف )).

دو حرف واو ساکن ما قبل مفتوح و یاء ساکن ما قبل مفتوح را که به نرمی اداء می شوند ((حروف لین )) نامند و باید دقت نمود که فتحه ماقبل آنها بطور کامل ، واضح و آشکار شده و میل به ضمه و کسره پیدا نکند.

O تمرین :

يَوْمِهِمْ - قَوْمَنَا - حَوْلَهُ - فَأَخْشَوْا - سَوْفَ - يُحَلَّلُونَ - كَيْفَ - لِكَيْلَا - آيِدِيهِمْ - عَلَيْهِمْ - كَامِلِينَ - أَنْتَيْنِ

تفخیم و ترقیق

معنای تفخیم

تفخیم در لغت ، (مترادف کلمه ((تسمین ))) به معنای ((تعظیم و بزرگداشت )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((درشت و غلیظ اداء کردن حرف بطوری که دهان از صدای آن پر شود)).

معنای ترقیق

ترقیق در لغت ، (ضد تفخیم ) به معنای ((رقیق کردن و از غلظت چیزی کاستن )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((نازک و رقیق ادا کردن حرف )).

#### موارد تفخیم و ترقیق

تمام حروف استعلا بدون استثنا تفخیم می گردند و این حالت در چهار حرف ((ص - ض - ط - ظ)) قویتر است .

لازم به یادسپاری است که تفخیم ، در حرف مفتوح ، بیشتر بوده و در حرف مضموم و ساکن ، متوسط، و در حرف مکسور، اندک است .

همه حروف استفعال ، ترقیق می شوند بجز دو حرف آخر ((ر - ل )) که در برخی موارد تفخیم می گردند. احکام هر یک بیان خواهد شد.

لازم به یادسپاری است که الف مدّی تابع حرف ماقبل است و چنانچه حرفی تفخیم شود، الف مدّی بعد از آن نیز تفخیم و در غیر این صورت ، ترقیق می گردد.

#### 0 تمرین :

کلمات زیر بر اساس مراحل تفخیم حروف استعلا انتخاب شده است ؛ در تلفّظ آنها دقّت کنید.

(خ): يَخَافَا - خَانَتَاهُمَا - خَالَاتِكُمْ - خَفَّتْ - خَسَفْنَا - خُلِقَتْ - خُذُوهُمْ - فَاخْشَوْهُمْ - اخْبَارِهَا - خِفْتُمْ - اخْرِنَ - آخِي

(ص): اصَابَهَا - مِنَ الصَّالِحَاتِ - اصَابِعُهُمْ - صَدْرِي - صَدَقُوا - تَصَدُّونَا - صُرِفَتْ - اصْحَابُ - تَصْبِرُ - يَصِدُّونَ - تُصِيبُهُمْ

(ض): قَضِيهَا - يُضَاعِفُهَا - اِضَاءَ - اَصْلُوا - ضَرَبُوا - ضَحِيهَا - يَضْرِبُهُمْ - يَسْتَضِعِفُ - يُضِلُّ - نَضِجَتْ - فِي الْاَرْضِ

(ط): اطَاعُونَا - يُطَافُ - طَائِفَتَيْنِ - طَبَّابَتِ - طَفِقَ - خَلَطُوا - طُوبَى - تَطَعُوا - يَطْمَعُ - لَا تُطْعُ - سَطِحتْ

(ظ): ظَالِمُونَ - تَظَاهَرَا - ظَالِمِي - حَفِظَ - ظَهَرَكَ - يَظُنُّ - ظَلِمُوا - يُظْهِرُ - اَظْلَمَ - ضِلَالُهَا - يُعْظَمُ

(غ): اَلْغَافِلَاتُ - فِي الْغَارِ - وَالْمَغَارِبِ - غَيْرِي - غَنِمْتُمْ - غُلِبَتْ - يَنْزِعُ - نَغْفِرُ - اَفْرِغْ - غِطَاءٌ - غِشَاوَةٌ

(ق): قَاتَلُوا - قَاسَمَهُمَا - قَادِرُونَ - قَبْلَكَ - قَدَّمُوا - قُلْنَ - قُرِيءَ - لَا تَقْنَطُوا - يَقْبَلُ - بِالْقِسْطِ - نُقِرُّ

تغليظ و ترقیق حرف لام

اصل ، در تلفظ ((لام)) ترقیق است و تغلیظ(۶) آن تنها در لفظ جلاله ((الله)) صورت می گیرد، به شرط آنکه ماقبل آن ، حرف مفتوح یا مضموم قرار گیرد.

اگر ماقبل لفظ ((الله)) حرف مکسور باشد، ترقیق می گردد.

0 تمرین :

فَاللّٰهُ - هُوَ اللّٰهُ - اِنَّ اللّٰهَ - فَرَضَ اللّٰهُ - اَرِنَا اللّٰهَ - عَبْدُ اللّٰهِ - رَسُوْلُ اللّٰهِ - وَاتَّقُوا اللّٰهَ - نَصْرُ اللّٰهِ - فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ - بِسْمِ اللّٰهِ - بِاللّٰهِ - لِلّٰهِ - عَلَيِ اللّٰهِ

تفخیم حرف راء

حرف ((راء)) در شرایط زیر ((تفخیم)) می شود.

۱ - راء مفتوح یا مضموم ، مانند:

رَحِيْمٌ - فَرَضَ - قُدِرَ - اَرَادَ - رَزَقَ - حُرُمَاتٍ - تَذَرُ - رُوْحٌ

۲ - راء ساکن که ماقبل آن مفتوح یا مضموم باشد، مانند:

مَرْعَى - نَهْرٍ (نَهَرَ) - اُرْسِلَ - فَاهْجُرْ - حُمْرٌ (حُمِرْ)

۳ - راء ساکن ماقبل ساکن که قبل از آن مفتوح یا مضموم باشد (در هنگام وقف پیش می آید)، مانند:

وَالْفَجْرِ (وَالْفَجَرَ) - وَالْعَصْرِ (وَالْعَصْرَ) - عُسْرٍ (عُسْرًا) - لَفَى خُسْرٍ (لَفَى خُسْرًا) - فِي الْغَارِ (فِي الْغَارِ) - شَكُوْرٌ (شَكُوْرًا).

# چند نکته

۱ - راء ساکن که ماقبل آن ، یاء ساکن باشد ترقیق می شود (در هنگام وقف پیش می آید)، مانند:

خَيْرَ (خَيْرًا) - سَيَرَ (سَيَرًا) - غَيْرَ (غَيْرًا)

۲ - در کلمات ((يَسْرِ - اَسْرَ - نُذِرْ)) که در اصل ((يَسْرِي - اَسْرِي - نُذْرِي)) بوده است ، در هنگام وقف ، ترقیق حرف راء بهتر است .

ترقیق حرف راء

حرف ((راء)) در شرایط زیر ((ترقیق)) می شود.

۱ - راء مکسور، مانند:

رِزْقًا - رِيحٌ - حَرْقُوهُ - أَنْذِرِ النَّاسَ - نُذِرِ

۲ - راء ساکن که ماقبل آن مکسور باشد، مانند:

مِرْيَةً - أَخْصِرْتُمْ - عَسِرٌ (عَسِرٌ) - قَدِرَ (قَدِرٌ)

۳ - راء ساکن ماقبل ساکن که ماقبل آن مکسور باشد (در هنگام وقف پیش می آید)، مانند:

سِخْرٌ (سِخْرٌ) - ذِکْرٌ (ذِکْرٌ) - خَبِيرٌ (خَبِيرٌ)

# چند نکته

۱ - راء ساکنی که بعد از همزه وصل قرار می گیرد، تفخیم می شود، مانند:

إِرْجِعُونَ - لِمَنِ الْأَرْضُ - إِرْحَمْ - إِنْ إِرْتَبْتُمْ

۲ - راء ساکن ماقبل مکسوری که قبل از حروف استعلا واقع شود (در صورتی که در یک کلمه باشند) نیز تفخیم می شود، مانند:

قِرْطَاسٍ - مِرْصَادًا - فِرْقَةٌ - لِبَالِمِرْصَادٍ - إِرْصَادًا

O تمرین :

موارد تفخیم و ترقیق حرف ((راء)) در کلمات زیر را مشخص کنید.

بِنَصْرِهِ - فِي الْأَرْضِ - حَرَضِ الْمُؤْمِنِينَ - عِشْرُونَ - صَابِرَةٌ - مَعَ الصَّابِرِينَ - أَسْرَى غَفُورٌ رَحِيمٌ - خَيْرًا - وَ يَغْفِرُ لَكُمْ - وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ - بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ - فَاصْبِرْ صَبْرًا - أَرْسَلْنَا

ادغام

معنای ادغام

ادغام در لغت ، (مترادف کلمه ((ادخال)) به معنای ((داخل نمودن)) است ، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((داخل کردن حرفی در حرف دیگر بطوری که اثری از حرفِ اوّل یعنی ((مُدْغَم)) باقی نماند و حرف دوّم یعنی ((مُدْغَمَ فیه)) مشدّد شود، مانند:

(قَدْ دَخَلُوا) که دال (قَدْ) در دال (دَخَلُوا) ادغام شده و آن را (قَدْ خَلُوا) می خوانیم .

چنانچه مُدْغَم و مُدْغَمَ فیه ، مثل هم نباشند، نخست مدغم را تبدیل به حرف دوّم نموده و سپس ادغام می کنیم ، مانند ((قُلْ رَبِّ)) که ابتدا ((لام)) را تبدیل به ((راء)) و بعد در ((راء)) دوّم ادغام می نماییم و ((قُرَّب)) می خوانیم .

#### فایده ادغام

فایده ادغام ((سهولت در تلفّظ)) است ، یعنی اگر حرفی یک بار تلفّظ و بلافاصله همان حرف یا حرف همجنس آن تکرار شود، این حالت برای دستگاه صوتی انسان ، سنگین خواهد بود که این سنگینی با بهره گیری از قاعده ادغام برطرف می شود.

انواع سه گانه ادغام و موارد آن در قرآن

الف - ادغام متمثلین : در دو حرفی است که مثل یکدیگر باشند (تکرار یک حرف ) و ادغام آنها لازم است چه در یک کلمه باشند و چه در دو کلمه ، مانند:

يُذِرْكُمْ - قُلْ لَهُمْ که خوانده می شوند: يُذِرْكُمْ - قُلْ لَهُمْ

ب - ادغام متجانسین : زمانی است که دو حرف هم مخرج (حروفی که از یک محلّ، تلفّظ شوند) کنار یکدیگر واقع شوند، خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه ، و ادغام آنها نیز لازم است .

ادغام متجانسین در قرآن مجید، تنها در موارد هفتگانه زیر پیش آمده است .

۱ - مدغم ((طاء)) مدغم فیه ((تاء))، مانند: بَسَطْتَ (بَسَطْتَ)

۲ - مدغم ((تاء)) مدغم فیه ((طاء))، مانند: قَالَتْ طَائِفَةٌ (قَالَتْ طَائِفَةٌ)

۳ - مدغم ((دال)) مدغم فیه ((تاء))، مانند: عَبَدْتُمْ (عَبَدْتُمْ)

۴ - مدغم ((تاء)) مدغم فیه ((دال))، مانند: أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا (أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا)

۵ - مدغم ((ذال)) مدغم فیه ((طاء))، مانند: إِذْ ظَلَمُوا (إِظْلَمُوا)

۶ - مدغم ((ثاء)) مدغم فیه ((ذال))، مانند: يَلْهَثُ ذَلِكَ (يَلْهَثُ ذَلِكَ)

۷ - مدغم ((باء)) مدغم فیه ((میم))، مانند: إِرْكَبْ مَعَنَا (إِرْكَبْ مَعَنَا)

در مورد اوّل باید دقّت شود که حالت درشتی و پُری حرف طاء باقی بماند.

در مورد ششم و هفتم بدون ادغام نیز خوانده می شوند و بجز دو مثال ذکر شده ، نمونه دیگری در قرآن وجود ندارد.(۷)

ج - ادغام متقاربین : در حروفی جریان دارد که یا مخرجشان نزدیک به هم باشد و یا در بیشتر صفات ، متحد باشند. رعایت آنها تنها در دو مورد لازم است و در سایر موارد ((حَفْص)) ادغام نکرده است .

۱ - لام ساکن در حرف راء، مانند: قُلْ رَبِّ (قُرْب) - بَلْ رَبُّكُمْ (بِرَبُّكُمْ)

۲ - قاف ساکن در حرف کاف که در قرآن فقط یک مورد و در کلمه (اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ) پیش آمده و آن را (اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ) می خوانیم .(۸)

O تمرین :

رَبِّحَتْ تِجَارَتُهُمْ - اَقْلَ لَكُمْ - تَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ - يَذَرِكُمْ - فَاَضْرِبْ بِهِ - يَلْهَثْ ذَلِكَ - قَدَنْبَيْنَ - اِرْكَبْ مَعَنَا - يُوْجِبُهُ - عَبْدُكُمْ - قَالَتْ طَائِفَةٌ - اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا - فَرَطْتُمْ - بَلْ رَبُّكُمْ اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ - اَخْطُتْ - اِذْ ظَلَمْتُمْ - فَرَطْتُ - اَنْقَلَبْتُ دَعْوَالِلَهِ - وَدَّتْ طَائِفَةٌ - لَقَدْ تَابَ

احکام نون ساکن و تنوین

تنوین و نون ساکنه ، حکمش بدان ای هوشیار

کز حکم آن زینت بود اندر کلام کردگار

در یرملون ادغام کن ، در حرف حلق اظهار کن

در نزد ((باء)) قلب به میم ، در ((مابقی )) اخفا ییار

نون ساکن و تنوین در مجاورت ۲۸ حرف زبان عرب ، چهار حکم پیدا می کند که عبارتند از: اظهار، ادغام ، اقلاب ، اخفا.

اظهار

اظهار یعنی آشکار نمودن . اگر نون ساکن و تنوین به حروف حلقی برسد، بطور عادی و واضح تلفظ می شود و نباید روی آن مکث نمود.

حرف حلقی شش بود ای باوفا

همزه ، هاء و عین و حاء و غین و خاء

مانند:

(همزه): يَنَّاوَنَمْنَ اَمَرَ سُولَ اَمِيْنٌ

(هَاء): مِنْهُمَا نْ هُوَ قَوْمٌ هَادٍ

(عين): اَنْعَمْتَمِنْ عِلْمِ سَمِيعٍ عَلِيمٍ

(حَاء): وَاَنْحَرُ مِنْ حَكِيمٍ عَلِيمًا حَكِيمًا

(غین): فَسَيَنْغَضُوْنَنِيْكَنْ غَنِيًّا اِلَهٍ غَيْرِه

(خاء): وَالْمُنْخَفَّةُ مِنْ خَيْرِ قَوْمٍ خَصِيْمُوْنَ

ادغام

نون ساکن و تنوین در شش حرف (یرملون ) ادغام می شود و این ادغام در دو حرف (راء و لام )، بدون غُنه و در چهار حرف بقیه (يَنُمُو) با غُنه است .

غُنه : صوتی است که از خیشوم (فضای بینی ) خارج می شود.

دو حرف ((میم )) و ((نون )) دارای این حالت هستند، بویژه چنانچه مشدّد باشند و نیز در هنگام ادغام با غُنه و اخفای این دو حرف ، غُنه به میزان دو حرکت ادامه دارد، مانند:

(راء): مَنْ رَجِمَ غُفُورٌ رَحِيْمٌ

(لام): مِنْ لَدُنْ رَزَقًا لَّكُمْ

(میم): مَنْ مَعِيَ فَتَحًا مُبِيْنًا

(نون): اِنْ نَسَاحِطَةً نَغْفِرُ

(واو): مِنْ وَلَدِ اِمَّةٍ وَاحِدَةٍ

(ياء): مَنْ يَقُولِيَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ

# یادسپاری : در کلمات (قِنْوَان - صِنْوَان - دُنْيَا - بُنْيَان ) به سبب آنکه نون ساکن و حروف یرملون (واو، ياء) در یک کلمه قرار گرفته اند، ادغام انجام نمی شود.

O تمرین :

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ - كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ - رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ يَرَوْا - فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ - عَذَابٌ أَلِيمٌ - فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ  
لِلْمُكَذِّبِينَ - وَلَكِنْ لَا - فَقَالُوا آبَشْرًا مِمَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ

اقلاب یا قلب

در اینجا مراد تبدیل نون ساکن و تنوین به حرف ((میم ساکن)) است و آن هم در صورتی است که نون ساکن و تنوین پیش از حرف ((باء)) واقع گردند، با توجه به این نکته که میم ساکن ایجاد شده ، در نزد بَاءِ ((اخفاء)) می شود که با غنه همراه است ، مانند:

أَنْبِئْهُمْ - سَمِيعًا بَصِيرًا - مِنْ بَعْدِهِمْ - وَاقِعٌ بِهِمْ

O تمرین :

حِكْمَةٌ بِالْعَمَلِ - مُنَبِّئًا - كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ - فَانْبَجَسَتْ - أَمَدًا بَعِيدًا - مِنْ بَعْدِهِمْ - مَشَاءً بِنَمِيمٍ - أَنْ بُورِكَ - سَمِيعٌ بَصِيرٌ -  
فَانْبِذْ - مِنْ بَطُونٍ - بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ - مِنْ بَقْلِهَا - مَنْ بَعَثْنَا

اخفا

اخفا به معنای ((پوشاندن))، حالتی است میان اظهار و ادغام ، همراه با غنه بگونه ای که تشدید ایجاد نشود.

نون ساکن و تنوین در نزد پانزده حرف باقیمانده ((اخفا)) می شوند.

در هنگام شروع اخفا بدون اینکه زبان به محلّ ادای نون برسد، حرف بعدی به محلّ تلفّظ خود نزدیک شده ، در این حال ، صوت بصورت غنه دو حرکت ، ادامه پیدا کرده و آن گاه حرف مابقی به سهولت و آسانی تلفّظ می گردد.

لازم به یادسپاری است که کیفیت اخفا بستگی به نوع حرف مابقی دارد، بدین معنا که اگر حرف مابقی از حروف استعلا باشد، اخفای نون ساکن و تنوین ، درشت و پرحجم بوده و چنانچه از حروف استفال باشد، اخفا رقیق و نازک خواهد بود.

از مطالب فوق ، روشن می شود که اخفای نون ساکن و تنوین در نزد هر یک از این حروف با دیگری تفاوت دارد و چه بسا فردی اخفا در نزد حرفی را صحیح انجام دهد، ولی در نزد حرف دیگر نتواند بخوبی اخفا نماید. بنابراین ، باید تمامی موارد حروف پانزده گانه ، تمرین شود.

(ت): أَتْتُمَّنْ تَابِجَاتٍ تَجْرِي



(ث): وَالْأَنثَىٰ أَنْ تَبْتَئِنَّا كَخَيْرِ ثَوَابٍ

(ج): أَنْجَيْنَا إِنْ جَعَلْخَلْقٍ جَدِيدٍ

(د): عِنْدَهُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ سَاءَ دِهَاقًا

(ذ): فَأَنْذَرْتُكُمْ مِّنْ ذَهَبِي يَوْمِ ذِي مَسْعَبَةٍ

(ز): أَنْزَلْنَا رِلْتُمَنْفَسًا رَّكِيَّةً

(س): فَأَنْسِيهِمْ مَّوَلَيْنَ سَأَلْتُمُ مَعُوجَ سَاءَ لَهُمْ

(ش): يَنْشُرَانِ شَاءَ رُكْنٍ شَدِيدٍ

(ص): فَأَنْصُرُنَاوَلَمَنْ صَبَرَ قَوْمًا صَالِحِينَ

(ض): مَنْضُودٍ مِّنْ ضَلْعَدَابٍ ضِعْفًا

(ط): قِنْطَارًا إِنْ طَلَقْتُمْ كَلِمَةً طَيِّبَةً

(ظ): يَنْظُرُونَ مِّنْ ظَهْرِ قَوْمٍ ظَلَمُوا

(ف): أَنْفُسُهُمْ مَّنْ فَيَكُونُوا خَالِدًا فِيهَا

(ق): تَنْقُمُونَ مِّنْ قَبْلِ سَمِيعٍ قَرِيبٌ

(ك): أَلَمْ تَكْرِ مِّنْ كَانَعُلُوا كَبِيرًا

احکام میم ساکن

میم ساکن نزد حروف الفبا سه حالت پیدا می کند: ((ادغام ، اخفا، اظهار)).

ادغام

میم ساکن در حرف ((میم)) بعد از خود ادغام می شود (ادغام متمثلین بوده و با غنة همراه است)، مانند:

وَهُمْ مُّهِتَدُونَ (وَهُمْ مُّهِتَدُونَ) - كَمْ مِّنْ (كَمْ مِّنْ)

اخفا

میم ساکن قبل از حرف ((باء)) اخفا می گردد.

در هنگام اخفای میم ، لبها را به هم نزدیک می کنیم ، بحدّی که فاصله اندکی بین دلب ، موجود باشد.  
در این حال ، صوت به حالت غنّه به میزان دو حرکت ، کشیده می شود، مانند:

رَبِّهِمْ بِهِمْ - اَمْ بِهِ جِنَّةٌ - بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

تلفّظ حروف عربی (۳)

بسیاری از حروف عربی تقریباً به همان شکل فارسی تلفّظ می شوند و نیازی به آموزش ندارد و تنها ده حرف (تاء، حاء، ذال ، صاد، ضاد، طاء، ظاء، عین ، غین ، واو) در زبان عربی ، تلفّظ آنها به گونه دیگری است که به شرح آن می پردازیم .

لازم به یادآوری است که ترتیب زیر به جهت سهولت در فراگیری انتخاب شده است .

حرف واو

در ادای حرف ((واو)) لبها بدون برخورد با دندانها به حالت غنچه در می آید و این حرف از میان دو لب تلفّظ می شود.

O تمرین :

بَلَوْنَاهُمْ - اَوْجَفْتُمْ - تَوَبْتُمْ - لَاتُوجَلْ - قَوْمِي - يَوْمِيهِمْ - وَجَدَهَا - يَؤْتِلُنَا - وَجَّهَهَا - وَارِدَهَا - وَارِدَهُمْ -  
وَالِدَتِي - وَزَرَ اُخْرَى - شَاوَرَهُمْ - تَوَسَّوْسُ - تَأْوِيلَ - نُسَوِّبُكُمْ تَسْتَوِي - وَقَّيْتُ - وَجَّوْهُكُمْ - وَجَدَكُمْ - تَلَوُوا  
- دَاوُودَ - وُورِي - اَوَّلِينَ - قَوَّيْتُكُمْ - اَوَّبِي - فَسَوَّيَ - لَوَّوْا - تَزَوَّدُوا.

حرف هاء

این حرف در فارسی به شکل ((هاء)) تلفّظ می شود. برای تلفّظ صحیح آن کافی است آن را از وسط حلق و با فشردگی ، ادا کنیم تا با حرف ((هاء)) اشتباه نشود.

O تمرین :

آهوی آخوی

اَهْلًا حِلَّ

اَحْسِنَ - فَاخُكُم - يُخِي - مَخِيَاهُمْ - تَخْتِمُ - اِحْتَرَقَتْ - حَرَّمَهَا - حَسَبُوا - حَسِيسَهَا - يُحَاسِبُكُمْ - تَحَاوَرَكُمَا - دَحِيهَا -  
رَحِمَ - حَسَابُهُمْ - تَحِيَّتُهُمْ - حَيَاتُهُمْ - نُوحِيهَا - يَحِيقُ - حُرِّمَتْ - خُلُوا - حُنْفَاءُ - مُفْلِحُونَ - يَحُولُ - يُسَبِّحُونَ -  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ - اَوْحَى لَهَا.

بعد از فراگیری تلفظ صحیح حرف ((حاء))، باید مراقب بود حرف ((هَاء)) مانند آن ادانشود، زیرا ((هَاء)) در زبان عربی همانند تلفظ فارسی آن است .

#### حرف عین

این حرف در فارسی بصورت ((همزه )) تلفظ می شود. حال به تفاوت این دو در عربی توجه فرمایید:

((همزه )) ساده گفته می شود و هنگام سکون صدا در آن قطع می گردد ولی حرف ((عین )) از وسط حلق ، ادا شده و هنگام سکون صدا در آن تقریباً قطع نمی شود.

O تمرین :

أَجَلَ عَجَلَ

أَمَلًا عَمَلًا

أَمِينَ عَمِينَ

يَأْمُرُونَ يَعْلَمُونَ

أَعْلَى - فَاعْلَمْ - نِعَمْ - اِعْلَمُوا - يُعْجِبُكَ - يَسْتَعْجِلُونَ - مَعَكُمْ - عَلَيْهِمْ - يَفْعَلُونَ - مَعَايِشَ - عَالِيَهُمْ - تَعَالَى -  
عِلْمًا - فاعِلُونَ - الْعِزَّةَ - مَعِيشَتُهُمْ - فَاعِلُونِي - نُعِيدُهَا - عُلَمَاءٌ - عُقْبَاهَا - عُلْمُنَا - تَعُولُوا - عُوقِبْتُمْ - يَعُودُونَ -  
فَقَالَ - سَعَّرَتْ - يَدْعُ الْيَتِيمَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

#### حرف غین

غین و قاف در فارسی ، مثل هم تلفظ می شوند، حال به نحوه ادای هر یک در زبان عربی ، دقت کنید.

حرف ((قاف )) به کمک زبان کوچک و با شدت و سختی گفته می شود بطوری که صوت ، قطع می گردد، ولی حرف ((غین )) از انتهای حلق و با سستی تلفظ شده و صدا در آن کشیده می شود، همچنین حرف ((غین )) باید درشت ادا شود.(ع)

O تمرین :

أَقْنِي أَغْنِي

قَدَّعَدَ

نَغْفِرُ - يَغْلِي - أَفْرِغْ - أُعْشِيَتْ - يُغْنِيهِمْ - فَاسْتَغْفَرَ - تَغَشَّاهَا - غَيْرَى - غَنِمْتُمْ - الْغَافِرِينَ - وَالْمَغَارِبِ - فِي الْغَارِ - غِلٌّ -  
 غَسْلِينَ - بُغْيَ - أَبْغَيْكُمْ - فَالْمَغِيرَاتِ - غُفْرَانِكَ - يَنْزَعُ - غُلِبَتْ - عُذُّهَا - يَبْغُونَ - لُغُوبٌ - اسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ  
 تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

حرف ثاء

این حرف در فارسی مثل ((سین)) تلفظ می شود. برای تلفظ صحیح این حرف ، باید آن را از سر زبان و سر دندانهای پیشین بالا و به حالت دمیگی ادا کرد.

0 تمرین :

إِسْمَائِمَ

يَلْبَسُوْنَ يَلْبِثُونَ

مَنُوكُمْ - فَانْبُتُوا - يَثْرِبَ - مِثْلَهُمْ - مُثْقَلُونَ - مَثْنَى - ثَلَاثَ - ثَقَلَتْ - لَبِثَ - مِنَ الْمَثَانِي - ثَامِنُهُمْ  
 - فَانَابَكُمْ - ثِيَابَهُمْ - مَوْتِفًا - جَائِيَةً - كَثِيرًا - جَنِيًّا - حَنِينًا - ثُمَّ - ثُبُورًا - ثُلُثَ - لَمَثُوبَةً - ثَلَاثُونَ - مَبْثُوثَةً -  
 اَللّٰهُ اَل - اَلتَّقْلَانِ - مُتَبَيَّنًا - ي اَيُّهَا الْمُدَّتُّرُ - ثُمَّ بَعَثَهُ

حرف ذال

حروف ((ذال))، ((زا))، ((ظاء)) و ((ضاد)) در فارسی مثل هم تلفظ می شوند ولی در عربی با هم فرق دارند.

برای ادای حرف ((ذال)) از سر زبان و سر دندانهای پیشین بالا استفاده می کنیم تا از حرف ((زاء)) متمایز گردد، لازم به یادسپاری است که حرف ((ذال)) را باید بصورت نازک و کم حجم ادا کرد.

0 تمرین :

أَذْهَبَ - وَادَّكُرُوا - حَذَرَكُمْ - إِذْ قَالَ - يَذْهَبُكُمْ - عَذْرًا - ذَكَرَهُمْ - ذَهَبُوا - مُذَبِّبِينَ - ذَاتُكُمْ - أَذَاعُوا  
 - تُذِلُّ - ذِكْرِيهِ - لِذِي الْقُرْبَى - الَّذِينَ - مَعَاذِيرَهُ - لِيَذِيقَهُمْ - نُذِرُ - ذَلَّلْتُ - ذُنُوبَنَا - خُذُوهُ - ذُوقُوا - نُذَوْرَهُمْ  
 - تُكَذِّبَانِ - اَلذُّنُوبِ - فَادَّنَ مُؤَدِّنٌ - وَلَا تُبْذَرُ تَبْذِيرًا - لِيَذَكَّرُوا

حرف ظاء

برای تلفظ حرف ((ظاء)) کافی است حرف ((ذال)) را درشت و پر حجم (۵) ادا کنیم .

0 تمرین :

مُنْذَرِيْمُنْظَرِيْنَ

مَحْذُورًا مَحْظُورًا

أَظْلَمَ - يَظْلِمُونَ - يُظْهِرُ - حَفِظْنَاهَا - وَاعْلَظْ - مُظْلِمُونَ - ظَلَمُوا - ظَلَّتْ - يُظَاهِرُوا - ظَالِمِي -  
لَظَالِمُونَ - ظِلَالُهَا - ظَهْرِيًّا - مَحْفُوظٌ - كَظِيمٌ - حَافِظِينَ - عَظِيمٌ - ظَلِمُوا - يَظُنُّ - ظُلُمَاتٍ - تُوعِظُونَ - وَاحْفَظُوا -  
حَافِظُونَ - يُعَظِّمُ - فَظًّا - حَظٌّ - إِنَّ الظَّنَّ - هُمُ الظَّالِمُونَ - إِلَى الظُّلِّ

حرف طاء

حرف (طاء) و (تا) در فارسی مانند هم ادا می شوند.

حرف ((طاء)) مانند حرف ((تاء)) از تماس روی سر زبان با ناهمواریهای کام بالا ادا می شود، با این تفاوت که صدا در حرف ((طاء)) درشت و پرحجم می باشد.

O تمرین :

تَابِطَابَ

قَاتِنَتِنَقَانِطِينَ

أَطْعَى - تَطْعَوْا - فِطْرَةَ - خِطْبَةٍ - مُطْمَئِنِّينَ - يُطْعِمُونَ - فَطَرَ - طَفِقَ - اسْتَطَعْتُمْ - طَائِفَتَانِ - أَطَاعُونَا - بِطَائِنِهَا -  
وَلَا تُطْعُ - سَطِجَتْ - طِفْلاً - آسَاطِيرُ - أَطِيعُونَ - خَطِيبَاتِكُمْ - طُمِسَتْ - خُطُواتٍ - طُغْيَانًا - طُوبَى - يَطُوفُ - بُطُونِهِمْ -  
تُشْطِطُ - تَخْطُةٌ - لِلطَّاعِينَ - تَطَّلَعُ - فَاطَّهَرُوا - عَظَلَتْ.

حرف صاد

حرف ((صاد)) مانند حرف ((سین)) از سر زبان و پشت دندانهای پیشین پایین تلفظ می شود، با این تفاوت که صدا در حرف ((صاد)) درشت و پرحجم می باشد.

O تمرین :

عَسَى عَصَى

عَسَيْتُمْ مَعْصِيَتُمْ

قَسَمْنَا قَصَمْنَا

أَصْلَحَ - أَصْدَقَ - إِصْلَاحُهَا - مِصْرَ - تُصْعِدُونَ - يُصْرَفُ - صَلَاتِي - قَصَصَ - صَدَقَ - مَصَانِعَ - لَصَادِقُ - صَالِحِينَ -  
 صِرَاطِي - يُفْصِلُ - أَبْصِرْهُمْ - نَصِيبًا - مَصِيرَكُمْ - يُوصِيكُمْ - صُرِفَتْ - صُحُفٍ - تَخَاصُمُ - نَصُوحًا - تَوْصُونَ  
 - تَصَوَّمُوا - فَصَّلْنَاهُ - فَالْصَّالِحَاتُ - نَفَصَلُ - يَخْتَصُّ - يَصَدَّقُوا

حرف ضاد

حرف ((ضاد)) از تماس کناره زبان (هر طرف که میسر باشد) با دندانهای کرسی بالا (همان طرف) و کشیده شدن بر آنها ایجاد می شود و آن را باید درشت و پرحجم اداء کرد.

0 تمرین :

أَضْعَفُ - يَضْرِبُنَ - رِضْوَانٌ - فَضْلٌ - مُضَعَّةٌ - مُضْعِفُونَ - ضَلَّ - وَضَعَهَا - ضَرَبَ - ضَاكِكَةً - لَضَائِلُونَ - ضَامِرٌ -  
 نَضِجَتْ - فِي الْأَرْضِ - ضِعَافًا - ضِيزَى - رَضِيتُ - مُعْرِضِينَ - ضَرَبْتُ - أَعْضُضُ - عَرْضُهَا - مَغْضُوبٌ -  
 مَخْضُودٌ - رَضُوا - يَنْفَضُّوا - نَضَّاحَتَانِ - فِضَّةٌ - يَحْضُ - يَغْضُوا - يَعْضُ

استعلا و استفال

معنای استعلا

استعلا در لغت ، به معنای ((برتری طلبی ، میل به بلندی )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از ((میل ریشه زبان به طرف سقف دهان در هنگام تلفظ حرف)).

در اثر این صفت ، حرف حالت پرحجم و درشتی به خود می گیرد.

حروف استعلا

حروف استعلا عبارتند از:

((خ - ص - ض - ط - ظ - غ - ق)).

در هنگام ادای چهار حرف (ص - ض - ط - ظ) قسمتی از سطح زبان ، سقف دهان را می پوشاند و در نتیجه ، این حروف درشت تر و غلیظتر از سه حرف دیگر تلفظ می شوند.

0 تمرین :

صَلَّ - صَوْتُ - صَبِيًّا - صَدْرِي - صُرِفَتْ - يَصْبِرُ - ضَنْكًا - إِلَى ضَرْ - يُضْلِلُ - يَضْرِبُ - ضِيزَى - نَضِجَتْ - بَطَشْتُمْ  
 - طُمِسَتْ - طُوبَى - يُطْفِئُوا - يُشْطِطُ - طِفْلًا - ظَلَّ - ظَلَمَ - ظَهِيرٌ - مُنْظَرِينَ - فَظًّا - ظِلَالُهَا - خَشِيَ - خَتَمَ -

حَسَفَ - حَبَرٌ - يُخْرِبُونَ - أَخْبَارُهَا - غَنِمْتُمْ - غَلَبْتُ - يَنْغُونَ - يَغْلَى - نَغِيرُ - أَبْغَيْكُمْ - قَرِيباً - قَبْلُ - بَقَدَرٍ - نُقَدِّسُ - نَقْتَبِسُ - لَا أَقْسِمُ

#### معنای استفال

استفال در لغت ، به معنای ((پایین آمدن ، پست شدن )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از ((پایین آمدن سطح زبان از کام بالا)).

در اثر این صفت ، حرف ، نازک و کم حجم تلفظ می شود.

#### حروف استفال

بجز هفت حرف استعلا، بقیه حروف دارای صفت استفال می باشند.

# یادسپاری : در تلفظ کلمات باید دقت شود که هر حرف با صفت خود اداء شود و حالت حرف مجاور را به خود نگیرد.

#### قلقله ولین

#### معنای قلقله

قلقله در لغت ، به معنای ((اضطراب ، جُنْش )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از ((آزاد نمودن صدای حرف در هنگام سکون)).

#### حروف قلقله

حروف قلقله عبارتند از: ((ب - ج - د - ط - ق )) که در عبارت ((قُطِبُ جَدِّ)) گرد آمده اند.

در حالت سکون (اعم از اینکه ذاتی باشد یا عارضی )، صدای حرف ، بطور کامل متوقف می گردد و تنها راه تلفظ، آزاد نمودن صدای آنهاست .

صدای ایجاد شده ، بیشتر میل به فتحه دارد.

قلقله ای که در آخر کلمه و هنگام وقف پدید آید، آشکارتر از موردی است که در وسط کلمه باشد و چنانچه مشدد نیز باشد، قلقله از حالت قبل نیز آشکارتر می شود. باید در قلقله غیر مشدد، دقت نمود که بصورت مشدد تلفظ نشود.

O تمرین :

(ق): خَلَقْنَا - نَفْتَبِسُ - فَوَاقٍ (فَوَاقٍ) - الْحَرِيقُ (الْحَرِيقُ) - بِالْحَقِّ (بِالْحَقِّ) - تَنْشَقُّ (تَنْشَقُّ)

(ط): يَطْمَعُ - وَ لَا تُشْطِطُ - لُوطٍ (لُوطٍ) - مُحِيطٌ (مُحِيطٌ)

(ب): يَبْصِرُونَ - إِبْرَاهِيمَ - وَ أَكْتَبَ - مُرِيبٌ (مُرِيبٌ) - تَبَّ (تَبَّ) - أَجَبٌ (أَجَبٌ)

(ج): تَجْرَى - مُجْرِمُونَ - فَاخْرُجْ - بَهِيحٌ (بَهِيحٌ) - وَ الْحَجَّ (وَالْحَجَّ) - حَادٌّ (حَادٌّ)

(د): يُدْ حِضُوا - أَرَدْنَا - لَمْ يَلِدْ - لَمْ يُولَدْ - لَكْنُوذٌ (لَكْنُوذٌ) - نُمِدُّ (نُمِدُّ) - نَعْدُ (نَعْدُ)

معنای لین

لین در لغت ، به معنای ((نرمی )) (ضد خشونت ) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((به نرمی ادا شدن حرف)).

دو حرف واو ساکن ما قبل مفتوح و یاء ساکن ما قبل مفتوح را که به نرمی اداء می شوند ((حروف لین)) نامند و باید دقت نمود که فتحه ماقبل آنها بطور کامل ، واضح و آشکار شده و میل به ضمه و کسره پیدا نکند.

O تمرین :

يَوْمِهِمْ - قَوْمَنَا - حَوْلَهُ - فَاحْشَوْا - سَوْفَ - يُحْلَوْنَ - كَيْفَ - لِكَيْلَا - اَيَّدِيهِمْ - عَلَيْنِهِمْ - كَامِلِينَ - اَنْتَبِئِينَ

تفخیم و ترقیق

معنای تفخیم

تفخیم در لغت ، (مترادف کلمه ((تسمین))) به معنای ((تعظیم و بزرگداشت )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((درشت و غلیظ اداء کردن حرف بطوری که دهان از صدای آن پر شود)).

معنای ترقیق

ترقیق در لغت ، (ضد تفخیم ) به معنای ((رقیق کردن و از غلظت چیزی کاستن )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((نازک و رقیق ادا کردن حرف)).

موارد تفخیم و ترقیق

تمام حروف استعلا بدون استثنا تفخیم می گردند و این حالت در چهار حرف ((ص - ض - ط - ظ)) قویتر است .



لازم به یادسپاری است که تفخیم ، در حرف مفتوح ، بیشتر بوده و در حرف مضموم و ساکن ، متوسط، و در حرف مکسور، اندک است .

همه حروف استفال ، ترقیق می شوند بجز دو حرف آخر ((ر - ل )) که در برخی موارد تفخیم می کردند. احکام هر یک بیان خواهد شد.

لازم به یادسپاری است که الف مدّی تابع حرف ماقبل است و چنانچه حرفی تفخیم شود، الف مدّی بعد از آن نیز تفخیم و در غیر این صورت ، ترقیق می گردد.

O تمرین :

کلمات زیر بر اساس مراحل تفخیم حروف استعلا انتخاب شده است ؛ در تلفّظ آنها دقّت کنید.

(خ): يَخَافَا - خَانَتَاهُمَا - خَالَاتُكُمْ - خَفَّتْ - خَسَفْنَا - خُلِقَتْ - خُذُوهُمْ - فَاخْشَوْهُمْ - اَخْبَارُهَا - خِفْتُمْ - اِخْرَيْنَ - آخِي

(ص): اَصَابَهَا - مِنَ الصَّالِحَاتِ - اَصَابِعُهُمْ - صَدْرِي - صَدَقُوا - تَصَدُّونَا - صُرِفَتْ - اَصْحَابُ - تَصْبِرُ - يَصِدُّونَ - تُصِيبُهُمْ

(ض): قَضِيهَا - يُضَاعِفُهَا - اَضَاءَ - اَصْلُوا - ضَرَبُوا - ضَحِيهَا - يَضْرِبُهُمْ - يَسْتَضْعِفُ - يُضْلِلُ - نَضِجَتْ - فِي الْاَرْضِ

(ط): اَطَاعُونَا - يُطَافُ - طَائِفَتَيْنِ - طَبَّيَاتٍ - طَفِقَ - خَلَطُوا - طُوبَى - تَطْعَمُوا - يَطْمَعُ - لَا تُطْعُ - سَطِحتْ

(ظ): ظَالِمُونَ - تَظَاهَرَا - ظَالِمِي - حَفِظَ - ظَهَرَكَ - يَظُنُّ - ظَلِمُوا - يُظْهِرَ - اَظْلَمَ - ضِلَالُهَا - يُعَظِّمُ

(غ): اَلْغَافِلَاتُ - فِي الْغَارِ - وَالْمَغَارِبِ - غَيْرِي - غَنِمْتُمْ - غُلَيْتَ - يَنْزَعُ - نَغْفِرُ - اَفْرِغْ - غِطَاءٍ - غِشَاوَةٌ

(ق): قَاتِلُوا - قَاسَمَهُمَا - قَادِرُونَ - قَبْلَكَ - قَدَّمُوا - قُلْنَ - قُرَى - لَاتَقْنَطُوا - يَقْبَلُ - بِالْقِسْطِ - نُقِرُّ

تغليظ و ترقیق حرف لام

اصل ، در تلفّظ ((لام )) ترقیق است و تغليظ(۶) آن تنها در لفظ جلاله ((الله )) صورت می گیرد، به شرط آنکه ماقبل آن ، حرف مفتوح یا مضموم قرار گیرد.

اگر ماقبل لفظ ((الله )) حرف مکسور باشد، ترقیق می گردد.

O تمرین :

فَاللّٰهُ - هُوَ اللّٰهُ - اِنَّ اللّٰهَ - فَرَضَ اللّٰهُ - اَرِنَا اللّٰهَ - عَبْدُ اللّٰهِ - رَسُوْلُ اللّٰهِ - وَاتَّقُوا اللّٰهَ - نَصْرُ اللّٰهِ - فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ - بِسْمِ اللّٰهِ - بِاللّٰهِ - لِلّٰهِ - عَلَى اللّٰهِ

تفخیم حرف راء

حرف ((راء)) در شرایط زیر ((تفخیم)) می شود.

۱ - راء مفتوح یا مضموم ، مانند:

رَحِيْمٌ - فَرَضَ - قُدِرَ - اَرَادَ - رَزَقَ - حُرِّمَتْ - تَذَرُ - رُوْحٌ

۲ - راء ساکن که ماقبل آن مفتوح یا مضموم باشد، مانند:

مَرَعَى - نَهْرٍ (نَهْرٍ) - اُرْسِلَ - فَاهْجُرْ - حُمْرٌ (حُمْرٌ)

۳ - راء ساکن ماقبل ساکن که قبل از آن مفتوح یا مضموم باشد (در هنگام وقف پیش می آید)، مانند:

وَالْفَجْرِ (وَالْفَجْرِ) - وَالْعَصْرِ (وَالْعَصْرِ) - عُسْرٍ (عُسْرٍ) - لَفَى خُسْرٍ (لَفَى خُسْرٍ) - فِى الْغَارِ (فِى الْغَارِ) - شَكُوْرٌ (شَكُوْرٌ).

# چند نکته

۱ - راء ساکن که ماقبل آن ، یاء ساکن باشد ترقیق می شود (در هنگام وقف پیش می آید)، مانند:

خَيْرَ (خَيْرٍ) - سَيِّرَ (سَيِّرٍ) - غَيْرَ (غَيْرٍ)

۲ - در کلمات ((يَسْرِ - اَسْرٍ - نُذِرِ)) که در اصل ((يَسْرِ - اَسْرَى - نُذْرِ)) بوده است ، در هنگام وقف ، ترقیق حرف راء بهتر است .

ترقیق حرف راء

حرف ((راء)) در شرایط زیر ((ترقیق)) می شود.

۱ - راء مکسور، مانند:

رِزْقًا - رِيحٌ - حَرَقُوْهُ - اَنْذِرِ النَّاسَ - نُذِرُ

۲ - راء ساکن که ماقبل آن مکسور باشد، مانند:

مِرْيَةً - اُخْصِرْتُمْ - عَسِرَ (عَسِرٍ) - قُدِرَ (قُدِرٍ)

۳ - راء ساکن ماقبل ساکن که ماقبل آن مکسور باشد (در هنگام وقف پیش می آید)، مانند:

سِحْرٌ (سِحْرُ) - ذِكْرٌ (ذِكْرُ) - خَيْرٌ (خَيْرُ)

# چند نکته

۱ - راء ساکنی که بعد از همزه وصل قرار می گیرد، تفخیم می شود، مانند:

اِرْجِعُونَ - لِمَنِ الْاَرْضُ - اِرْحَمْ - اِنِ ارْتَبْتُمْ

۲ - راء ساکن ماقبل مکسوری که قبل از حروف استعلا واقع شود (در صورتی که در یک کلمه باشند) نیز تفخیم می شود، مانند:

قِرْطَاسٍ - مِرْصَاداً - فِرْقَةً - لِبَالِمِرْصَادٍ - اِرْصَاداً

O تمرین :

موارد تفخیم و ترقیق حرف ((راء)) در کلمات زیر را مشخص کنید.

بِنَصْرِهِ - فِي الْأَرْضِ - حَرَّضِ الْمُؤْمِنِينَ - عِشْرُونَ - صَابِرَةً - مَعَ الصَّابِرِينَ - أَسْرَى - غَفُورٌ رَحِيمٌ - خَيْرًا - وَ  
يَغْفِرُ لَكُمْ - وَ لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ - بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ - فَاصْبِرْ صَبْرًا - أَرْسَلْنَا

ادغام

معنای ادغام

ادغام در لغت ، (مترادف کلمه ((ادخال))) به معنای ((داخل نمودن )) است ، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((داخل کردن حرفی در حرف دیگر بطوری که اثری از حرفِ اوّل یعنی ((مُدْغَم)) باقی نماند و حرف دوّم یعنی ((مُدْغَمَ فیه )) مشدّد شود، مانند:

((قَدْ دَخَلُوا)) که دال ((قَدْ)) در دال ((دَخَلُوا)) ادغام شده و آن را ((قَدْ دَخَلُوا)) می خوانیم .

چنانچه مُدْغَم و مُدْغَمَ فیه ، مثل هم نباشند، نخست مدغم را تبدیل به حرف دوّم نموده و سپس ادغام می کنیم ، مانند ((قُلْ رَبِّ)) که ابتدا ((لام )) را تبدیل به ((راء)) و بعد در ((راء)) دوّم ادغام می نماییم و ((قُرْبٍ)) می خوانیم .

فایده ادغام

فایده ادغام ((سهولت در تلفظ)) است ، یعنی اگر حرفی یک بار تلفّظ و بلافاصله همان حرف یا حرف همجنس آن تکرار شود، این حالت برای دستگاه صوتی انسان ، سنگین خواهد بود که این سنگینی با بهره گیری از قاعده ادغام برطرف می شود.

انواع سه گانه ادغام و موارد آن در قرآن

الف - ادغام متمثلین : در دو حرفی است که مثل یکدیگر باشند (تکرار یک حرف ) و ادغام آنها لازم است چه در یک کلمه باشند و چه در دو کلمه ، مانند:

يُذِرْكُمْ - قُلْ لَهُمْ که خوانده می شوند: يُذِرْكُمْ - قُلْهُمْ

ب - ادغام متجانسین : زمانی است که دو حرف هم مخرج (حروفی که از یک محلّ تلفّظ شوند) کنار یکدیگر واقع شوند، خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه ، و ادغام آنها نیز لازم است .

ادغام متجانسین در قرآن مجید، تنها در موارد هفتگانه زیر پیش آمده است .

۱ - مدغم ((طاء)) مدغم فیه ((تاء))، مانند: بَسَطْتَ (بَسَطْتَ)

۲ - مدغم ((تاء)) مدغم فیه ((طاء))، مانند: قَالَتْ طَائِفَةٌ (قَالَتْ طَائِفَةٌ)

۳ - مدغم ((دال)) مدغم فیه ((تاء))، مانند: عَبَدْتُمْ (عَبْتُمْ)

۴ - مدغم ((تاء)) مدغم فیه ((دال))، مانند: أُجِيبَتْ دَعْوُكُمْ (أُجِيبَتْ دَعْوُكُمْ)

۵ - مدغم ((ذال)) مدغم فیه ((ظاء))، مانند: إِذْ ظَلَمُوا (إِظْلَمُوا)

۶ - مدغم ((ثاء)) مدغم فیه ((ذال))، مانند: يَلْهَثُ ذَلِكَ (يَلْهَثُ ذَلِكَ)

۷ - مدغم ((باء)) مدغم فیه ((میم))، مانند: إِرْكَبْ مَعَنَا (إِرْكَبْ مَعَنَا)

در مورد اوّل باید دقّت شود که حالت درشتی و پُری حرف طاء باقی بماند.

در مورد ششم و هفتم بدون ادغام نیز خوانده می شوند و بجز دو مثال ذکر شده ، نمونه دیگری در قرآن وجود ندارد.(۷)

ج - ادغام متقاربین : در حروفی جریان دارد که یا مخرجشان نزدیک به هم باشد و یا در بیشتر صفات ، متحد باشند. رعایت آنها تنها در دو مورد لازم است و در سایر موارد ((حَقْص)) ادغام نکرده است .

۱ - لام ساکن در حرف راء، مانند: قُلْ رَبِّ (قُرَّب) - بَلْ رَبُّكُمْ (بَرَبُّكُمْ)

۲ - قاف ساکن در حرف کاف که در قرآن فقط یک مورد و در کلمه (الْمَ نَخْلُقُكُمْ) پیش آمده و آن را (الْمَ نَخْلُقُكُمْ) می خوانیم. (۸)

O تمرین :

رَبِّحَتْ تِجَارَتُهُمْ - أَقْلَ لَكُمْ - تَسْتَطِيعُ عَلَيْهِ - يُدْرِ كُكُمْ - فَاضْرِبْ بِهِ - يَلْهَثُ ذَلِكَ - قَدْتَبَيَّنَ - إِرْكَبْ  
مَعَنَا - يُوجِّهْ - عَبْدُكُمْ - قَالَتْ طَائِفَةٌ - أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا - فَرَطْتُمْ - بَلْ رَبُّكُمْ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ - أَحَطْتُ - إِذْ ظَلَمْتُمْ -  
فَرَطْتُ - أَثْقَلْتُ دَعْوَالِلَهِ - وَدَّتْ طَائِفَةٌ - لَقَدْ تَابَ

احکام نون ساکن و تنوین

تنوین و نون ساکنه ، حُکْمِش بدان ای هوشیار

کز حکم آن زینت بود اندر کلام کردگار

در یرملون ادغام کن ، در حرف حلق اظهار کن

در نزد ((باء)) قلب به میم ، در ((مابقی )) اخفا بیار

نون ساکن و تنوین در مجاورت ۲۸ حرف زبان عرب ، چهار حکم پیدا می کند که عبارتند از: اظهار، ادغام ، اقلاب ، اخفا.

اظهار

اظهار یعنی آشکار نمودن . اگر نون ساکن و تنوین به حروف حلقی برسد، بطور عادی و واضح تلفظ می شود و نباید روی آن مکث نمود.

حرف حلقی شش بود ای باوفا

همزه ، هاء و عین و حاء و غین و خاء

مانند:

(همزه): يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

(هاء): مِنْهُمْ اِنَّ هُوَ قَوْمٌ هَادٍ

(عین): اَنْعَمْتَ مِنْ عَلَمِ سَمِيعٍ عَلِيمٍ

(حاء): وَانْحَرْ مِنْ حَكِيمٍ عَلِيمًا حَكِيمًا

(عین): فَسَيُغْضَوْنَكَ عَنْ غَبَائِلِهِ غَيْرِهِ

(خاء): وَالْمُنْخِصَةَ مِنْ خَيْرِ قَوْمٍ خَصِيمُونَ

## ادغام

نون ساکن و تنوین در شش حرف (یرملون) ادغام می شود و این ادغام در دو حرف (راء و لام)، بدون غُنه و در چهار حرف بقیه (یَنُمُو) با غُنه است .

غُنه : صوتی است که از خیشوم (فضای بینی) خارج می شود.

دو حرف ((میم)) و ((نون)) دارای این حالت هستند، بویژه چنانچه مشدّد باشند و نیز در هنگام ادغام با غُنه و اخفای این دو حرف، غُنه به میزان دو حرکت ادامه دارد، مانند:

(راء): مَنْ رَحِمَ غُفُورٌ رَحِيمٌ

(لام): مِنْ لَدُنْ رِزْقًا لَكُمْ

(میم): مَنْ مَعِيَ فَتَحًا مُبِينًا

(نون): إِنْ نَشَأْ حِطَّةٌ نَغْفِرْ

(واو): مِنْ وَلَدٍ أُمَّةً وَاحِدَةً

(باء): مَنْ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ يَصْدَعُونَ

# یادسپاری : در کلمات (قَنُوان - صِنُوان - دُنْیا - بُنیان) به سبب آنکه نون ساکن و حروف یرملون (واو، یاء) در یک کلمه قرار گرفته اند، ادغام انجام نمی شود.

## O تمرین :

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ - كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ - رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ - وَ إِنْ يَرَوْا - فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ - عَذَابٌ أَلِيمٌ - فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ - وَلَكِنْ لَا - فَقَالُوا آبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ

## اقلاب یا قلب

در اینجا مراد تبدیل نون ساکن و تنوین به حرف ((میم ساکن)) است و آن هم در صورتی است که نون ساکن و تنوین پیش از حرف ((باء)) واقع گردند، با توجه به این نکته که میم ساکن ایجاد شده، در نزد بَاءِ ((اخفاء)) می شود که با غُنه همراه است، مانند:

أَنْبِئُهُمْ - سَمِيعًا بَصِيرًا - مِنْ بَعْدِهِمْ - وَاقِعٌ بِهِمْ

O تمرین :

حِكْمَةٌ بِالْعَمَلِ - مُنْبِتًا - كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ - فَأَنْبَجَسَتْ - أَمَدًا بَعِيدًا - مِنْ بَعْدِهِمْ - مَشَاءَ بَنَمِيمٍ - أَنْ بُورِكَ - سَمِيعٌ بَصِيرٌ -  
فَأَنْبِذَ - مِنْ بَطُونٍ - بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ - مِنْ بَقْلِهَا - مَنْ بَعَثْنَا

اخفا

اخفا به معنای ((پوشاندن))، حالتی است میان اظهار و ادغام ، همراه با غنة گونه ای که تشدید ایجاد نشود.

نون ساکن و تنوین در نزد پانزده حرف باقیمانده ((اخفا)) می شوند.

در هنگام شروع اخفا بدون اینکه زبان به محلّ ادای نون برسد، حرف بعدی به محلّ تلفّظ خود نزدیک شده ، در این حال ، صوت بصورت غنة دو حرکت ، ادامه پیدا کرده و آن گاه حرف مابقی به سهولت و آسانی تلفّظ می گردد.

لازم به یادسپاری است که کیفیت اخفا بستگی به نوع حرف مابقی دارد، بدین معنا که اگر حرف مابقی از حروف استعلا باشد، اخفای نون ساکن و تنوین ، درشت و پرحجم بوده و چنانچه از حروف استفال باشد، اخفا رقیق و نازک خواهد بود.

از مطالب فوق ، روشن می شود که اخفای نون ساکن و تنوین در نزد هر یک از این حروف با دیگری تفاوت دارد و چه بسا فردی اخفا در نزد حرفی را صحیح انجام دهد، ولی در نزد حرف دیگر نتواند بخوبی اخفا نماید. بنابراین ، باید تمامی موارد حروف پانزده گانه ، تمرین شود.

(ت): أَنْتُمْ مَنْ تَابَعْتَنَا تَجْرِي

(ث): وَالْأَنْثَى أَنْ تَبْتَنَّا كَخَيْرِ ثَوَابٍ

(ج): أَنْجَيْنَا إِنْ جَعَلْخَلْقٍ جَدِيدٍ

(د): عِنْدَهُمْ دُونِهَا سَاءَ دِهَاقًا

(ذ): فَأَنْذَرْتُكُمْ مِثْلَ ذَهَبِي يَوْمَ ذِي مَسْعَبَةٍ

(ز): أَنْزَلْنَا رِلْتُمْ نَفْسًا رَكِيَّةً

(س): فَانْصِبْهُمْوَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْفَوْجٌ سَاءَ لَهُمْ

(ش): يَنْشُرَانِ شَاءَ رُكْنٍ شَدِيدٍ

(ص): فَانْصُرْنَاوَلَمَنْ صَبَرَ قَوْمًا صَالِحِينَ

(ض): مَنْصُودٍمَنْ ضَلَّعَذَابًا ضِعْفًا

(ط): قِنْطَارًاانْ طَلَقَتْكَكَلِمَةً طَيِّبَةً

(ظ): يَنْظُرُونَمِنْ ظَهِيرٍ قَوْمٍ ظَلَمُوا

(ف): انْفُسَهُمْكُنْ فَيَكُونُخَالِدًا فِيهَا

(ق): تَنْقِمُونَمِنْ قَبْلِسَمِيعٍ قَرِيبٍ

(ك): الْمُتَكَرِّمَنْ كَانَعُلُوءًا كَبِيرًا

احکام میم ساکن

میم ساکن نزد حروف الفبا سه حالت پیدا می کند: ((ادغام ، اخفا، اظهار)).

ادغام

میم ساکن در حرف ((میم)) بعد از خود ادغام می شود (ادغام متمثلین بوده و با غنه همراه است)، مانند:

وَهُمْ مُهْتَدُونَ (وَهُمْهُتَدُونَ) - كَمْ مِنْ (كَمَنْ)

اخفا

میم ساکن قبل از حرف ((باء)) اخفا می گردد.

در هنگام اخفای میم ، لبها را به هم نزدیک می کنیم ، بعدی که فاصله اندکی بین دولب ، موجود باشد.

در این حال ، صوت به حالت غنه به میزان دو حرکت ، کشیده می شود، مانند:

رَبَّهُمْ بِهِمْ - أَمْ بِهِ جِنَّةٌ - بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

یادسپاری : میان میم ساکن اصلی و نون ساکن و تنوین که قبل از حرف باء تبدیل به میم ساکن

می گردد، تفاوتی وجود ندارد.

O تمرین :



نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ - صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً - أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ - أَنْتُمْ بِهِ - رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ - هُمْ مِنْهَا - وَ هُمْ بَارِزُونَ - أَنْهُمْ  
بَادُونَ - لَهُمْ مُوسَى - هُمْ بَدَوُوكُمْ - جُلُودُهُمْ - بَدَلْنَاهُمْ - مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ - يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا

#### اظهار

میم ساکن در نزد بقیه حروف ، اظهار می گردد. باید دقت نمود که میم ساکن ، حرکت نگرفته و روی آن مکث نیز نشود و در نزد دو حرف ((فاء - واو)) توجه بیشتری لازم است تا میم ساکن ، اخفا یا ادغام نشده و صوت نیز قطع نگردد. بدین منظور پس از تلفظ میم بدون اینکه صوت ، قطع گردد یا لبها بشدت از یکدیگر جدا شود لبها با ظرافت به حالت ادای حرف ((فاء و واو)) درآید، مانند:

لَكُمْ فِيهَا - يَمْدَهُمْ فِي - أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ

جمع بندی موارد غنه

در پایان ، موارد غنه را که در درسهای گذشته بطور پراکنده تشریح شده ، جمع بندی می کنیم .

۱ - نون و میم مشدد، مانند:

إِنَّ - كُنَّا - عَمَّ - أُمَّةً

۲ - ادغام میم ساکن در میم ، مانند:

لَهُمْ مُوسَى - وَ هُمْ مِنْهَا

۳ - ادغام نون ساکن در چهار حرف ((يَنْمُو)) یا ((يَمُون)) مانند:

مَنْ يَشَاءُ - مِنْ نَفْسٍ - مِنْ مَالٍ - مِنْ وَلِيٍّ

۴ - کلیه ((اخفا))ها (که شامل اخفای نون ساکن نزد ((حروف مابقی)) و همچنین اخفای میم ساکن در نزد

حرف ((باء)) می باشد)، مانند:

عَنْكُمْ - كُنْتُمْ - مِنْ بَعْدِ - أَمَدًا بَعِيدًا

#### مدّ و قصر

مدّ در لغت ، به معنای ((زیادت))، ((افزونی و کشش)) می باشد، و در اصطلاح عبارت است از: ((امتداد و کشیدن صوت در حروف مدّی بیش از مقدار طبیعی)).

قصر در لغت ، به معنای ((کوتاهی)) و ضد مدّ می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((ادای حروف مدّی به اندازه طبیعی و معمولی آن)).

حروف و سبب مدّ

برای مدّ، حروف مدّی و سبب مدّ لازم است .

الف - حروف مدّی : عبارت است از: ((الف ماقبل مفتوح ، یاء ماقبل مکسور، واو ماقبل مضموم)).

ب - سبب مدّ: عبارت است از ((همزه و سکون)) و تشدید هم به خاطر آنکه یک حرف ساکن در آن نهفته است ، سبب مدّ به حساب می آید.

چنانچه حروف مدّی ، بدون سبب باشد، یعنی بعد از آنها همزه یا سکون نباشد، ((مدّ ذاتی)) نام دارد و به میزان دو حرکت که حداقل کشش حروف مدّی است ، کشیده می شود، مانند:

أُتُونِي - أُؤْذِنَا

کشش صوت را در حروف مدّی به میزان دو حرکت (۹) ((قصر))، و سه حرکت را ((فوق قصر)) و چهار حرکت را ((توسط)) و پنج حرکت را ((فوق توسط)) و شش حرکت را ((طول)) نامند.

مقدار مدّ از دو حرکت ، کمتر نبوده و از شش حرکت نیز بیشتر نمی باشد.

انواع مدّ

مدّی که سبب آن همزه باشد، بر دو قسم است : ((مدّ متصل)) و ((مدّ منفصل)).

مدّی که سبب آن سکون باشد نیز بر دو قسم است . ((مدّ لازم)) و ((مدّ عارض)).

الف - مدّ متصل : آن است که حرف مدّ و همزه در یک کلمه باشد و مقدار مدّ آن از چهار تا شش حرکت خواهد بود، مانند:

يَشَاءُ - سَيِّئْتُ - سُوءٌ

ب - مدّ منفصل : آن است که حرف مدّ در آخر کلمه و همزه در ابتدای کلمه بعد قرار گیرد و مقدار آن از دو تا پنج حرکت می باشد، مانند:

بِمَا أُنْزِلَ - فِي أَنْفُسِهِمْ - كَفَرُوا إِلَى - عَلَيْهِ إِلَّا - مَا لَهُ أَخْلَدَهُ

در دو مثال اخیر، حرف مدّ از اشباع (سیر کردن) هاء ضمیر، تولید شده است که آنها را ((مدّ اشباع)) نیز نامیده اند.

# چند نکته

۱ - میزان مدّ منفصل نباید بیشتر از میزان مدّ متصل باشد.

۲ - در میزان کشش مدّهای متصل و منفصل، رعایت توازن لازم است، بدین معنی که اگر مدّ متصل را به طول خواندیم، باید تمام مدّهای متصل را به طول بخوانیم و یا اگر برای مثال، مدّ منفصل را به قصر خواندیم، در مورد سایر مدّهای منفصل نیز به همین طریق عمل کنیم.

۳ - در موارد فوق برای راهنمایی قاری قرآن، علامتی به این شکل ( ) بالای حروف مدّی قرار داده اند.

O تمرین :

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَابْأَوْكُمُوهَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ - وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْيْشَاءَ اللَّهُ - عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ - أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ - إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا - قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا  
أُولَٰئِكَ - سُوءٌ - لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ - جَاءَهَا - بَيِّضَاءٌ - يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ - هَؤُلَاءِ - حَتَّىٰ إِذَا آتَوُا - لَا أَرَىٰ

مدّ لازم

مدّ لازم، مدّی است که سبب آن ((سکون ذاتی)) باشد.

سکون ذاتی آن است که همیشه جزو کلمه بوده باشد، مانند سکون ((لام)) در کلمه ((الآن)) در مقابل سکون عارضی که به هنگام وقف ایجاد می شود، مثل ((نَسْتَعِينُ)) که هنگام وقف، آن را ((نَسْتَعِينُ)) می خوانیم.

مدّ لازم فقط به طول خوانده می شود.

مدّ لازم گاهی حرفی است، یعنی در حروف مقطعه آغاز سوره ها قرار دارد، و زمانی کلمه ای است، یعنی در کلمات قرآن یافت می شود و سبب مدّ لازم، گاهی مُخَفَّف ((سکون)) و زمانی مُثَقَّل ((تشدید)) می باشد.

بنابراین مدّ لازم چهار نوع است :

۱ - مدّ لازم حرفی مُخَفَّف ، مانند: نَّ (نُونٌ) - قَّ (قَافٌ)

۲ - مدّ لازم حرفی مُثَقَّل ، مانند: اَلَمْ (الف ، لام مَّیم)

۳ - مدّ لازم کلمه ای مُخَفَّف ، مانند: اَلَا نَ

۴ - مدّ لازم کلمه ای مُثَقَّل ، مانند: حَاجَّ - اَتَحَاجُّونِی

### مدّ عارض

مدّ عارض ، مدّی است که سبب آن سکون عارضی باشد که در اثر وقف پدید می آید و جایز است از دو تا شش حرکت کشیده شود، مانند:

تُكَذِّبَانِ (تُكَذِّبَانُ) - تَعْلَمُونَ - (تَعْلَمُونَ) - عَلِيمٌ (عَلِيمٌ)

در مدّهای عارضی رعایت توازن ، لازم نیست .

### مدّ لین

در صورتی که بعد از حروف لین (واو ساکن ماقبل مفتوح ، یاء ساکن ماقبل مفتوح ) حرف ساکنی واقع شود، می توان حروف لین را تا شش حرکت امتداد داد، (فرقی نمی کند که سکونش ذاتی باشد یا عارضی).

مثال سکون لازم : ((عَيْنٌ)) در ((کهیص)) و ((حم عسق))

مثال سکون عارضی : خَوْفٍ (خَوْفٌ) - خَيْرٌ (خَيْرٌ)

### 0 تمرین :

وَ حَاجَّةٌ قَوْمُهُ قَالَ اَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدِينِ - كَهَيْعَصَ - يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ - وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ - ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ مَنْ يَشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ - وَالصَّافَّاتِ صَفًّا - وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا - الْحَاقَّةُ، مَالِحَاقَةٌ

# یاد سپاری : از مجموع چهارده حرف مقطع قرآن ، پنج حرف ((حَى طَهْر)) دارای مدّ ذاتی و هفت حرف ((سَنَقُصُّ لَكُمْ)) دارای مدّ لازم و یک حرف ((عَيْن)) دارای مدّ لین می باشد و الف ، فاقد مدّ است .

### وقف و ابتدا

### معنای وقف

وقف در لغت ، به معنای ((بازداشتن ، درنگ کردن )) می باشد، و در اصطلاح ، عبارت است از: ((قطع صوت در هنگام قرائت برای تازه کردن نفس و سپس ادامه قرائت )) (که ابتدا نامیده می شود).

روش وقف در کلمات قرآن

به هنگام وقف ، تغییراتی در آخر کلمات به شرح زیر داده می شود:

۱ - کلماتی که با ((تاء)) گرد ( ة ) ختم شده است با هر حرکتی که باشند، تبدیل به هاء ساکن (ة) می شود، مانند:

تُقِيَّةٌ (تُقِيَّةٌ) - زَكُوَّةٌ (زَكُوَّةٌ) - مَرَّةٌ (مَرَّةٌ)

کلماتی که با تاء کشیده (ت) نوشته شده است ، فقط ساکن می شود، مانند:

رَحْمَتُ (رَحْمَتُ) - سُنَّتْ (سُنَّتْ) - نِعْمَتْ (نِعْمَتْ)

۲ - تنوین کلمات منصوب ، تبدیل به الف مدّی می شود، مانند:

رَحِيماً (رَحِيماً) - مَاءٍ (مَاءٍ) - هُدًى (هُدًى)

۳ - بقیه کلمات ، ساکن می گردد، مانند:

يَقْتُلُونَ (يَقْتُلُونَ) - فَاتَّقُونَ (فَاتَّقُونَ) - هُوَ (هُوَ) - نَسْتَعِينُ (نَسْتَعِينُ) - مُسْتَقِيمٌ (مُسْتَقِيمٌ) - نَهْرٌ (نَهْرٌ) - هِيَ (هِيَ)

مورد اوّل و دوّم ، وقف ابدال و سومین مورد، وقف به اسکان نام دارد.

لازم به یادسپاری است کلماتی که در آخر آنها ((الف ، واو، یاء مدّی )) یا حرف ساکن می باشد به هنگام وقف ، تغییری در آنها داده نمی شود، مانند:

كَلَّا - يُدْعَى - رَبِّي - كُلُوا - قُمْ فَأَنْذِرْ

اقسام وقف

وقف بر دو نوع است : اختیاری ، اضطراری .

الف - وقف اختیاری : وقفی است که به اراده و تشخیص ، صورت گیرد که طبعاً باید کلام ، تمام باشد و بر سه قسم است : تامّ، کافی ، حَسَنٌ.

وقف تامّ: وقفی است که کلام از نظر لفظ (دستور زبان) و معنی کامل بوده و به کلام بعد از خود، بستگی نداشته باشد، مانند وقف بر ((وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)) و ابتدا از ((إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...)).

وقف کافی: وقفی است که کلام از نظر لفظ کامل، ولی از جهت معنی ارتباط به کلام بعد داشته باشد، مانند وقف بر ((رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا)) و ابتدا از ((إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)).

وقف حسن: وقفی است که کلام از نظر معنی کامل و از نظر لفظ ناقص باشد، بدین صورت که عبارت دوم از نظر دستور زبان به عبارت اول بستگی دارد. این نوع وقف را چون تغییری در معنای کلام نمی دهد، حسن نامیده اند، ولی ابتدا کردن از کلام بعد جایز نمی باشد، مانند وقف بر ((الْحَمْدُ لِلَّهِ)) و ابتدا از ((رَبِّ الْعَالَمِينَ)).

ب - وقف اضطراری: وقفی است که به سبب اتمام نفس، عطسه، سرفه، فراموشی آیه و غیره در موردی که کلام از نظر لفظ و معنی ناقص بوده اتفاق می افتد و به آن وقف قبیح نیز می گویند که لازم است از محل قبلی که مناسب باشد، ابتدا شود.

ابتدا: ابتدا، همیشه اختیاری است و باید از محلی ابتدا نمود که دارای معنی مستقل و رساننده مقصود باشد و این نکته باید در نظر باشد که با توجه به شرایط نفس و طولانی بودن آیه از بهترین محل ممکن ابتدا شود.

#### علامات وقف

چون شناختن محلهای وقف و ابتدا بستگی به آموزش زبان عربی دارد و معمولاً مردم با آن آشنایی ندارند، از این رو، برای شناسایی موارد آن، علامتهایی مقرر گردیده تا در هنگام تلاوت قرآن، بدانها توجه شده و خللی در معنای آیات، پدید نیاید.

نخستین شخصی که این علامتها را وضع کرد علامه سجاوندی بود. بدین خاطر، آن علامتها به رموز سجاوندی (۱۰) مشهور گردید.

بعد از علامه سجاوندی، علامتهای دیگری نیز وضع گردید، زیادی علامتها باعث سر درگمی قاریان می شد. بدین جهت، علمای مصر به منظور اتحاد و اتفاق رموز وقف، علامتهای زیر را انتخاب کردند که به توضیح آنها می پردازیم.

۱ - (م): علامت وقف لازم است که اگر به وصل خوانده شود، بیم تغییر معنی می رود، مانند:

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

۲ - (لا): نشانه عدم جواز وقف است که اگر از روی ناچاری ، در این محل وقف شود، باید از محل مناسب  
ما قبل ، ابتدا کرد، مانند:

وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاَآهُمْ يَبْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لازم به یادسپاری است که این علامت در مورد وقف (حَسَن) نیز به کار می رود تا بدان توجّه شده و در  
صورت وقف ، از کلام بعد ابتدا ننمایند.

۳ - (ج): علامت وقف جایز می باشد که در این مورد، وقف و وصل یکسان است ، مانند:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى

۴ - (قلی): نشانه جواز وقف است و اشاره به اینکه وقف ، بهتر از وصل می باشد.

در بعضی از قرآنها به جای آن علامت (ط) استفاده می کنند که به معنی وقف مطلق آمده است ، یعنی  
وقف بر این کلمه و ابتدا از کلام بعد مطلقاً خوب است ، مانند:

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قُلَى قَالَ اِنِّىْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

۵ - (صلی): علامت وقف جایز است و اشاره به اینکه وصل ، بهتر از وقف است و ابتدا از کلام بعد نیز  
مانعی ندارد.

در برخی از قرآنها به جای آن از علامت (ز) استفاده می کنند، مانند:

اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِّنْ رَبِّهِمْ صٰلٰى وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

۶ - (:): نشانه وقف مُعَانَقَه است که بر روی دو کلمه نزدیک به هم قرار می گیرد و نباید روی هر دو  
محل، وقف شود، مانند:

ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ ۚ فِيْهِ ۚ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ

چند نکته

موارد ((سکت)) در قرآن

سکت یعنی قطع صوت در زمانی کوتاه بدون تجدید نفس .

در چهار مورد از قرآن ((سکت)) وجود دارد، و علامت آن ((س)) کوچک می باشد.

۱ - وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًاۙ س قَيِّمًا لِّيُنْذِرَ (کهف ، آیه ۱ - ۲)

لازم به یادسپاری است که روش انجام سکت ، مانند روش انجام وقف است (بدون تجدید نفس). بنابراین ، مورد فوق در هنگام سکت ((عِوَجَاس قَيِّمًا)) خوانده می شود.

۲ - مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَاسِ هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ (یس ، آیه ۵۲)

۳ - وَ قِيلَ مَنْسٍ رَاقٍ (قیامت ، آیه ۲۷)

۴ - كَلَّا بَلْأَسْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ (مطففین ، آیه ۱۴)

قابل توجه است که در مورد اوّل و دوّم ، سکت وقتی پیش می آید که روی کلمات ((عِوَجًا وَ مَرْقَدِنَا)) وقف نگردد و به وصل خوانده شوند.

موارد ((هَاء سکت)) در قرآن

هَاء سکت ، هاء ساکنی است که جهت حفظ حرکت حرف آخر و توازن آیات می آید و تنها در هفت کلمه قرآن می باشد.

لَمْ يَتَسَنَّهْ (بقره ، آیه ۲۵۹)

اِقْتَدِهْ (انعام ، آیه ۸۹)

كِتَابِيَهْ - حِسَابِيَهْ - مَالِيَهْ - سُلْطَانِيَهْ (الحاقه ، آیه ۱۹ - ۲۹)

مَاهِيَهْ (قارعه ، آیه ۱۰)

عدم تلفظ ((الف مدّی)) در حال وصل

الف مدّی کلمات زیر در حالت وصل ، خوانده نمی شود.

أَنَا (در هر جای قرآن).

لَكِنَّا (کهف ، آیه ۳۸)

الظُّنُونَا - الرَّسُولَا - السَّبِيلَا (احزاب ، آیه ۱۰ - ۶۷)

قَوَارِيرَا (دهر ، آیه ۱۵ ، اولین مورد)

سَلَسِلَا (دهر ، آیه ۳) در این مورد بدون الف نیز می توان وقف کرد.

هَاء ضمیر



با هاء ضمیر و موارد اشباع و عدم اشباع آن در جزوه روخوانی قرآن آشنا شدید. در اینجا به چند نکته توجه فرمایید.

۱ - هاء ضمیر در ((يَرْضَ لَكُمْ)) (زمر، آیه ۷) اشباع نمی گردد.

۲ - هاء ضمیر در ((فِيهِ مَهَانًا)) (فرقان، آیه ۶۹) اشباع می شود.

۳ - حرف هاء در ((مَا نَفَقَةَ كَثِيرًا)) (هود، آیه ۹۰) ذاتی است و اشباع نمی شود.

۴ - حرف هاء در آخر کلمه ((هَذِهِ)) با وجود اینکه ذاتی است، اشباع می گردد.

۵ - هاء ضمیر در کلمات ((وَمَا أَنْسَيْنِيَّ)) (کهف - آیه ۶۳) و ((عَلَيْهِ اللَّهُ)) (فتح، آیه ۱۰) مضموم است.

۶ - هاء ضمیر در کلمات ((الْأَرْجِيَّ)) (اعراف، آیه ۱۱۱، شعراء، آیه ۳۶)، ((فَالْقَیِّئِ)) (نمل، آیه ۲۸) ساکن می باشد.

# چند نکته دیگر:

۱ - در کلمه ((بِئْسَ الْأَسْمُ)) (حجرات، آیه ۱۱) پس از حذف همزه وصل ((الْأَسْمُ)) چون دو حرف ساکن (اُسْ) کنار یکدیگر واقع گردیده اند، جهت امکان تلفظ ((لام)) را مکسور می خوانند و ((بِئْسَ لِسْمُ)) خوانده می شود.

۲ - کلمه ((مَجْرِبَهَا)) (هود، آیه ۴۱) اماله تامّ می شود که باید فتحه راء، میل به کسره و الف، میل به یاء داده شود و حرف راء ترقیق شده و الف بصورت کسره فارسی تلفظ گردد.

۳ - در کلمه ((إِنَّا عَجَمِيَّ)) (فصلت، آیه ۴۳) همزه دوّم، تسهیل می گردد که باید آن را بین همزه و الف تلفظ کرد؛ به عبارت دیگر باید از تیزی و سنگینی و شدّت همزه، صرف نظر نمود.

۴ - در کلمه ((لَا تَأْمَنَّا)) (یوسف، آیه ۱۱) که در اصل ((لَا تَأْمَنَّا)) بوده و ادغام کبیر، (۱۱) صورت گرفته در هنگام تلفظ نون مشدّد، لبها را بصورت غنچه جمع می کنند تا اشاره به ضمّه ای شود که در اصل، وجود داشته و این عمل را ((اشمام)) گویند.

علوم قرآنی

ضرورت آشنایی با قرآن

برخورد اولیه با قرآن مجید، هر انسان خردمند و حق جو را بر می انگیزد تا با این کتاب و پیامی که برای انسانها دارد آشنا شده و در اهداف آن به تفکر بپردازد. البته این انگیزه زمانی که با انگیزه های

دینی تواءم شود و شخص به وجود آفریدگار جهان و لزوم ارتباط انسان با او معتقد باشد، ضرورت این آشنایی را دو چندان خواهد کرد؛ زیرا این کتاب داعیه نزول از جهان غیب و هدایت همه بشر از تاریکیها به سوی نور را دارد.

در این درس به تبیین این ضرورت از چند جنبه اشاره خواهیم کرد.

ارائه مطمئن ترین برنامه عملی برای رسیدن به سعادت

قرآن کریم ، مدعی است که می تواند سعادت انسان را به بهترین وجه تاءمین کند و صحیح ترین برنامه را در اختیار او قرار دهد:

((إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)) (۱۲)

این قرآن ، به راهی که استوارترین راههاست ، هدایت می کند.

همچنین مدعی است که در این راه از بیان کوچکترین مطلب فروگذار نکرده و همه عوامل و مسائل مربوط به سعادت بشر را بیان نموده است :

((وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)) (۱۳)

هادیان به سوی قرآن نیز، قرآن را به عنوان تنها کتابی معرفی کرده اند که همه حقایق در آن تبیین شده و انسانها در مشکلات و فتنه ها تنها با مراجعه به آن می توانند راه حق را تشخیص داده ، برنامه زندگی خود را در آن بیابند و با عمل به آن ، به رستگاری برسند. به عنوان نمونه می توان کلام حضرت علی (ع) را مورد توجه قرار داد:

حارث همدانی می گوید:

وارد مسجد شدم ، گروهی را دیدم که گردهم جمع شده و درباره پاره ای از سخنان به بحث و گفتگوی بی فایده پرداخته اند. خدمت حضرت علی (ع) رسیدم و جریان را با ایشان در میان گذاردم حضرت با تعجب پرسید: آیا واقعا آنان چنین کرده اند؟! گفتم : آری . حضرت فرمود: من از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: بزودی فتنه ها برپا گردد. عرض کردم ای رسول خدا راه فرار از آن فتنه ها چیست ؟ فرمود: قرآن ، کتاب خدا؛ کتابی که اخبار گذشتگان و آیندگان در آن است ؛ کتابی که راه حل و فصل اختلافات و کشمکشهای شما در آن بیان گردیده است ؛ حقیقتی که هزل و شوخی در آن راه ندارد؛ کتابی که هر انسان ستمگری که به آن پشت پا زند، خداوند کمر او را می شکند (و بر خاک مذلّت و هلاکتش می نشاند)؛ و هر کس هدایت را از غیر آن جويا شود، به ضلالت و گمراهی می افتد....

هر کس به سخن قرآن سخن بگوید، گفتارش درست خواهد بود و هر کس بر اساس آن حکومت و قضاوت کند، به عدل و داد قضاوت کرده است ، و هر کس عمل خود را با آن منطبق سازد، به اجر و پاداش نیک خواهد رسید، هر کس مردم را به سوی آن فراخواند، به راه راست هدایت کرده است. (۱۴)

پیامبر اکرم (ص) درباره ضرورت آشنایی با قرآن و سپس پناه بردن به آن در فتنه های سخت و گمراه کننده می فرماید:

((فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَحِلِّ مُصَدِّقٌ، مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ)) (۱۵)

پس آن هنگام که فتنه ها همچون پاره های شب ظلمانی بر شما هجوم می آورند، به قرآن پناه آورید، زیرا آن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته و شکایت کننده ای است که شکایتش مورد قبول است . هر کس آن را پیش روی خود قرار دهد، او را به سوی بهشت رهنمون می شود و هر کس آن را در پشت خود قرار دهد (و به آن بی اعتنایی کند) او را به سوی جهنم خواهد راند.

طبیعی است که استفاده از قرآن و شناخت راه حق از باطل به کمک آن ، جز از راه آشنایی با مفاهیم قرآن و آگاهی از پیامهای آن میسر نیست . پس بر هر انسان مذهبی لازم است که ابتدا از طریق انس با قرآن و حضور در پیشگاه آن کتاب با عظمت ، خود را برای شاگردی مکتب پر فیضش آماده کند.

قداست و جاذبه کلام محبوب و خالق

قرآن ، کلام محبوب و خالق است و تقدس کلام الهی ، ضرورت معرفت روزافزون را ایجاب می کند. دریافت پیام خالق که منعم همه انسانها و دیگر موجودات است ، آرزوی هر مشتاق و دلباخته حق است . هر عاشقی می خواهد نامه پروردگار محبوبش را ببیند، بر چشم گذارد، مطالعه کند، بفهمد و به دستوراتش عمل نماید، تا مورد توجه محبوبش واقع شود.

ما اگر از مؤمنان واقعی باشیم ، محبت حق در جانمان ریشه دوانده است چه اینکه :

((وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ)) (۱۶)

و آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است .

پس به مقتضای این محبت ، باید مشتاق نامه محبوب باشیم و از دیدن و خواندن آن لذت ببریم و سعی و توانمان بر این باشد که هرچه او خواسته به جا آوریم تا شاید نظر محبوب را به خود جلب کنیم .

## قرآن سند نبوت

کسانی که با جهان بینی الهی به جهان می نگرند، این حقیقت را که بین بشر و خالق او ارتباط وجود دارد، پذیرفته اند. اینان بطور قطع می دانند که در هر برهه ای از زمان وجود فردی که رابط بین انسانها و خدا است و هدایت الهی را به بشر می رساند ضروری است. در زمانهای گذشته چنین افرادی که آنان را پیامبران الهی می نامیم، بوده اند. و هر کدام برای اثبات حقانیت مدعای خود، دلایل و شواهدی آورده اند.

اکنون جای این سخن است که پیامبر گرامی اسلام که خود را پیامبری از جانب خدا می داند چه دلیلی بر نبوت خود داشته و به عبارت دیگر سند اثبات حقانیت وی چیست؟

آن حضرت برای اثبات مدعای خود، معجزات فراوانی آورده که مهمترین آنها قرآن کریم است. معجزات دیگر آن حضرت هم اکنون در دسترس ما نیست. (۱۷) تنها معجزه ای که می توان با بررسی آن، به صدق دعوت آن حضرت پی برد، قرآن کریم است.

قرآن مجید معجزه جاوید پیامبر گرامی اسلام (ص) است و معجزه جاوید باید علمی و از سنخ دانش باشد، زیرا هر معجزه ای که غیر از علم و معرفت باشد، قهرا موجودی طبیعی و حادثه ای حسی است که محکوم قوانین ماده و محدود به زمان و مکان مشخصی است و در نهایت نیز تنها برای اهل یک عصر، دیدنی و مشهود است، نه همه انسانها تا ابد؛ ولی معجزه عملی برای همه و تا ابد می تواند معجزه باشد و همه انسانها می توانند آن را ببینند و عجز خود را از آوردن مانند آن درک کنند. (۱۸)

قرآن کریم، خود به این مطلب اشاره دارد که از جانب خداوند جهانیان نازل شده و دیگران از آوردن چنین کتابی ناتوان می باشند. این سخن را نه تنها از راه اخبار، بلکه از طریق همآورد طلبی نیز ابراز نموده است.

((قُلْ لِّیْنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّآئُتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَآئُتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَ لَوْ کَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا)) (۱۹)

بگو: اگر انسانها و جنیان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.

قرآن این ادعا را نه یک بار که چندین بار تکرار نموده و هر مخالفی را به مبارزه طلبیده است. این مدعا مخصوص به زمان نزول این کتاب آسمانی نیست، بلکه در هر زمانی بر این مدعا پافشاری می کند. کسی که خواهان تحقیق در این زمینه است و می خواهد نبوت آن حضرت را نه از راه تقلید، بلکه از راه تحقیق بیابد، ضرورت شناخت این کتاب آسمانی برایش دو چندان می شود. چنین شخصی باید با مطالعه عمیق در محتوای آن و بررسی ابعاد مختلف معجزه بودن قرآن، به حقانیت آن پی ببرد.

## قرآن معیار تشخیص

یکی دیگر از مواردی که ضرورت شناخت قرآن برای یک مسلمان را دو چندان می کند، معیار بودن قرآن نسبت به سایر منابع دینی است. روایات و احادیث، گرچه شارح و مبین قرآن می باشند، ولی در تشخیص صحیح از ناصحیح همانها نیز باید، آنها را بر قرآن عرضه داشت؛ اگر موافق کتاب خدا بودند، پذیرفته شوند و اگر مخالف بودند، طرد شوند. این دستوری است که از ناحیه پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) به ما رسیده و ما را به آن ملزم نموده اند.

رسول خدا(ص) فرمود:

((أَيُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّهُ قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ)) (۲۰)

ای مردم! آنچه از جانب من به شما می رسد (احادیث) که موافق کتاب خدا است پس من گفته ام و آنچه به شما می رسد (از جانب من) که مخالف کتاب خدا است من پس نگفته ام.

و همچنین امام صادق(ع) فرمود:

((مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرَفٌ)) (۲۱)

احادیثی که موافق قرآن نیست، سخنان باطلی است.

پس باتوجه به احادیث فوق، ضرورت شناخت قرآن، از این جنبه نیز لازم و ضروری است.

## اهتمام به قرآن

در آیات قرآن مجید و روایات معصومین(ع) نسبت به اهتمام به قرآن، از جنبه های مختلف آن تاءکید شده است. ما طی دو درس به حرمت قرآن و اهتمام به جنبه های گوناگون آن خواهیم پرداخت.

## حرمت قرآن

خداوند، کلام خود را با اوصافی چون ((عظیم))، ((مجید))، ((کریم))، ((عزیز)) و ((احسن الحدیث)) ستوده است (۲۲).

رسول خدا(ص) درباره منزلت و حرمت قرآن می فرماید:

((قرآن، بعد از خدا، با فضیلت ترین و محترمتترین چیزهاست. هر که آن را گرامی دارد، خدا را گرامی داشته و هر کس گرامی اش نشمارد، حرمت خداوند را سبک شمرده است. (۲۳)

همچنین می فرماید:

برتری قرآن بر سخنان دیگر، همچون برتری خداوند بر خلق خداست. (۲۴)

قرآن کریم جلوه گاه نور خداست. امام صادق (ع) فرمود:

((لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ)) (۲۵)

خداوند در کلام خود (قرآن) بر بندگان خود تجلی کرده است، ولی مردم نمی بینند.

چگونه حرمت قرآن را پاس بداریم؟

برای پاسخ به سؤال فوق، حرمت قرآن را به حرمت ظاهری و باطنی تقسیم نموده و به شرح هر کدام بطور جداگانه می پردازیم.

الف - حرمت ظاهری :

۱ - رعایت ادب در برخورد با قرآن : از آنجا که قرآن مجید، سخن خدا و بهترین هدیه از سوی پروردگار عالمیان برای انسانهاست، ضروری است که در برخورد با قرآن نهایت اهتمام به خرج داده شده و حتی در برخورد با ظاهر این کتاب مقدس توجه خاص مبذول شود؛ محل نگهداری آن در منزل، بهترین جای خانه باشد، بگونه ای که در مواقع استراحت و غیر آن کوچکترین بی ادبی نسبت به آن صورت نگیرد.

در چاپ و نشر این کتاب آسمانی نیز دقت شود و آن را با کاغذ، صحافی و خط خوب و با کیفیت عالی چاپ و منتشر کنیم و از چاپ آن به شکل نامناسب خودداری و جلوگیری نماییم.

شارع مقدس نیز برای رعایت حرمت ظاهری قرآن، احکامی را وضع نموده که رعایت آنها علاوه بر ادای تکلیف شرعی، نمایانگر احترام به قرآن از جان و دل است. برخی از این احکام عبارتند از:

حرمت نجس کردن خط و ورق قرآن و وجوب آب کشیدن فوری آن در صورت نجس شدن، حرمت قرار دادن قرآن بر روی نجاست و وجوب برداشتن آن در این صورت، حرمت نوشتن آن با مرکب نجس، وجوب وضو گرفتن برای لمس خط قرآن و حرمت لمس آن بدون وضو، ندادن قرآن به کفار و کسانی که حرمت آن را نگه نمی دارند.

۲ - قرائت قرآن : تاءکید که در متون اسلامی درباره قرائت این کتاب الهی شده، نسبت به هیچ کتاب دیگری نشده است؛ خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

((آنچه از قرآن میسر و ممکن است، بخوانید.)) (۲۶)

در آیه دیگری می فرماید: آنان که کتاب خدا را می خوانند و نماز می گذارند و از آنچه به آنها داده ایم ، پنهانی و آشکار، انفاق می کنند، امیدوار به تجارتی هستند که هرگز زیان ندارد.(۲۷)

در روایات معصومین (ع) ، قرائت قرآن مورد توجه و تأکید قرار گرفته است .امام صادق (ع) می فرماید: ((قرآن ، عهد و فرمان خدا با خلق است ، پس شایسته است که هر مسلمانی به این عهدنامه بنگرد و روزی پنجاه آیه از آن را بخواند.)) (۲۸)

در روایتی از رسول خدا(ص) تلاوت قرآن ، جلا و صیقل دهنده دلهای زنگار گرفته معرفی شده است (۲۹).

امام صادق (ع) در مورد اهمیت تلاوت قرآن در سنین جوانی فرمود:

((کسی که در سنین جوانی ، قرآن تلاوت کند، قرآن با گوشت و خونس آمیخته می گردد.(۳۰)

امام علی (ع) می فرماید:

((خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و خداوند بیشتر یاد گردد، برکتش زیاد می گردد و فرشته ها در آن فرود می آیند و شیاطین از آن دوری می گزینند و برای اهل آسمان ، روشنایی می بخشد، آن گونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و یادی از خدا نگردد، برکتش کم می شود و ملائکه از آن روی بر می تابند و شیاطین به چنین خانه هایی راه می یابند.)) (۳۱)

ذکر این نکته لازم است که آثار و برکات خواندن قرآن ،تنهابه آثار ظاهری چون زیاد شدن رزق و روزی ، زیاد شدن سوی چشم و... منحصر نیست ، بلکه عمده آثار آن در آثار معنوی و باطنی آن است ، همانند آثاری که در همین حدیث شریف به برخی از آنها اشاره شده است .

برای رعایت بیشتر حرمت قرآن به هنگام قرائت آن ، توجه به نکاتی ضروری است . از جمله اینکه قاری قرآن ابتدا کسب طهارت بوسیله وضو یا غسل نموده و حتی المقدور مسواک نیز بزند و سپس روبه قبله و به حالت دو زانو یا چهار زانو نشسته و از دراز کردن پا هنگام تلاوت آن خودداری کند. همچنین قرآن را روی دست گرفته و یا روی رحل بگذارد و از گذاردن قرآن روی زمین خودداری کند.

پیش از قرائت قرآن ، استعاذه نموده و هنگام تلاوت خشوع و خضوع داشته باشد. قرآن را با صدای زیبا، شمرده و با مراعات تجوید بخواند و به هنگام قرائت ، به معنای آن خوب توجه کند. موقع تلاوت آیات

بشارت آمیز از درگاه خدا طلب مشمولیت بشارت و به هنگام تلاوت آیات تهدید آمیز از درگاه ربوبی طلب مغفرت و رحمت و عفو کند.

۳ - استماع قرآن : یکی دیگر از وظایف مؤمنان در برابر قرآن ، گوش دادن و سکوت هنگام شنیدن آیات کلام الهی است . خداوند متعال به مؤمنان فرمان داده است که :

((وَ إِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا لَهُ وَ ٱنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)) (۳۲)

هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید، شاید که مشمول رحمت خدا شوید.

((استماع )) به معنای گوش دادن به همراه میل قلبی است و ((انصات )) به معنای سکوت کردن جهت استماع است . پس وظیفه مسلمانان آن است که به هنگام تلاوت آیات قرآن ، همگی سکوت کرده و با اشتیاق به آن گوش فرا دهند؛ زیرا همین عمل سبب می شود که مشمول رحمت حق قرار گرفته و ایمانشان افزون گردد.

قرآن مجید به این حقیقت اشاره نموده که پیامبران بسیاری به هنگام شنیدن آیات الهی به سجده افتاده و گریان می شدند.

((أُولَئِكَ ٱلَّذِينَ ٱنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِّنْ ذُرِّيَةِ ٱدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِّنْ ذُرِّيَةِ ٱبرَهِيمَ وَ إِسْرَءِئِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا)) (۳۳)

آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم ، و از کسانی که با نوح برکشتی سوار کردیم ، و از دودمان ابراهیم و یعقوب ، و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم . آنها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند، در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.

امام زین العابدین (ع) در تشویق مؤمنان به این ادب در برابر قرآن که ناشی از اهتمام شنونده به کلام الهی است می فرماید:

((کسی که حرفی از کتاب خدا را بشنود بدون اینکه خود قرائت کند خداوند برایش حسنه ای می نویسد و یکی از گناهانش را محو می کند و مقام او را یک درجه بالا می برد.)) (۳۴)

۴ - حفظ قرآن : یکی دیگر از مسائلی که اهتمام مسلمانان به حفظ حرمت قرآن را نشان می دهد، حفظ قرآن است . آری هرچند برای خواندن قرآن از روی کتاب آسمانی فضایل خاصی در روایات



شمرده شده است ؛ اما از سوی دیگر به حفظ قرآن در سینه ها نیز تاءکید شده است . از رسول خدا(ص ) نقل شده که فرمود:

((إِنَّ الَّذِي لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِّنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرَابِ)) (۳۵)

کسی که در درونش آیتی از قرآن نباشد(آنها را حفظ نکرده باشد) مانند خانه خراب است .

امام صادق (ع ) در مورد حافظ قرآن که به آن عمل نیز می کند می فرماید:

((الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّعَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ)) (۳۶)

حافظ قرآنی که به قرآن عمل کند با سفیران (وحی ) خدا که بزرگوار و نیکو رفتار هستند، خواهد بود.

در طول تاریخ اسلام ، به دلیل همین تشویقات همواره بسیاری از مسلمانان حافظ تمام یا بخشی از قرآن بوده اند.

در کشور اسلامی ما نیز به برکت انقلاب اسلامی روز به روز بر تعداد حافظان قرآن مجید افزوده می شود تا بدین وسیله حرکت در جهت پیاده کردن فرهنگ قرآن در جامعه تسریع یابد.

۵ - تعلیم و تعلم قرآن : یکی از جنبه های اهتمام به قرآن ، تاءکید فراوانی است که در مورد تعلیم و تعلم آن وارد شده است .

امام صادق (ع ) می فرماید:

((شایسته است که مؤ من قبل از مرگ ، قرآن را فراگیرد یا در حال فراگیری آن باشد.)) (۳۷)

رسول خدا(ص ) با اشاره به برخی از آثار فراگیری قرآن مردم را چنین تشویق نموده است :

((اگر زندگی سعادت‌مندان ، عروج شهدا، نجات در روز حسرت ، سایه در روز گرما و هدایت در روز گمراهی را می خواهید، قرآن را درس بگیرید و بیاموزید، زیرا آن کلام رحمان و نگهدارنده و حفاظ از شیطان و سبب رجحان و برتری در میزان اعمال است .)) (۳۸)

و نیز آن حضرت می فرماید:

((خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ)) (۳۹)

بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران تعلیم دهد.

مَوْ مِنْ باید علاوه بر یادگیری قرآن ، سعی و کوشش کند که آن را به دیگران نیز یاد دهد. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

کسی که به دیگری قرآن بیاموزد، بر او ولایت یافته است و یادگیرنده نباید او را خوار کند یا دیگری را بر او ترجیح داده ، مقدم بدارد. (۴۰)

یکی از حقوق فرزند بر پدر، تعلیم قرآن است . پدر وظیفه دارد نیکو خواندن قرآن را به فرزند بیاموزد و وسیله یادگیری را برای او فراهم نماید. (۴۱)

رسول خدا(ص) فرمود:

هر کس به فرزندش قرآن بیاموزد، گردنبندی به گردن او آویخته که اولین و آخرین را به تعجب وامی دارد. (۴۲)

بر ما - به عنوان مسلمان - لازم است که بکوشیم تا در مرحله اول با قرائت قرآن آشناشویم و از معانی بلند و انسان ساز آن بهره گیریم و تربیت قرآنی به خود بگیریم . سپس در مرحله بعد به افراد اجتماع در جهت یادگیری و استفاده از آن کمک کنیم تا در زمره کاروانی قرار گیریم که رسول خدا(ص) سوق دهنده آن به سوی بهشت است ، چه اینکه خود فرمود:

((أَلَا مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ وَعَمِلَ فِيهِ فَأَيْنَا سَائِقٌ لَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ دَلِيلٌ إِلَى الْجَنَّةِ)) (۴۳)

آگاه باشید که هر کس قرآن بیاموزد و به دیگران یاد دهد و به احکام و دستورات آن عمل کند، من سوق دهنده و راهنمای او به سوی بهشت می باشم .

ب - حرمت باطنی

در درس قبل به جنبه های مختلف اهتمام به قرآن در بُعد حفظ حرمت ظاهری آن پرداختیم و مسائلی چون رعایت ادب در محضر قرآن ، قرائت ، استماع ، حفظ و تعلیم و تعلّم قرآن را یادآور شدیم . در این درس در صدد آنیم که با استفاده از آیات و روایات متذکر شویم که حفظ حرمت باطنی نسبت به قرآن در سایه تدبیر در کلام الهی و عمل به آن است . یعنی همانگونه که رعایت شائِن و احترام به یک عالم دینی در برخورد مؤدبانه با او و بزرگداشت ظاهری اوست و توجه به گفتار و عمل به سخنانش نیز احترام باطنی به او را نشان می دهد، مطلب در مورد قرآن کریم نیز به همین گونه می باشد. اکنون برای تشریح رعایت حرمت باطنی قرآن به شرح دو بُعد آن بطور مجزا می پردازیم .

۱ - تدبیر در قرآن :

تدبر در لغت به معنای تفکر در عاقبت کارهاست. (۴۴) با توجه به این معنا تدبر در قرآن یعنی اندیشیدن در مقاصدی که آیات قرآن برای تفهیم آنها نازل شده است. به عبارت دیگر یعنی گذر از ظاهر لفظ و رسیدن به حقایقی که قرآن بدانها اشاره دارد.

توجه به امر تدبر در قرآن از جمله مواردی است که قرآن مجید توجه خاص به آن داشته و در آیاتی مطرح نموده است. در آیه ای هدف از نزول قرآن را تدبر و پندگیری از آن دانسته است:

((كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ)) (۴۵)

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند!

و در آیه دیگر، کسانی را که در قرآن تدبر نمی کنند، سخت مورد نکوهش قرار داده و فرموده است:

((أَيَا أَنْهًا فِي الْقُرْآنِ تَدْبِرُكُمْ لَا تَدْبِرُكُمْ وَلَا تَدْبِرُكُمْ وَلَا تَدْبِرُكُمْ وَلَا تَدْبِرُكُمْ)) (۴۶)

تأکید بر قرائت قرآن که در گذشته بیان کردیم، بدین منظور است که مقدمه و گامی باشد برای شناخت قرآن و شناخت نیز بدون تفکر امکان پذیر نیست، از این رو امیر مؤمنان علی (ع) فرموده است:

((آگاه باشید که در قرائتی که همراه آن تدبر نباشد، خیری نیست.)) (۴۷)

تدبر در قرآن از دو طریق ممکن می شود: ۱- استماع به همراه دقت که آیه ۲۰۴ سوره اعراف بدان امر کرده و در درس قبل به آن اشاره کردیم. ۲- بوسیله تلاوت قرآن، البته تلاوتی که در آن حق تلاوت ادا شود و قرآن نیز بدان اشاره نموده است. (۴۸)

امام صادق (ع) در تفسیر آیه ((يَتْلُوْنَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ)) تلاوتی را ذکر کرده اند که به همراه ترتیل بوده و ثمره اش همان تدبر در آیات است. امام (ع) می فرماید:

((این تلاوت کنندگان بحق) کسانی اند که به شیوه ترتیل آیاتش را می خوانند و معانی‌ش را فهم می کنند و به احکام آن عمل می نمایند و امید به وعده الهی دارند و از عذابش در خوف و هراس به سر می برند و قصص آن را مجسم می بینند و از مثل‌هایش عبرت می گیرند، اوامرش را اجرا می کنند و از محرماتش دوری می گزینند؛

و آن - به خدا قسم - صرفاً با حفظ آیات و چینش منظم حروف و تلاوت سوره ها و درس و یادگیری یک دهم و یک پنجم قرآن حاصل نمی شود، (کسانی که تنها به همین مسائل اکتفا کنند) حروفش را حفظ و حدودش را تباه کرده اند. و جز این نیست که (حق تلاوت) همان تدبر در

آیاتش است چرا که خداوند می فرماید ((این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند.)) (۴۹)

روشهای مراجعه به قرآن برای تدبیر در آن : مراجعه به قرآن برای تحقق این امر به دو صورت ممکن است : مراجعه مستقیم و مراجعه آموزشی ؛ البته برای اینکه مراجعه کننده به قرآن خدای ناکرده دچار انحراف نشده و در جریان تدبیر در آیات به اشتباه نیفتد، داشتن حداقل شرایطی برای او ضروری است ؛ که در اینجا ابتدا به شرایطی که برای مراجعه مستقیم به قرآن ضرورت دارد، اشاره می کنیم :

۱ - دانستن زبان عربی : از آنجا که قرآن به زبان عربی است ، یاد گرفتن زبان عربی ، شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است . (۵۰)

۲ - آشنایی با لغت : قدرت استفاده از کتابهای لغت و نیز رعایت اینکه ما کلمات را بر همان معنایی حمل کنیم که در عصر نزول به کار رفته است ، (۵۱) چون ممکن است معانی کلمات در میان مردم با گذشت زمان تغییر یابد. پس لازم است از در آمیختن زبان قرآن با فرهنگ زبانها و اصطلاحات دورانیهای بعد اجتناب کرد.

۳ - آشنایی با تاریخ اسلام : قرآن مثل تورات یا انجیل نیست که یکباره نازل و عرضه شده باشد، بلکه این کتاب در طول ۲۳ سال دوران زندگی پیامبر - از بعثت تا وفات - در خلال جریانات پر هیجان تاریخ اسلام ، نازل شده است و از این رو آیات قرآن دارای شائ نزول است . البته شائ نزول (یعنی واقعه ، وضع و شرایطی که به مناسبت آن ، آیه یا سوره ای نازل شده است ) معنای آیه را در خود محدود نمی کند و مضمون و حکم آیه را مختص خود نمی گرداند، بلکه دانستن آن تا حدود زیادی ما را در درک مقصود و مضمون آیه یاری می کند. (۵۲)

۴ - آشنایی با حدیث : پیامبر اسلام (ص) به تصریح قرآن ، اولین مفسر این کتاب است (مفسر یعنی بیان کننده و روشنگر). آنچه از پیامبر (ص) رسیده است ، ما را در تفسیر قرآن یاری می دهد و برای ما که شیعه هستیم و به ائمه اطهار معتقدیم ، روایات معتبری که از ائمه رسیده نیز همان اعتبار روایات معتبری را دارد که از ناحیه رسول خدا (ص) رسیده است . (۵۳)

۵ - آشنایی نسبی به کل قرآن : نکته مهمی که در بررسی قرآن باید به آن توجه داشت ، این است که در درجه اول باید قرآن را به کمک خود قرآن شناخت . مقصود این است که آیات قرآن در مجموع ، یک ساختمان به هم پیوسته را تشکیل می دهند، یعنی اگر یک آیه از آیات قرآن را جدا کنیم و در صدد باشیم که تنها همان یک آیه را بفهمیم ، شیوه درستی انتخاب نکرده ایم . البته ممکن است فهم ما از همان یک آیه درست باشد، لیکن چنین کاری دور از احتیاط است . آیات قرآن ، برخی مفسر برخی دیگر است و به

گفته بعضی از مفسران بزرگ ، ائمه اطهار این روش تفسیری را تاءید کرده اند.(۵۴) اهمیت این روش در هنگام برخورد با آیات متشابه ، بیشتر روشن می شود.

## مراجعه آموزشی

از آنجا که قرآن ، کتابی است برای همه مردم و همه با زبان عربی آشنایی ندارند و به لغت ، کتابهای علوم قرآنی ، تفسیر ، تاریخ ، حدیث و تمام قسمتهای قرآن ، مسلط نیستند ، ناگزیر باید روش مراجعه آموزشی را یادآور شد.

در این روش ، خواننده قرآن هرچند با قلب سالم و ذهن عاری از پیشداوری و اغراض شخصی به سراغ قرآن می رود ، لیکن از آنجا که اطلاعات پنج گانه بالا را ندارد. قرآن را به وسیله کسی می آموزد که بر آن آگاهیها مسلط است و به هنگام بیان آیه ، لغات آن را توضیح داده ، در حد امکان ، مفهوم روان و درستی از آیه ارائه می کند و با نقل سبب نزول و احادیث مربوط (اگر سبب نزول و حدیثی برایش نقل شده باشد) و در صورت لزوم به کمک سایر آیات ، معنای آیه را تشریح و تبیین می نماید.

باید توجه داشت که پس از آموزش فوق ، همچنان وظیفه تفکر در قرآن ، برعهده فراگیرنده قرآن است ، تا بهره های آن را - که فهم آیه ، رسیدن به ایمان برتر و فراهم ساختن زمینه عمل مناسب در جهت آن است - به دست آورد و در این راه ، تا زمان اطمینان کامل از تسلط خویش بر پنج مورد یاد شده ، باید ارتباط خود را با معلم قرآن یا متن مورد اعتماد ، حفظ کند.

## # چند نکته

روش صحیح مراجعه مستقیم و مراجعه آموزشی به قرآن کریم را بیان کردیم . اینک ضمن تاءید بر رعایت دقیق موارد یاد شده ، به چند نکته مهم می پردازیم :

۱ - هرچند برای آشنایی با قرآن نباید لحظه ای درنگ و سستی روا داشت ، لیکن باید از هرگونه شتابزدگی و اقدام نسنجیده یا تعجیل در نتیجه گیری ، خودداری ورزید. قدم نهادن در راههای تاریک و اطمینان به کتابها ، زبانها و دستهای ناشناخته و مشکوک ، عاقبتی شوم در پی دارد.

۲ - در راه شناخت قرآن جز با نیتی خالص و ((قربة الی الله )) نباید گام برداشت . از خداوند ، یاری جوییم و از آموزش قرآن به قصد ریا ، فخر و فضل فروشی ، مجادله و ... سخت پرهیزیم .

۳ - با شناخت مفسران و معلمان شایسته قرآن ، خود را از خطر نویسندگان و گویندگان التقاطی و غرب زده یا شرق زده و مادیگرایان در امان داریم .

۴ - در برخورد با آیات قرآن از هرگونه پیشداوری و حمل نظریات شخصی برآن ، اجتناب ورزیم . خود را بطور کامل ، تسلیم هدایت قرآن سازیم و بدان دل داده و ملتزم باشیم .

۵ - سرانجام ، تصور نشود که با رعایت موارد یاد شده ، بسادگی می توان احکام فقهی را از قرآن یا روایات استنباط کرد! این کار از حساسیتی بسیار بالا برخوردار است و جز با مطالعات و معلومات بسیار گسترده در متون اسلامی و ممارست دهها ساله میسر نیست . پس در احکام فقهی ، پیوسته باید از فقیه و مجتهد جامع الشرایط، پیروی کنیم .

## ۲- عمل به قرآن :

تأکیدهای فراوانی که در زمینه قرائت ، استماع ، حفظ و حتی تدبر در قرآن رسیده ، همه مقدمه است تا ما را با این کتاب شریف آشنا نموده و به مضامین عالی و انسان ساز آن عمل کنیم و با عمل به این کتاب هدایت و انسان ساز، شاهراه تکامل را پیماییم . این مطلب از خود قرآن و روایات استفاده می شود. قرآن مجید در همان آیه ای که سخن از تلاوت کنندگان آیاتش به میان آورده ، بلافاصله به دو نمونه از اعمالی که خود این کتاب بدانها راهنمایی کرده ، یعنی اقامه نماز و انفاق در راه خدا اشاره کرده و مجموع آنها به اضافه تلاوت را تجارت سودمند و بدون ضرر دانسته است . (۵۵)

در روایات نیز پس از اشاره به اصناف قاریان قرآن مجید، چند دسته را اهل عذاب معرفی کرده و تنها قاریانی را که به عمل به قرآن مبادرت ورزند اهل نجات دانسته است . (۵۶) در حدیثی از پیامبر اکرم ( ص ) نقل شده که کسی که قرآن را بخواند و به آن عمل نکند در روز قیامت خداوند او را بصورت فرد کور محشور خواهد کرد. (۵۷)

در سوره فرقان ، خداوند متعال به نقل شکایت پیامبرش در روز قیامت پرداخته که آن حضرت از مهجور بودن قرآن در میان امتش شکایت دارد. (۵۸) مشخص است که عمده ترین چیزی که سبب مهجوریت قرآن در بین افراد و اجتماع می شود همانا ترک عمل به قرآن مجید است و گر نه ظاهر قرآن که در اجتماع و در میان خانه همه مسلمانان به وفور یافت می شود. پس آنچه سبب اهتمام باطنی به حرمت قرآن مجید می گردد همانا عمل کردن به قرآن و پیاده نمودن احکام و دستورات آن در بین جامعه اسلامی است . در زمینه عمل به قرآن به چند نکته باید توجه داشت :

الف - در عمل به قرآن ، همه آیات و دستورهای این کتاب آسمانی باید مورد توجه قرار گیرد، نه اینکه به برخی از آنها نظیر اعمال عبادی اش عمل شود و برخی دیگر مانند احکام اجتماعی و سیاسی آن مورد غفلت قرار گیرد.

ب - در مسأله عمل به قرآن باید توجه داشت که این کار جز در سایه تبعیت از اهل بیت علیهم السلام میسر نیست . زیرا مبین حقیقی قرآن یعنی رسول اکرم (ص)، اهل بیت را عدل و قرین قرآن معرفی نموده است . آنان هستند که در تفسیر قرآن و فهم معانی و مقاصد قرآن بهترین مفسر و مبین آن خواهند بود و با عمل به سخنان آنان ، در حقیقت دستورات قرآن مجید در جامعه پیاده خواهد شد و گر نه قرآن بدون اهل بیت (ع) مورد سوء تفسیر دیگران واقع شده و با تحریفات معنوی که صورت می گیرد توان حرکت دهی به جامعه و افراد در جهت تکامل واقعی را از دست خواهد داد.

وحی

معنای لغوی وحی

هر نوع القای کلام و علم بطور سری و پنهانی را از نظر لغت ((وحی)) می گویند(۵۹) و گاهی نیز به اشاراتی که غیر از مخاطب کسی نمی فهمد، اطلاق می شود.(۶۰)

قرآن مجید با توجه به معنای لغوی وحی ، آن را در معانی متعددی به کار برده است که به آنها اشاره می شود.

۱ - تلقین تکوینی : یعنی محوّل کردن وظایف تکوینی

((وَ اَوْحٰی فِی كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا)) (۶۱)

خداوند به هر آسمان ، امر مخصوص به آن را وحی کرد.

۲ - تفهیم غریزی : در آیه ای در مورد زنبور عسل می فرماید:

((وَ اَوْحٰی رَبُّكَ اِلٰی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ)) (۶۲)

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و داربستهایی که مردم می سازند، خانه هایی برگزین .

۳ - الهام به قلب : خداوند بعضی از انسانها را مورد الهام خویش قرار می دهد و مطلبی را بدانها تفهیم می کند، مانند الهام به مادر موسی که فرزندش را به دریا بیفکند.

((وَ اَوْحٰیْنَآ اِلٰی اُمِّ مُوسٰی اَنْ اَرْضِعِیْهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَیْهِ قَالَتْهُ فِی الْیَمِّ وَ لَا تَخَافِی وَ لَا تَحْزَنِیْ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْكَ وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ)) (۶۳)

ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی ، وی را در دریا (ی نیل ) بیفکن و ترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم .

۴ - چیزی را با اشاره فهماندن : حضرت زکریا(ع) به علامت صاحب فرزند شدن در دوران پیری ، سه روز قدرت تکلم را از دست داد و در این مدت ، با اشاره مطالبش را بیان می کرد.

((... فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا)) (۶۴)

... او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت : صبح و شام خدا را

تسبیح گوید.

۵ - وسوسه و فتنه انگیزی شیطان : شیاطین گاهی مطالبی را به انسانها القا کرده و زشتی ها را در نفس آنان زیبا جلوه می دهند. به این تسویلات و وسوسه های شیطانی نیز کلمه وحی اطلاق شده است .

((وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...)) (۶۵)

و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند.

۶ - کلام الهی که بر پیامبران القا می شود (وحی تشریعی) : این مورد از همه موارد دیگر در قرآن شایعتر است و همان معنای اصطلاحی وحی نیز می باشد که خداوند با واسطه یا بدون واسطه ، پیام خود را به پیامبرانش می رساند. برای مثال در آیه ۳ سوره شوری می فرماید:

((كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ))

این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند، وحی می کند.

لزوم وحی تشریعی

در مورد لزوم وحی تشریعی از سوی خداوند به بندگان برگزیده اش یعنی پیامبران ، ادله فراوانی ذکر شده که در اینجا به ذکر سه دلیل اکتفا می کنیم :

۱ - انسان موجودی اجتماعی است ؛ او ناگزیر است برای برآوردن نیازهای خود بادیگران همکاری داشته باشد و با آنها در زندگی اجتماعی شریک باشد. از سوی دیگر، جلب منافع توسط اشخاص و گروهها سبب نزاع و بروز اختلاف می گردد. تنها راه رفع اختلاف ، وجود قانونی است که همگان از آن تبعیت کرده و اختلافات خود را به وسیله آن حل کنند. اما تجربه و عقل ثابت کرده که وجود قوانین انسانی تا کنون نتوانسته و نمی تواند مشکلات را برطرف کرده و اختلاف را ریشه کن کند، زیرا از یک سو قانونگذاران بشری هر کدام در پی جلب منافع خویشند و از سوی دیگر به دلیل احاطه



نداشتن آنها بر همه نیازهای مادی و معنوی انسان ، نمی توانند در قانون پیشنهادی خود همه این موارد را در نظر داشته و باتوجه به آنها قانون وضع کنند. تغییر قانون در هر زمینه پس از اجرای آن در مدت کم و اضافه نمودن قیود جدید و یا تغییرات اساسی و بنیادی در آن ، نشان دهنده ناکامی بشر در طرح ریزی قانونی جامع و همگانی است . پس با توجه بدین مطلب ضرورت وجود قانونی از سوی خالق انسانها که به همه نیازمندیهای بشر با توجه به زندگانی زودگذر دنیوی و حیات ابدی او آگاه است ، بخوبی محسوس و مشهود است . قرآن مجید نیز به همین دلیل وجود پیامبران و وحی الهی را لازم دانسته و فرموده است :

((كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِأُذْنِهِ ...)) (۶۶)

مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ خداوند، پیامبران را برانگیخت ، تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل ساخت ، تا در میان مردم ، به اذن خدا، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.

۲- انسان موجودی کمال طلب است که همواره در پی ترقی خویش و رسیدن به اوج کمال و سعادت است . از سوی دیگر موجودی است که در وجود خود، علاقه به بقا و جاودانه بودن را حس می کند و از فنا و نابودی گریزان است . اینک سؤال الهایی مطرح می شود که سعادت انسان در چیست ؟ ابزار رسیدن به آن کدام است ؟ عوامل سرعت بخش و یا کند کننده این حرکت به سوی سعادت دائمی چه چیزهایی است ؟ پاسخ دادن به این سؤال که در برابر هر انسان عاقل و متفکر خودنمایی می کند، از عهده علم و عقل بشری خارج است ، زیرا دایره علم تجربی محدود به محسوسات است و عقل نیز توان تشخیص همه مصالح و مفاسد را ندارد و جز راه وحی ، راهی دیگر برای برآوردن این حاجت مهم نیست .

۳ - عدل الهی اقتضا دارد که بدکاران ، جنایتکاران و خیانتکاران به سزای اعمال خویش برسند، ولی این کیفر دادن جز پس از اتمام حجت و بیان احکام ، مسائل و وظایف افراد، امری پسندیده و مقبول نیست ، به همین جهت ، خداوند متعال با رساندن دستورات و احکام در قالب وحی آسمانی ، راه عذر تراشی را بر همه مسدود می کند.

((وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)) (۶۷)

و ما هرگز (قومی را) عذاب نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری مبعوث کرده باشیم .

با توجه به سه مورد مذکور، احتیاج بشر به وحی و هدایت آسمانی معلوم می گردد.

انواع وحی تشریعی

قرآن مجید، وحی بر پیامبران را بر سه قسم دانسته است :

((وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ)) (۶۸)

هیچ بشری را نباید که خدا با او تکلم کند، مگر به طریق وحی و یا از ورای حجاب و یا آنکه رسولی بفرستد، پس (آن رسول) به اذن خدا هرچه خدا خواهد، به او وحی کند که خداوند بلند مرتبه و حکیم است.

با توجه به آیه فوق، سه قسم وحی عبارتند از:

۱ - القای وحی بر قلب پیامبران بدون واسطه فرشته وحی یا حجاب.

۲ - سخن گفتن با پیامبران از پس حجاب، مانند سخن گفتن خدا با موسی از درخت طور که موسی (ع) سخن خدا را از آن درخت شنید.

۳ - القای وحی به وسیله فرشته، تا او سخن خدا را به بنده برگزیده اش برساند.

از آیه ۵۲ سوره شوری استفاده می شود که وحی به پیامبر گرامی اسلام (ص) از هر سه نوع بوده است (۶۹).

رسول گرامی (ص) گاهی وحی را بدون واسطه می گرفت و گاهی از جبرئیل که واسطه وحی بود دریافت می داشت و گاهی در خواب - که این خواب را حجاب و وحی در خواب را ((وحی از ورای حجاب)) شمرده اند - می گرفت (۷۰). روایات بسیاری نیز این مطلب را تأیید می کند.

عصمت پیامبر (ص) در تلقی و ابلاغ وحی

ادله عصمت پیامبر، عام است و شامل عصمت پیامبر (ص) در زمینه های مختلف می شود. یعنی همچنان که پیامبر باید از گناه، کفر، شرک و ... مبرا باشد - و گرنه نمی تواند مدعی هدایت و رهبری مردم شود و مردم هم نمی توانند به او اطمینان کنند و زمام امور دینی و دنیایی خویش را به وی بسپارند - به همان دلیل باید در تلقی، حفظ و ابلاغ وحی نیز مصونیت کامل داشته باشد و گرنه نمی توان مطمئن بود که آنچه به عنوان وحی ارائه می دهد، واقعا وحی است. قرآن شریف در آیات متعدد بر عصمت پیامبر (ص) در هر سه مرحله تلقی، حفظ و ابلاغ وحی تصریح دارد.

الف - عصمت در مرحله تلقی وحی : همان طور که گفتیم خداوند یا بدون واسطه بر قلب پیامبر (ص) وحی می کرد یا از ورای حجاب. در این دو نوع وحی یا واسطه نبود یا واسطه در رساندن وحی شأنی نداشت و فقط حجاب و حائل بود. پس خداوند بدون هیچ واسطه ای وحی را بر قلب پیامبرش

نازل می کرد و هیچ مانعی نیز در مقابل اراده خدا وجود نداشت . در نوع سوم وحی ، یعنی وحی با واسطه جبرئیل ، روح یا ملائکه دیگر، نیز هیچ شکی در رساندن صحیح پیام توسط آن واسطه ها وجود ندارد چون آن واسطه ها معصوم هستند و وحی را بر قلب پیامبر نازل می کردند.

((نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ)) (۷۱)

روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد.

ب - عصمت در حفظ وحی قبل از ابلاغ : آیه زیر به پیامبر(ص) اطمینان می دهد که برای حفظ آیات هنگام وحی ، عجله نکند و خوف از نسیان و فراموشی نداشته باشد، چون همان گونه که خداوند، خود عهده دار رساندن وحی به قلب پیامبر(ص) است ، حفظ و جمع آوری آن نیز بر عهده خودش و اراده تخلص نپذیرش می باشد. بنابراین ، پیامبر(ص) و پیروان آن حضرت باید مطمئن باشند که هیچ آیه ای از قلب شریف رسول خدا(ص) گم نشده و همه آیات در آن لوح مقدس ثبت و ضبط شده است .

((لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)) (۷۲)

زبان را بخاطر عجله برای خواندن آن [ قرآن ] حرکت مده ، چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست ! پس هرگاه آن را خواندیم ، از خواندن آن پیروی کن ! سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) بر عهده ماست !

ج - عصمت پیامبر در ابلاغ وحی : آیات متعددی به بیانهای مختلف بر عصمت در مرحله ابلاغ تأکید دارد از جمله :

((وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ)) (۷۳)

اگر (پیامبر) بر ما سخن دروغی می بست ، ما او را با قدرت می گرفتیم ، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود!

((وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا)) (۷۴)

نزدیک بود تو را به فتنه انداخته و از آنچه به تو وحی می کردیم ، غافل سازند تا چیز دیگری به ما نسبت دهی که در این صورت تو را به دوستی می گرفتند و اگر ما تو را ثابت قدم نمی گردانیدیم ، نزدیک بود اندکی به آنان تمایل پیدا کنی .

در این آیات با آوردن قید ((لو)) و ((لولا))، کوچکترین تمایل و نزدیکی پیامبر(ص) به مشرکان و تمایل به افترا بستن و غیر قرآن را به خدا نسبت دادن نفی شده و این همان عصمت در مرحله ابلاغ است و تأکید بر اینکه ما تو را حفظ کردیم؛ و به همین جهت کوچکترین میل و انحرافی به سوی آنان و خواسته هایشان پیدا نکردی.

آیات دیگری نیز وجود دارد که ناظر بر عصمت پیامبر در هر سه مرحله است، مانند این آیه:

((عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ...)) (۷۵)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد تا بدانند که پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را ابلاغ کرده اند.

این آیه نیز بر عصمت در همه مراحل فوق دلالت دارد، زیرا باید پیام وحی را بطور کامل گرفته باشد تا بتواند ابلاغ کند و ملائکه ای نگهبان و حافظند تا پیامبر(ص) وظیفه خود را به طور کامل انجام دهد و همه آیات را بدون کم و زیاد ابلاغ کند و معلوم شود که وظیفه رسالتش را بخوبی انجام داده است.

با توجه به دلایل فوق، عصمت پیامبران در تلقی وحی و ابلاغ آن حتمی است و آنچه سازندگان اخبار جعلی به آن متوسل شده اند، هیچ گونه ارزش عقلی و نقلی ندارد. به عنوان نمونه در مورد حدیث ساختگی افسانه غرانیق (۷۶) باید گفت: علاوه بر بی اعتبار بودن سند آن و علاوه بر اینکه در قرن اول اسلام هیچ گونه خبر و اثری از آن بین مسلمانان وجود نداشته است، همین آیات نیز بطلان آن را ثابت می کند. (۷۷)

## نزول قرآن

یکی از مباحثی که در کتابهای تاریخ قرآن، مورد بحث واقع شده، کیفیت نزول قرآن است. در این باره، نظریات مختلفی ارائه شده و این اختلاف به خاطر ظاهر آیاتی است که کیفیت نزول قرآن را بیان می کند.

ظاهر آیاتی از قرآن، از جمله آیه ۱۰۶ سوره اسراء و آیه ۳۲ سوره فرقان حکایت از آن دارد که قرآن به طور تدریجی در مدت رسالت بر پیامبر نازل شده و ظاهر آیاتی از قرآن، از جمله آیه ۱۸۵ سوره بقره و آیه ۳ سوره دخان - حاکی است که قرآن یکجا در شب قدر نازل شده است.

جمع بین آیات

با توجه به ظاهر این دو دسته از آیات ، سؤال زیر مطرح می شود:

مقصود از نزول قرآن در یک شب که همان شب قدر است ، چیست ؟ آیا همه قرآن یکجا در این شب نازل شده ؟ آیا این مطلب با آیاتی که صراحت کامل بر نزول تدریجی قرآن دارد، منافات ندارد؟

در این مورد نظرهایی داده شده است که عبارتند از:

۱ - قرآن یکجا در شب قدر به بیت العزّه یا بیت المعمور نازل شد و از آنجا به مناسبتهای مختلفی طی مدت ۲۳ سال بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد.

۲ - در هر شب قدر، آن مقدار از آیاتی که خداوند فرود آمدنش را در یک سال تقدیر کرده و مورد احتیاج مردم دانسته ، به آسمان دنیا نازل کرد و پس از آن در طول سال ، به تدریج بر رسول خدا فرود آمد.

۳ - منظور از نزول قرآن در شب قدر، آغاز نزول قرآن است ، چرا که همیشه حوادث و انقلابات مهم را در تاریخ ثبت می کنند و اگر آن حادثه یا انقلاب در سرنوشت مردم نیز اثر مثبت گذاشته باشد، آن روز را بزرگ شمرده و جشن می گیرند و چه روزی مهمتر از روز نزول قرآن برای نجات بشریت از چنگال جهل و خرافات و هدایت آنها به سوی علم و معرفت و واقعیتها؛ روزی که تاریخ بشریت در آن ورق خورد و سرنوشت انسانهای بعدی در آن رقم زده شد. این سرفصل تاریخ ، جای آن دارد که این چنین با شاءن و جلال در قرآن یاد شود که نزول قرآن در لیلۃ القدر و در ماه مبارک رمضان بوده است. (۷۸)

۴ - قرآن دو نوبت نازل شده است . اول تمامی آن در ماه مبارک رمضان و در شب قدر و بار دوم بتدریج و قسمت به قسمت در طول ۲۳ سال نبوت پیامبر اکرم (ص).

علامه طباطبایی در ذیل آیاتی از قرآن این نظریه را ابراز داشته و آن را توضیح داده است . ایشان می گوید: که بین نزول دفعی و نزول تدریجی فرق است . در نزول دفعی ، حقیقت و صورت واقعی و ملکوتی قرآن بر پیامبر نازل شده و در نزول تدریجی آن حقیقت عالی و ملکوتی که برتر از درک و فهم بشر عادی بوده ، تنزل داده شده و لباس واژه عربیت بر آن پوشانده شده و مفصل و جزء جزء، سوره سوره ، جمله جمله و کلمه کلمه شده و بر پیامبر(ص) نازل شده است تا بر بشر بخواند، شاید بشر بدان انس گیرد و هدایت یابد.

ایشان در ذیل آیه شریفه : ((كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ)) (۷۹) می نویسد:

((منظور از احکام آیات ، ربط آیات جدا شده از یکدیگر به هم و ارجاع آیات آخر آن به اولش می باشد  
بگونه ای که بازگشت همه به امر واحد بسیطی است که دارای جزء و ابعاض نمی باشد.))

بعد از کمی توضیح می نویسد:

((معانی بسیاری که در یک کتاب آمده ، اگر کتابی محکم و در عین حال فصل فصل باشد،  
همه آن فصلها به اصلی واحد بر می گردد و اگر معانی بسیاری به یک اصل واحد برگردد، آن اصل واحد، اصلی  
خواهد بود محفوظ در میان تمامی آن فصلهای جدا از هم ؛ اصلی خواهد بود که در عین واحد  
بودنش اگر شکافته شود به صورت همان تفصیل در می آید و اگر آن تفصیل فشرده  
شود بصورت همان اصل واحد بر می گردد.)) (۸۰)

در ذیل آیه شریفه : ((إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ)) (۸۱) می نویسد:

((قرآن قبل از آنکه به زبان عربی درآید، در مرحله ای از هستی وجود داشته که در آن مرحله عقول  
بشر دسترسی بدان نداشته است . از این آیه فهمیده می شود که کتاب بر حسب موطن نفس الامری و  
واقعی اش مافوق فکر و اجنبی از عقول بشری است و خدای تعالی آن را از آن موطن پایین آورده و  
درخور فهم بشر کرده و به لباس واژه عربیت درآورده است که عقول بشر با آن انس  
بگیرد و حقایقش را بفهمد. پس قرآن در ام الکتاب ، قدر و منزلتی رفیعتر از آن داشت که عقلها  
بتوانند آن را درک کنند و مانند قرآن نازل شده ، مفصل و جزء جزء و سوره سوره و آیه آیه و  
جمله جمله و کلمه کلمه نبود.)) (۸۲)

ایشان در ذیل آیه شریفه : ((إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ)) (۸۳)

((مطلبی که سزاوار نیست در آن تردید شود این است که قرآن کریم که مرکب از سوره ها و آیاتی  
است ، با اختلافی که بر حسب موارد شخصی و جزئی نزولش در سیاق آن هست ، با این احتمال که یک  
دفعه نازل شده باشد سازگار نیست . برای اینکه آیاتی که درباره وقایع شخصی و حوادث جزئی نازل  
شده ارتباط کامل با زمان ، مکان ، اشخاص و احوال خاصی دارد که درباره آن اشخاص و  
احوال ، در آن زمان و مکان نازل شده و معلوم است که چنین آیاتی صادق و درست در نمی آید، مگر آنکه  
زمان و مکانش برسد و واقعه ای که درباره اش نازل شده رخ بدهد، بطوری که اگر از آن زمانها و مکانها و  
وقایع خاص صرف نظر شود و فرض شود که قرآن یکباره نازل شده ، آن وقت قهرا مورد آن  
آیات حذف می شود و دیگر بر آنها تطبیق نمی کند. پس ممکن نیست احتمال بدهیم که قرآن  
کریم به همین هیئت که هست دوبار نازل شده باشد، یک بار دفعتا و یکجا و بار دیگر  
بتدریج . پس اگر بخواهیم بگوییم دوبار نازل شده ، لازم می شود که قایل به فرق بین این دو  
دفعه به اجمال و تفصیل بشویم.)) (۸۴)

سپس در ذیل آیه شریفه : ((وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)) (۸۵) می نویسد:

((برگشت معنای آیه به این می شود که اگر تو به قرائت آیه ای که هنوز به تو وحی نشده عجله می کنی ، برای این است که تا اندازه ای بدان علم پیدا کرده ای . ولی تو به آن مقدار علم اکتفا مکن و از خدا علم جدید بخواه .

این آیه شریفه از جمله مدارکی است که مضمون روایاتی را تاءبید می کند که نقل می کند قرآن کریم دوبار نازل شده است ، بار اول همه اش از اول تا آخر دفعتاً نازل شده است و بار دوم آیه آیه و چند روز یک بار.)) (۸۶)

بنابر این نظر، قرآن دوبار بر رسول خدا(ص) نازل شده است ؛ بار اول حقیقت قرآن و صورت نفس الامری آن و بار دوم صورت مفصل و جزء جزء عربی آن .

اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن

۱ - بدون شک ، هم از نظر ((تلقی وحی)) و هم از نظر ((ابلاغ به مردم)) اگر مطالب بطور تدریجی و طبق نیازها اعلام شود و برای هر مطلبی شاهد و مصداق عینی وجود داشته باشد، بسیار مؤثرتر خواهد بود.

اصول تربیتی ایجاب می کند که شخص یا اشخاص تربیت شونده ، قدم به قدم این راه را بپیمایند، و برای هر روز آنها برنامه ای تنظیم شود تا از مرحله پایین شروع کرده ، به مراحل عالی برسند. برنامه هایی که این گونه پیاده می شود هم برای گوینده و هم برای شنونده دلچسبتر و عمیقتر است .

۲ - نزول تدریجی قرآن ، سبب ارتباط دائم و مستمر پیامبر(ص) به مبداء وحی بود. این ارتباط دائمی ، قلب وی را قویتر ، و اراده او را نیرومندتر می ساخت و تاءثیرش در برنامه های تربیتی او انکار ناپذیر بود.

۳ - از سوی دیگر، ادامه وحی ، بیانگر ادامه رسالت پیامبر(ص) است ، و جایی برای وسوسه دشمنان نخواهد گذاشت که بگویند: این یک روز از سوی خدا مبعوث شد، سپس خدایش او را ترک گفت ! همان گونه که در تاریخ اسلام می خوانیم که به هنگام تاءخیر وحی در آغاز نبوت پیامبر اکرم(ص)، این زمزمه پیدا شد و سوره ((والضحی)) برای نفی آن نازل گردید.

۴ - بدون شک ، اگر بنا بود برنامه های اسلام همه یکجا نازل شود، لازم بود یکجا نیز اجرا گردد، زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می برد و می دانیم اجرای همه برنامه ها اعم از

عبادات ، زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یکجا، کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می شد.

پس چه بهتر که بتدریج نازل شود، و قدم به قدم مورد عمل قرار گیرد و به تعبیر دیگر، هر یک از این برنامه ها بخوبی جذب شود و اگر سؤال و گفتگویی پیرامون آن است ، مطرح گردد و جواب گفته شود.

۵- یکی دیگر از اثرات این نزول تدریجی ، روشن شدن عظمت و اعجاز قرآن است ، چرا که در هر واقعه ای آیاتی که نازل می گردد خود، دلیل بر عظمت و اعجاز است و هر قدر تکرار می شود این عظمت و اعجاز، روشنتر می گردد و در اعماق قلوب مردم نفوذ می کند.(۸۷)

#### ویژگی های قرآن

قرآن چه ویژگی هایی دارد که بیش از چهارده قرن ، روح و دل انسان ها را شیفته و مشتاق خود ساخته و با آن که از همان آغاز، همگان را به مبارزه در همانندآوری دعوت کرده ، تاکنون بشر نتوانسته است حتی به مقدار یک سوره کوچک ، همانند آن بیاورد؟!

در این فصل ، برخی از این ویژگی ها را از نظر می گذرانیم :

#### اعجاز

پیامبران (ع) مدعی بودند که از جانب خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر فرستاده شده اند و مردم باید ضمن تصدیق این ادعا - یعنی ایمان به نبوت ایشان - به تعالیم و احکامی که آورده اند، گردن بنهند و از آنان پیروی کنند. طبیعی است که مردم شاهد و سندی بر این ادعا از انبیاء (ع) بطلبند که نشان دهنده درستی گفته آنان باشد. این ((شاهد)) در زبان قرآن ، ((آیه )) به معنای نشانه و ((بیّنه )) به معنای دلیل آشکار و در بیان دانشمندان ،((معجزه )) نامیده می شود؛(۸۸) مانند زنده ساختن مردگان و شفای بیماران به دست حضرت عیسی (ع) و عصا و ید بیضای حضرت موسی (ع).

((آیه )) یا معجزه جاودان پیامبر اسلام (ص) ((قرآن مجید)) است و این متفاوت با معجزات دیگری است که جنبه علمی و معنوی نداشتند و همگی مادی و عینی بودند و توسط پیامبران (ع)، به اذن خدا انجام می گرفت (۸۹).

#### وجوه اعجاز قرآن کریم

درباره ابعاد اعجاز قرآن مجید، دانشمندان نکاتی مطرح کرده اند که در این جا، به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :



الف - فصاحت و بلاغت : قرآن کریم در شرایطی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد که مردم عربستان سخت شیفته ادبیات بودند، به ویژه ((شعر)) نزد آنان ارج و منزلت والایی یافته بود و در این زمینه ، زیباترین آثار هنری را مطابق با فرهنگ خود پدید می آوردند و ممتازترین شعرهای خود را به دیوار کعبه می آویختند که ((معلقات)) نامیده می شد. در چنین اوضاعی ، قرآن کریم بر پیامبر(ص) نازل شد، با این ادعا که هیچ یک از سخنوران و قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت نخواهد توانست به رقابت با آن پردازد و این ((نشانه)) و ((آیه)) ای است بر آن که قرآن ، کلام خداست .

اعراب لجوج و متعصب آن زمان ، که بر افتخارات خود سرسختانه پای می فشردند، در برابر عظمت و جذابیت این ((معجزه)) بزرگ ، خلع سلاح شدند. سخن شناسان نکته سنج و شاعران کهنه کار که دیدند با شعر و نثر ادبی نمی توان به جنگ ((معجزه)) رفت ، از مقابله با قرآن بازایستادند و از آن پس ، مشرکان و کفرپیشگان مکه هر چند باتمام توان و با شیوه های ناجوانمردانه تبلیغاتی ، حصر اقتصادی ، درگیری نظامی و هرگونه آزار و شکنجه ای با قرآن و حامیانش مبارزه می کردند، اما در آشکار و نهان به شنیدن قرآن روی می آوردند، بر حلاوت و طراوت آن اعتراف می کردند(۹۰) و بر آستانه بلند آن سر تسلیم می ساییدند.

قرآن کریم در طول بیش از چهارده قرن ، مخالفان و دشمنان را به مبارزه فراخوانده است و ایشان را هرگز زهره آن نبوده که در میدان مبارزه با قرآن ، گامی به پیش نهند و این یکی از وجوه اساسی اعجاز قرآن کریم است.(۹۱)

ب - اخبار از غیب (آینده): حقایقی که شناخت آن ها با ابزارهای عادی - که در اختیار همگان است - میسر نیست ((غیب)) نامیده می شود. به عنوان مثال ، خبر از رویدادهای آینده که راه متعارفی برای دانستن آن ها در دست نیست ، از مصادیق ((اخبار از غیب)) به شمار می رود. یکی از وجوه اعجاز قرآن این است که از برخی حوادث مربوط به آینده خبر داده است . در این جا، به مواردی از آن ها اشاره می کنیم :

۱ - مرگ ابولهب و زنش در حالت کفر: سوره تبت ؛

۲ - پیروزی رومیان در کم تر از ده سال پس از شکستی که از ایران خورده بودند: سوره روم ، آیات ۲ - ۵؛

۳ - فتح مکه ؛ سوره فتح ، آیه ۲۷؛

۴ - عجز و ناتوانی ابدی کفار از مقابله با قرآن با لفظ ((لَنْ تَفْعَلُوا)): سوره بقره ، آیه ۲۴؛

۵ - محفوظ ماندن قرآن از هرگونه دستبرد در طول تاریخ : سوره حجر، آیه ۹.

ج - طرح مطالب علمی : انسان به کمک حواس خود، از عالم طبیعت آگاه می شود. اما همواره دو محدودیت بزرگ در این راه وجود دارد:

۱ - نارسایی حواس و ابزارهای آن از پی بردن به همه موجودات ، چه به دلیل کوچکی مثل اتم و چه به دلیل دوری مثل کهکشان ها؛

۲ - ناتوانی از کشف تمامی روابط و قوانین حاکم بر جهان آفرینش .

هر چند بشر می تواند به تدریج از این محدودیتها بکاهد، اما این موضوع نیازمند گذشت زمان و صرف سرمایه ها و داشتن وسایل و ابزار است و بدون این ها، راهی جز ((وحی)) برای خبر دادن از حقایق دور دست و ناشناخته طبیعت و یا قوانین حاکم بر هستی وجود ندارد.

قرآن کریم در آن زمان و در محیطی آکنده از جهالت و خرافات ، با بیانی حاکی از اشراف و تسلط بر پدیده های جهان و طبیعت ، سخن گفته است که با گذشت زمان ، درستی آن ها پدیدارتر گشته ، در حالی که مردم عصر جاهلیت هرگز توان شناخت این حقایق علمی را نداشتند. برخی از این مسائل ، که علم بعدها به آن دست یافت ، عبارت است از:

۱ - زوجیت عمومی در جانوران و گیاهان : سوره یس ، آیه ۳۶.

۲ - نیروی جاذبه عمومی که کرات آسمانی را در مدار خود حفظ می کند: سوره رعد، آیه ۲؛ سوره فاطر، آیه ۴۱ و سوره روم ، آیه ۲۵.

۳ - خبر دادن از مراحل تکاملی جنین انسان در شکم مادر: سوره مؤ منون ، آیات ۱۳ و ۱۴.

۴ - خبر دادن از کروی بودن زمین و معلّق بودن آن در فضا: سوره صافات ، آیه ۵ و سوره فاطر، آیه ۴۱.

د - اعجاز قرآن از جهت آورنده آن : با بخشی از شگفتی های قرآن عظیم آشنا شدیم . این شگفتی ها آن گاه به اوج خود می رسد که بدانیم آورنده چنین کتابی مردی درس ناخوانده و خط ننوشته بوده و در سرزمینی پر از جهل ، خرافات ، دختر کشی ، شرک و فساد می زیسته است .

دلیل بر درس ناخواندگی پیامبر(ص ) علاوه بر شهرت عمومی این مسأله در بین مردم معاصر آن حضرت (ص)، آیاتی است که بر این مطلب دلالت دارد؛ مانند:

((الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...)) (۹۲)

همان ها که از فرستاده (خدا)، پیامبر امّی ، پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است ، می یابند... .

منظور از ((امّی )) در آیه مزبور، کسی است که درس نخوانده است . برخی احتمال داده اند که امّی یعنی : کسی که منسوب به امّالقری (مکّه ) است . اما شهید مطهری (ره ) این وجه را مردود دانسته و می نویسد:

این احتمال به ادلّه ای رد شده است : یکی این که کلمه ((امّالقری )) اسم خاص نیست و بر مکّه به عنوان یک صفت عام ، نه یک اسم خاص اطلاق شده است . ام القری یعنی : مرکز قریه ها. هر نقطه ای که مرکز قریه هایی باشد ام القری خوانده می شود... (۹۳)

در آیه دیگر تصریح شده که آن حضرت (ص ) هرگز پیش از نزول قرآن به خواندن و نوشتن مبادرت نکرده است :

((وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَمْ تَرْتَابِ الْمُبْتُلُونَ)) (۹۴)

تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی ؛ مبدا کسانی که درصدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند.

قرآن مجید از این لحاظ نیز معجزه است ؛ چون کسی باور نمی کند فردی درس ناخوانده بتواند مقاله ای معمولی و متوسط عرضه کند، چه رسد به عرضه کتابی چون قرآن ! آیا می توان پذیرفت که این کتاب جز از سوی خداوند بر بنده اش وحی شده باشد؟

ه - هماهنگی و عدم اختلاف : بشر در طول زندگی ، بر حسب تجربه ها و دانش هایی که کسب می کند و رشدی که می یابد و با قرار گرفتن در شرایط گوناگون ، دیدگاه و نظریاتش تفاوت پیدا می کند. مرور زمان اهمیت مسائل را در نظرش تغییر می دهد تا جایی که گاهی به کلی از نظر خود برمی گردد. در زندگی و افکار دانشمندترین و باهوش ترین افراد، آثار ضعف ، اشتباه ، تغییر مواضع ، غفلت ، فراموشی و همچنین تناقض و تعارض بارها مشاهده شده است ؛ زیرا حالاتشان برحسب فقر یا ثروت ، جنگ یا آرامش ، ضعف یا قدرت ، شکست یا پیروزی ، گمنامی یا شهرت ، جوانی یا پیری ، بیماری یا سلامت ، ملامت یا ستایش و... آشکارا تفاوت می یابد و آنچه را که در شرایط سابق می گفته اند از یاد می برند. اما قرآن ، که در طول ۲۳ سال در مواقع و مکان های گوناگون بر زبان پیامبر اسلام (ص ) جاری گشت ، با آن که بطور جدّی ، بیانگر هر مطلبی درباره هدایت و سعادت بشر است ، هرگز در بیان مسائل گوناگون دچار دوگانگی و قضاوت های متفاوت نشده است .

وجود نداشتن اختلاف در چنین کتابی دلیلی روشن بر الهی بودن آن است . خداوند می فرماید:

((إِنَّمَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)) (۹۵)

آیا در قرآن تدبّر نمی کنند؟ و اگر از پیش غیر خدا بود در آن اختلاف بسیار می یافتند.

در قوانین و احکام قرآن ، ناسازگاری وجود ندارد. این کتاب نظامی هماهنگ ، واقع بینانه ، قابل اجرا و جامع ارائه کرده که در آن ، هم بر عقل و استدلال و علم تکیه شده است و هم بر عواطف و روحیات و اخلاق . آری ، این است کتابی که همگان را به آیینی استوار و متعادل فرا می خواند:

((يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ)) (۹۶)

جهانی و همگانی بودن

هر کتابی به طور معمول ، مخاطبان خاصی دارد که فقط برای آن ها قابل استفاده است . اما قرآن برای هر انسانی که جویای رشد و سعادت و پویای راه عزّت و کمال باشد، هدایتگر است . در این مسیر، همه قشرهای مردم از هر سرزمینی که باشند، در هر عصری پس از نزول قرآن ، زن و مرد، عرب و عجم ، ثروتمند و فقیر، با رنگ ها و زبان ها و سطح معلومات گوناگون ، از هدایت قرآن بهره مند می شوند.

قرآن کریم بر خلاف مکتب هایی که گروه معینی را مورد خطاب خویش قرار می دهند، پیایی همه انسان ها را با تعبیرهایی همچون ((يَا أَيُّهَا النَّاسُ))، ((يَا بَنِي آدَمَ)) و ((يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ)) مخاطب می سازد و آن ها را به سبب انحراف از مسیر صحیح زندگی سرزنش کرده ، با یادآوری پاداش ها و کیفرهای دنیا و آخرت ، نسبت به اعمال صالح ، تشویق و از کردارهای ناشایست نهی می کند. قرآن کریم درباره فراگیر بودن دعوت اسلام از زبان پیامبر(ص) می فرماید:

((وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ)) (۹۷)

و این قرآن بر من وحی شده است تا شما و هرکس را که (این حقایق) بدو برسد، انذار کنم .

و نیز می فرماید:

((إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)) (۹۸)

قرآن جز ذکر و یادآوری برای جهانیان نیست .

همه پیامبران الهی (ع) ، نیز چنین بوده اند که هرگز اندیشه نجات قشر خاصی رانداشته اند، بلکه برای هدایت همه انسان ها، از هر گروه که بوده اند، می کوشیده اند، گرچه بعضی از آنان امکان دعوت همه انسان ها را نداشته اند. و کوشش خود را در راه هدایت مردم یک ناحیه صرف کرده اند.

گفتنی است که اگر آیاتی از قرآن مجید سخن از مأموریتی محدود برای پیامبر اکرم (ص) دارد و آن حضرت را مأمور انداز اطرافیان خویش کرده و فرموده : ((وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)) (۹۹) و یا این که فرموده : ((وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا)) (۱۰۰)، منظور محدود کردن رسالت جهانی پیامبر اکرم (ص) نیست؛ زیرا از سویی، آیات متعدد به صراحت، سخن از جهانی بودن پیام او دارد و از سوی دیگر، این آیات تعیین کننده وظیفه پیامبر (ص) در زمان خاص نزول آیات است. مسلماً کار دعوت و اصلاح جامعه کاری تدریجی است و رهبران الهی و اجتماعی ابتدا از ناحیه ای حرکت اصلاحی خود را شروع می کنند و سپس آن را به گوش دیگر مردم می رسانند و مسلماً در هر زمان، با توجه به امکانات خویش وظیفه ای برعهده دارند و محدوده این وظیفه با پیشرفت کارشان، روز به روز گسترده تر می شود. پیامبر اکرم (ص) نیز از این قاعده مستثنا نبوده و ابتدا مأمور هدایت و انداز خویشان خود و پس از آن، اهل وطن خویش و سپس همه مردم جهان بوده است و این همان کاری است که سیره عملی پیامبر (ص) نیز آن را تأیید می کند.

#### جاودانگی

قرآن کریم تنها برای هدایت مردم در یک زمان خاص نازل نشده است، بلکه هدایت همه افراد بشر را در همه نقاط دنیا و تا روز قیامت برعهده دارد.

آیات بسیاری از قرآن مجید به جاودانه بودن آن اشاره دارد. (۱۰۱) خداوند متعال در آیه ای، راه یابی باطل به قرآن را برای همیشه نفی کرده است :

((... وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)) (۱۰۲)

و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

چنین کتابی، که باطل هرگز بدان راه نمی یابد و مطالبش استحکام خود را از دست نمی دهد، شایستگی دارد که در هر شرایط و هر زمانی، راهنمای انسان ها به سوی حق باشد. در آیه دیگر، سخن از پیروزی و فراگیر شدن دین اسلام نسبت به همه ادیان دیگر است :

((هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)) (۱۰۳)

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

لازمه این که خداوند پیامبری را فرستاده که دینش بر همه ادیان غالب است همین است که معارف و احکام آن دین ابدی می باشد. مفهوم ختم نبوت نیز همین است که پیامبر خاتم (ص) همه دستورات لازم برای زندگی بشر را که مطابق مصالح همیشگی امت اوست، آورده و نیازی به تجدید دین نمانده است. پس دین پیامبر خاتم (ص) و به تبع آن، کتاب آسمانی اش همیشگی خواهد بود و برای همه زمان ها پاسخگوی نیاز انسان ها می باشد. بسیاری از آیات قرآن گرچه در موارد خاص نازل شده و حکم آن موارد را روشن کرده، ولی اختصاصی به آن موارد نداشته و برای همیشه در جریانات مشابه، جاری است.

امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال شخصی که پرسید: چرا قرآن هر چه بیش تر منتشر می شود، طراوت و شادابی آن بیش تر می گردد (برخلاف سایر کتب که با گذشت زمان کهنه می شود)، فرمودند:

زیرا خداوند تبارک و تعالی آن را برای زمانی خاص و مردمی خاص قرار نداده و بنابراین، در هر زمان، جدید و تازه است و در نزد هر مردمی، طراوت و شادابی خود را تا روز قیامت دارد. (۱۰۴)

راز اصلی ابدی پیام قرآن آن است که قرآن مجید از دو بخش تشکیل شده: بخشی به بیان حقایق جهان هستی و سنن و تاریخ گذشتگان پرداخته که این ها حقایق خارجی هستند که هرگز تغییر نمی پذیرند و بشر نیز همیشه محتاج به دانستن آنها است. بخش دیگر نیز که بیان تکالیف و باید و نبایدها برای بشر است، هماهنگ با فطرت بشر صادر شده و به همین دلیل، با گذشت زمان، کهنه نمی شود. درست است که با گذشت زمان، ابزار و وسایل زندگی بشر گسترش و پیشرفت پیدا می کند، اما این ها تأثیری در نیازها، استعدادها، کمال جویی و روابط صحیح انسان ها با خود، خدا و دیگران ندارد و اگر احکام کلی، که برای تعیین این روابط وضع شده، مطابق ساختمان وجودی و فطرت بشر پی ریزی شده باشد، تغییر مواد خارج از وجود او ضرری به مصلحت موجود در آن احکام نمی زند تا مستلزم تغییر آن ها باشد. قرآن کریم اصول و موازین فکر و عمل را عرضه می کند و این اصول جاودانه است؛ چون آنچه متناسب با آفرینش و فطرت بشر و تأمین کننده مصالح اوست، حق است و حق هرگز از بین نمی رود.

نتیجه روی گردانی از حق نیز حتماً گمراهی است:

((فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ)) (۱۰۵)

پس از حق، چه چیزی جز ضلالت و گمراهی است؟

جامعیت

بیش تر کتاب هایی که توسط اندیشمندان بشری نوشته شده به بعدی از ابعاد زندگی انسان، هستی، جامعه و تاریخ پرداخته، اما قرآن نه اختصاصاً کتاب فلسفی است، نه تاریخی، نه داستانی، نه فقهی و حقوقی، نه اقتصادی یا اجتماعی، نه سیاسی، نه تربیتی، نه عرفانی، نه اخلاقی و نه مانند آن، بلکه

کتاب هدایت انسان ها است و به همه ابعاد وجود بشر توجه داشته و هر آنچه را برای هدایت انسان ها لازم است ، دربردارد؛ یعنی : هم حاوی نکات فلسفی است و هم تاریخی ، فقهی ، اقتصادی ، سیاسی و تربیتی و از این جهت ، کتابی جامع است و برای هدایت انسان ها نکته ای را فروگذار نکرده است . از این رو، قرآن درباره این ویژگی خود فرموده است :

((وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)) (۱۰۶)

و فرو فرستادیم بر تو این کتاب را درحالی که بیان کننده و روشنگر هر چیزی است .

علامه طباطبائی (ره) در تبیین جامعیت قرآن می نویسد:

از آن جا که قرآن کتاب هدایت برای عموم مردم است ، ظاهراً منظور از ((کلّ شیء)) اموری است که مردم در امر هدایت خود بدان محتاجند؛ مانند: معارف مربوط به مبداء و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و داستان ها و مواضع. پس قرآن بیانگر همه این امور است . (۱۰۷)

ایشان سپس به قول دیگری که معتقد است منظور از ((کلّ شیء)) اعمّ از معارف و احکام دینی است اشاره کرده ، می نویسد:

قرآن کریم با دلالت لفظی (و ظاهر آیاتش ) بر بیش تر از آنچه گفته اند (بیان مطالب مربوط و لازم برای هدایت ) دلالت ندارد، لیکن در روایات آمده که قرآن تبیان هر چیزی است و علم آنچه بوده ، هست و خواهد شد، همه در قرآن است و اگر این روایات صحیح باشد، لازمه اش این می شود که مراد از ((تبیان)) اعمّ از بیان به طریق دلالت لفظی (و ظاهر آیات ) می باشد و هیچ بعدی هم ندارد که در قرآن کریم اشارات و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته هایی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک نماید. (۱۰۸)

یکی از وجوهی که در جامعیت قرآن مطرح است ، جامعیت آن نسبت به کتب آسمانی پیشین است ؛ یعنی : همان گونه که خداوند قرآن را مهیمن و مسلّط بر کتب آسمانی پیشین معرفی کرده ، تمامی معارف موجود در آن ها، به نحوی کامل تر در قرآن آمده است . علاوه بر آن ، در قرآن به معارف و احکامی اشاره شده که در آن کتب نیامده است .

مصونیت از تحریف

حفظ قرآن مجید از تحریف و هر نوع کاستی یا افزایش در تمام مراحل نزول و ابلاغ و همچنین در زمان های پس از ابلاغ ، از ناحیه خداوند متعال تضمین شده است . برای تشریح مطلب ، آن را در دو مرحله پیش از ابلاغ به مردم و پس از آن مورد بررسی قرار می دهیم :

الف - صیانت در مرحله نزول و ابلاغ : واسطه نزول قرآن مجید، جبرئیل (ع) بوده است . خداوند متعال در این باره می فرماید:

((نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ)) (۱۰۹)

روح الامین (جبرئیل) آن را بر قلب تو نازل کرد.

در این مرحله ، تنها اراده الهی و وساطت جبرئیل (ع) در کار بوده که آن را از مقام ربوبی گرفته و به قلب مبارک پیامبر(ص) رسانده است . و از آن جا که طبق تصریح قرآن ، ملائکه معصومند، هیچ گونه تغییر و تصرفی در وحی الهی در این مرحله صورت نگرفته است .

در مرحله بعد که وحی در اختیار پیامبر(ص) قرار می گیرد نیز تضمین الهی سبب حفظ قرآن شده است . در آیه ذیل ، به پیامبر(ص) می فرماید که برای حفظ آیات در هنگام وحی ، عجله نکند و خوف فراموشی نداشته باشد؛ چون حفظ و جمع آوری قرآن برعهده خداوند است . بنابراین ، پیامبر(ص) و یارانش مطمئن باشند که هیچ آیه ای از قلب شریف رسول خدا(ص) گم نشده و همه آیات ثبت و ضبط شده است :

((لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ)) (۱۱۰)

زبان را به سبب عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده ؛ چرا که جمع کردن و خواندن آن برعهده ماست . پس هرگاه آن را خواندیم ، از خواندن آن پیروی کن ؛ سپس بیان (و توضیح) آن (نیز) برعهده ماست .

مرحله ابلاغ به مردم نیز از تحریف و اشتباه مصون است ؛ زیرا پیامبر(ص) تمام سعی و کوشش خود را به کار گرفته تا پیام حق را به مردم برساند و در این راه ، طبق تصریح الهی ، آن قدر دل سوزی می نموده است که نزدیک بوده جان خود را نیز در این راه فدا کند. همچنین خداوند ملائکه ای را نگهبان و حافظ وحی قرار داده تا پیامبر(ص) وظیفه خود را به طور کامل انجام دهد:

((عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا لِيُعْلَمَ أَنَّ قَدْ بَلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ...)) (۱۱۱)

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن ها قرار می دهد تا بدانند که پیامبرانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند.



با توجه به دلایل مزبور، عصمت پیامبران (ع) در تلقی وحی و ابلاغ آن حتمی است و آنچه سازندگان اخبار جعلی به آن متوسل شده اند هیچ گونه ارزش عقلی و نقلی ندارد. به عنوان نمونه، در مورد حدیث ساختگی ((افسانه غرانیق)) (۱۱۲) باید گفت: علاوه بر بی اعتبار بودن سند آن و علاوه بر این که در قرن اول اسلام هیچ گونه خبر و اثری از آن بین مسلمانان وجود نداشته است، همین آیات نیز بطلان آن را ثابت می کند. (۱۱۳)

ب - صیانت در مراحل پس از ابلاغ: قرآن مجید تنها کتابی است که از زمان صدور آن تاکنون از تحریف و دستبرد در مطالب مصون مانده است. مقایسه این کتاب آسمانی با دیگر کتب پیامبران (ع) و کتب بشری این حقیقت را به ما می فهماند.

تورات و انجیل با آن که کتاب هایی آسمانی بودند و بر پیامبران الهی - موسی و عیسی (ع) - نازل شدند، اما در مدت کوتاهی تحریف گردیدند. آثار برجسته ادبی و علمی نیز که در گذشته مورد توجه طبقات خاصی از مردم بوده بدون استثنا، توسط دوستان و دشمنان آنان دستخوش کاستی ها، افزایش ها و جابه جایی کلمات شده و تغییرات فراوانی در آن ها پدید آمده است، به گونه ای که حتی با تحقیقات فراوان نیز نمی توان به درست بودن یک نسخه کامل، اطمینان داشت. آثار به جا مانده از حتم، حافظ، سعدی، مولوی و کتاب های دیگر از این شمارند.

قرآن کریم در طول ۲۳ سال نزول تدریجی و از زمان گردآوری و تنظیم نهایی تا به امروز، شرایط و اوضاع بحرانی و مخاطره آمیزی را گذرانده است و تاریخ اسلام و فرقه های مذهبی دستخوش تحولات بسیاری شده، در حالی که تنها کتابی که بدون هیچ تحریفی باقی مانده ((قرآن کریم)) است که خداوند حفظ آن را خود تضمین کرده است:

((إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)) (۱۱۴)

بدون شک، ما خودمان این ذکر (قرآن) را نازل کردیم و همانا ما نگهدار آن خواهیم بود.

این آیه کوتاه خود از بزرگ ترین معجزات و دلایل حقانیت اسلام و حفظ قرآن کریم از هر گونه تحریف است؛ چرا که از میان همه آثار و نوشته ها، فقط یکی را از هر گونه دستبرد و محفوظ دانسته و امروز پس از گذشت بیش از ۱۴ قرن، شاهد درستی این سخن هستیم.

نظریه عدم تحریف قرآن مجید در این مرحله نیز نظریه اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان اسلامی از همه فرق است. دانشمندان شیعی نیز قول به عدم تحریف را پذیرفته و بر آن پافشاری کرده اند. شیخ صدوق، که رئیس المحدثین نامیده شده، در این باره می نویسد:

اعتقاد ما این است که قرآنی که بر پیامبر(ص) نازل شده همان قرآنی است که بین دو جلد است و نه بیش تر و هر کس که به ما نسبت دهد که ما می گوئیم قرآن اصلی بیش از این بوده او دروغگو است. (۱۱۵)

دیگر بزرگان شیعه از جمله کاشف الغطا، فیض کاشانی، شیخ مفید، شیخ بهایی، شیخ طبرسی، علامه طباطبایی و امام خمینی (ره) نیز بر همین مطلب تأکید کرده اند. (۱۱۶)

#### آداب حضور

در آیات قرآن مجید و روایات معصومان (ع)، نسبت به اهتمام به قرآن و آداب حضور در پیشگاه این کتاب آسمانی، از جنبه های گوناگون تأکید شده است.

خداوند، کلام خود را با اوصافی چون ((عظیم))، ((مجید))، ((کریم))، ((عزیز)) و ((احسن الحدیث)) ستوده است. (۱۱۷)

رسول خدا(ص) درباره منزلت و حرمت قرآن می فرماید:

قرآن پس از خدا، با فضیلت ترین و محترم ترین چیزهاست. هر که آن را گرامی دارد، خدا را گرامی داشته است و هر کس گرامی اش نشمارد، حرمت خداوند را سبک شمرده است. (۱۱۸)

همچنین می فرماید:

برتری قرآن بر سخنان دیگر، همچون برتری خداوند بر خلق خداست. (۱۱۹)

قرآن کریم جلوه گاه نور خداست. امام صادق (ع) فرمود:

((لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ)) (۱۲۰)

خداوند در کلام خود (قرآن) بر بندگان خود تجلّی کرده است، ولی مردم نمی بینند.

ما باید به محضر قرآن مشرّف شویم و دست نیاز به دامنش دراز کنیم و عاجزانه از آستانش هدایت بطلبیم. در این فصل، برای بیان چگونگی حضور و رعایت آداب آن در پیشگاه قرآن مجید به شرح مطالبی می پردازیم

:

#### ۱ - رعایت ادب در برخورد با قرآن

از آن جا که قرآن مجید سخن خدا و بهترین هدیه از سوی پروردگار عالمیان برای انسان ها است ، ضروری است که در برخورد با قرآن ، نهایت اهتمام به خرج داده شود و حتی در برخورد با ظاهر این کتاب مقدس ، توجه خاص مبذول گردد.

به عنوان مثال ، محل نگه داری آن در منزل بهترین جای خانه باشد، به گونه ای که در مواقع استراحت و غیر آن کوچک ترین بی ادبی نسبت به آن صورت نگیرد. در چاپ و نشر این کتاب آسمانی نیز دقت شود و آن را با کاغذ، صحافی و خط خوب و با کیفیت عالی چاپ و منتشر کنیم و از چاپ آن به شکل نامناسب خودداری و جلوگیری نماییم .

شارع مقدس نیز برای رعایت حرمت ظاهری قرآن ، احکامی وضع نموده که رعایت آن ها علاوه بر ادای تکلیف شرعی ، نمایانگر احترام به قرآن از جان و دل است . برخی از این احکام عبارتند از: حرمت نجس کردن خط و ورق قرآن و وجوب آب کشیدن فوری آن در صورت نجس شدن ، حرمت قرار دادن قرآن بر روی نجاست و وجوب برداشتن آن در این صورت ، حرمت نوشتن آن با مرکب نجس ، وجوب وضو گرفتن برای لمس خط قرآن ، حرمت لمس آن بدون وضو و ندادن قرآن به کفار و کسانی که حرمت آن را نگه نمی دارند.

## ۲ - قرائت قرآن

تاءکید می‌کنیم که در متون اسلامی درباره قرائت این کتاب الهی شده ، نسبت به هیچ کتاب دیگری نشده است ؛ خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

آنچه را از قرآن میسر و ممکن است ، بخوانید.(۱۲۱)

در آیه دیگری می فرماید:

آنان که کتاب خدا را می خوانند و نماز می گزارند و از آنچه به آن ها داده ایم ، پنهانی و آشکار انفاق می کنند، امیدوار به تجارتی هستند که هرگز زیان ندارد.(۱۲۲)

در روایات معصومان (ع)، قرائت قرآن مورد توجه و تاءکید قرار گرفته است . امام صادق (ع) می فرماید:

قرآن ، عهد و فرمان خدا با خلق است . پس شایسته است که هر مسلمانی به این عهدنامه بنگرد و روزی پنجاه آیه از آن بخواند.(۱۲۳)

در روایتی از رسول خدا(ص)، تلاوت قرآن ، جلا و صیقل دهنده دل های زنگار گرفته معرفی شده است .(۱۲۴).

امام صادق (ع) در مورد اهمیت تلاوت قرآن در سنین جوانی فرمود:

کسی که در سنین جوانی قرآن تلاوت کند، قرآن با گوشت و خونس آمیخته می گردد. (۱۲۵)

امام علی (ع) می فرماید:

خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و خداوند بسیار یاد گردد، برکتش زیاد می گردد و فرشته ها در آن فرود می آیند و شیاطین از آن دوری می گزینند و برای اهل آسمان، روشنایی می بخشد، آن گونه که ستارگان برای اهل زمین می درخشند، و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و یادی از خدا نگردد، برکتش کم می شود و ملائکه از آن روی برمی تابند و شیاطین به چنین خانه هایی راه می یابند. (۱۲۶)

ذکر این نکته لازم است که آثار و برکات خواندن قرآن تنها به آثار ظاهری همچون زیاد شدن روزی و زیاد شدن سوی چشم منحصر نیست، بلکه بیش تر آثار خواندن قرآن در آثار معنوی و باطنی آن است؛ همانند آثاری که در همین حدیث شریف به برخی از آن ها اشاره شده است.

برای رعایت بیش تر حرمت قرآن به هنگام قرائت آن، توجه به نکاتی ضروری است؛ از جمله این که قاری قرآن ابتدا به وسیله وضو یا غسل، کسب طهارت کند و حتی المقدور، مسواک نیز بزند، سپس رو به قبله و به حالت دو زانو یا چهار زانو بنشیند و از دراز کردن پا در هنگام تلاوت آن خودداری کند. همچنین قرآن را روی دست بگیرد و یا روی رحل بگذارد و از گذاردن قرآن روی زمین خودداری کند. پیش از قرائت قرآن نیز استعاذه نماید و بگوید: ((أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)).

دستور به استعاذه فرمانی است که از سوی خداوند متعال صادر شده است:

((فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)) (۱۲۷)

هنگامی که قرآن می خوانی، از شر شیطان مطرود به خدا پناه ببر. او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد.

استعاذه یعنی: پناهنده شدن به کسی که مافوق انسان است و انسان را از افتادن به دامن خطا و اشتباه حفظ می کند. امام صادق (ع) فرمود:

درهای گناه را با استعاذه ببندید و درهای اطاعت را با تسمیه (نام الهی را بردن) بکشاید. (۱۲۸)

نکته دیگر در قرائت قرآن ، تلاوت به نحو ترتیل است که مورد سفارش موکّد واقع شده است . قرآن مجید پیامبرش (ص) را امر به ترتیل کرده ، می فرماید:

((... وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا)) (۱۲۹)

و قرآن را با دقت و تأمل بخوان .

ترتیل یعنی : خواندن با آرامش ، طمأنینه و تدبّر به دور از هرگونه عجله و شتاب که دراین صورت ، خواننده و شنونده آن مورد تأثیر قرار خواهند گرفت . از امام صادق (ع) درباره آیه مزبور - که امر به ترتیل می کند - سؤال شد. آن حضرت در پاسخ فرمود:

امیر مؤمنان (ع) فرموده است : یعنی : قرآن را خوب بخوان و همانند شعر، آن را به شتاب نخوان و مانند ریگ ، آن را پراکنده نساز، بلکه دل های سخت خود را به وسیله آن به بیم و هراس افکنید و همّت شما این نباشد که سوره را به پایان برسانید. (۱۳۰)

از جمله آداب تلاوت قرآن ، علاوه بر ((صوت حسن)) ، ((ترتیل)) و ((تجوید))، دقت و توجه کامل به معنای آن است . قاری باید هنگام تلاوت آیات بشارت دهنده ، به لطف و رحمت الهی امیدوار شود و هنگام تلاوت آیات عذاب و وعید، از درگاه ربوبی طلب آمرزش و گذشت نماید. (۱۳۱)

### ۳- استماع قرآن

یکی دیگر از وظایف مؤمنان در برابر قرآن ، گوش دادن و سکوت کردن هنگام شنیدن کلام الهی است :

((وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)) (۱۳۲)

هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید تا شاید مشمول رحمت خدا شوید.

استماع به معنای گوش دادن همراه با میل قلبی است و ((انصات)) به معنای سکوت کردن برای استماع است . پس وظیفه مسلمانان آن است که هنگام تلاوت آیات قرآن ، سکوت کنند و با اشتیاق ، به آن گوش فرا دهند؛ زیرا این کار موجب می شود که مشمول رحمت حق قرار گیرند و ایمانشان افزون گردد.

قرآن مجید به این حقیقت اشاره می نماید که پیامبران بسیاری هنگام شنیدن آیات الهی به سجده می افتادند و گریان می شدند.

((إِذْ نُنَادِیْكَ الَّذِیْنَ اٰنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ ذُرِّیَةِ اٰدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَةِ اِبْرٰهَیْمَ وَ اِسْرَآئِیْلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنَا وَ اجْتَبَیْنَا اِذَا تَتَلٰوٰی عَلَیْهِمْ اٰیٰتِ الرَّحْمٰنِ خَرُّوْا سُجَّدًا وَبُكْیًا)) (۱۳۳)

آن ها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم . آن ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند، در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.

امام زین العابدین (ع) در تشویق مؤمنان به این ادب در برابر قرآن ، که ناشی از اهتمام شنونده نسبت به کلام الهی است ، می فرماید:

کسی که حرفی از کتاب خدا را بشنود بدون این که خود قرائت کند، خداوند برایش حسنه ای می نویسد و یکی از گناهانش را محو می کند و مقام او را یک درجه بالا می برد.(۱۳۴)

#### ۴ - حفظ قرآن

یکی دیگر از مسائلی که اهتمام مسلمانان را به حفظ حرمت قرآن نشان می دهد، حفظ قرآن است . هرچند برای خواندن قرآن از روی کتاب آسمانی فضایل خاصی در روایات بیان شده ، اما بر حفظ قرآن در سینه ها نیز تأکید گردیده است . از رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود:

((إِنَّ أَلَذَى لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِّنَ الْقُرْآنِ كَالْيَبْتِ الْخَرَابِ)) (۱۳۵)

کسی که در درونش آیتی از قرآن نباشد(آن ها را حفظ نکرده باشد)مانند خانه ای خراب است .

امام صادق (ع) درباره حافظ قرآن که به آن عمل نیز می کند، می فرماید:

((الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ)) (۱۳۶)

حافظ قرآن که به آن عمل کند با سفیران (وحی) خدا که بزرگوار و نیکو رفتار هستند، خواهد بود.

در طول تاریخ اسلام ، به دلیل همین تشویق ها، همواره بسیاری از مسلمانان حافظ تمام یا بخشی از قرآن بوده اند.

در کشور اسلامی ما نیز به برکت انقلاب اسلامی ، روز به روز بر تعداد حافظان قرآن مجید افزوده می شود تا بدین وسیله ، حرکت در جهت پیاده کردن فرهنگ قرآن در جامعه تسریع یابد.

#### ۵ - تعلیم و تعلّم قرآن

یکی از جنبه های اهتمام به قرآن ، تأکید فراوانی است که در زمینه تعلیم و تعلم آن وارد شده است . امام صادق (ع) می فرماید:

شایسته است که مؤمن پیش از مرگ، قرآن را فراگیرد یا در حال فراگیری آن باشد. (۱۳۷)

رسول خدا(ص) با اشاره به برخی از آثار فراگیری قرآن، مردم را این گونه تشویق نموده اند:

اگر زندگی سعادتمندان، عروج شهدا، نجات در روز حسرت، سایه در روز گرما و هدایت در روز گمراهی را می خواهید، قرآن را بیاموزید؛ زیرا آن کلام رحمان و نگهدارنده از شیطان و سبب رجحان و برتری در میزان اعمال است. (۱۳۸)

و نیز آن حضرت می فرماید:

((خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ)) (۱۳۹)

برترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران تعلیم دهد.

مؤمن باید علاوه بر یادگیری قرآن، کوشش کند که آن را به دیگران نیز یاد دهد. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

کسی که به دیگری قرآن بیاموزد، بر او ولایت یافته است و یادگیرنده نباید او را خوار کند یا دیگری را بر او ترجیح داده، مقدم بدارد. (۱۴۰)

یکی از حقوق فرزند بر پدر، تعلیم قرآن است. پدر وظیفه دارد نیکو خواندن قرآن را به فرزند بیاموزد و وسیله یادگیری را برای او فراهم نماید. (۱۴۱) رسول خدا(ص) می فرمود:

هر کس به فرزندش قرآن بیاموزد، گردن بندی به گردن او آویخته که اولین و آخرین را به تعجب وامی دارد. (۱۴۲)

بر ما مسلمانان لازم است که بکوشیم تا در مرحله اول، با قرائت قرآن آشنا شویم و از معانی بلند و انسان ساز آن بهره گیریم و تربیت قرآنی به خود بگیریم و در مرحله بعد، در جهت یادگیری و استفاده از آن به افراد اجتماع کمک کنیم تا در زمره کاروانی قرار گیریم که رسول خدا(ص) سوق دهنده آن به سوی بهشت است؛ چه این که خود ایشان فرمود:

((أَلَا مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ وَعَمِلَ فِيهِ فَأَيْنَا سَائِقٌ لَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَدَلِيلٌ إِلَى الْجَنَّةِ)) (۱۴۳)

آگاه باشید که هرکس قرآن بیاموزد و به دیگران یاد دهد و به احکام و دستورات آن عمل کند، من سوق دهنده و راهنمای او به سوی بهشت هستم.

((تدبّر)) در لغت ، به معنای تفکر در باطن و عاقبت کارها است .(۱۴۴) با توجه به این معنا، تدبّر در قرآن یعنی : اندیشیدن در مقاصدی که آیات قرآن برای تفهیم آن ها نازل شده است . به عبارت دیگر، ((تدبّر)) یعنی : گذر از ظاهر لفظ و رسیدن به حقایقی که قرآن بدان ها اشاره دارد.

توجه به تدبّر در قرآن از جمله مواردی است که قرآن مجید به آن توجه خاص داشته و در آیاتی مطرح نموده است . در آیه ای ، هدف از نزول قرآن را تدبّر و پندگیری از آن دانسته است :

((كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ)) (۱۴۵)

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند.

و در آیه دیگر، کسانی را که در قرآن تدبّر نمی کنند، سخت مورد نکوهش قرار داده و فرموده است :

((إِنَّمَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَعْمَ عَلَى قُلُوبٍ إِنْفَعَالَهَا)) (۱۴۶)

آیا آن ها در قرآن تدبّر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل نهاده شده است .

تأکید بر قرائت قرآن ، که در گذشته بیان کردیم ، بدین منظور است که مقدمه و گامی برای شناخت قرآن باشد و شناخت نیز بدون تفکر امکان پذیر نیست . از این رو، امیر مؤمنان ، علی (ع) ، فرموده است :

((أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ)) (۱۴۷)

آگاه باشید که در قرائتی که همراه آن تدبّر نباشد، خیری نیست .

امام صادق (ع) در تفسیر آیه ((يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ)) تلاوتی را ذکر کرده اند که ثمره اش تدبّر در آیات است . ایشان می فرماید:

(این تلاوت کنندگان به حق ) کسانی اند که به شیوه ترتیل ، آیاتش را می خوانند و معانیش را فهم می کنند و به احکام آن عمل می نمایند و امید به وعده الهی دارند و از عذابش در خوف و هراسند و قصص آن را مجسم می بینند و از مَثَل هایش عبرت می گیرند و اوامرش را اجرا می کنند و از محرّماتش دوری می گزینند.

و آن - به خدا قسم - صرفاً با حفظ آیات و چینش منظم حروف و تلاوت سوره ها و یادگیری یک دهم و یک پنجم قرآن حاصل نمی شود؛ (کسانی که تنها به همین مسائل اکتفا کنند) حروفش را حفظ و حدودش را تباه کرده اند. (حق تلاوت ) فقط تدبّر در آیات آن است ؛ چرا که خداوند می فرماید:



((این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند.)) (۱۴۸)

روش های مراجعه به قرآن برای تدبّر در آن

مراجعه به قرآن برای تدبّر به دو صورت ممکن است : مراجعه مستقیم و مراجعه آموزشی . البته برای این که مراجعه کننده به قرآن دچار انحراف نشود و در جریان تدبّر در آیات به اشتباه نیفتد، داشتن حداقل شرایطی برای او ضروری است .

الف - مراجعه مستقیم : در اینجا، ابتدا به شرایطی که برای مراجعه مستقیم به قرآن ضرورت دارد، اشاره می کنیم :

۱ - دانستن زبان عربی : از آن جا که قرآن به زبان عربی است ، یاد گرفتن زبان عربی شرط اول مراجعه مستقیم به قرآن کریم است .

۲ - آشنایی با لغت : قدرت استفاده از کتاب های لغت و نیز حمل کلمات بر همان معنایی که در عصر نزول به کار رفته از جمله شروط مراجعه مستقیم است ؛ (۱۴۹) زیرا ممکن است معانی کلمات در بین مردم ، با گذشت زمان تغییر یابد. پس لازم است از درآمیختن زبان قرآن با فرهنگ زبان ها و اصطلاحات دوران های بعد اجتناب شود.

۳ - آشنایی با تاریخ اسلام : قرآن مثل تورات یا انجیل نیست که یکباره نازل و عرضه شده باشد، بلکه این کتاب در طول ۲۳ سال دوران زندگی پیامبر(ص) - از بعثت تا وفات - در خلال جریانات پرهیجان تاریخ اسلام ، نازل شده و از این رو، آیات آن دارای شأّن نزول است . البته شأّن نزول (یعنی واقعه ، وضع و شرایطی که به مناسبت آن ، آیه یا سوره ای نازل شده است ) معنای آیه را در خود محدود نمی کند و مضمون و حکم آیه را مختص خود نمی گرداند، بلکه دانستن آن تا حدود زیادی ، ما را در درک مقصود و مضمون آیه یاری می کند.(۱۵۰)

۴ - آشنایی با حدیث : پیامبر اسلام (ص) به تصریح قرآن ، اولین مفسّر ( بیان کننده و روشنگر) این کتاب است . آنچه از پیامبر(ص) رسیده است ، ما را در تفسیر قرآن یاری می دهد و برای ما، که شیعه هستیم و به ائمه اطهار(ع) معتقدیم ، روایات معتبری که از آنان رسیده نیز همان اعتبار روایات معتبری را دارد که از ناحیه رسول خدا(ص) رسیده است . (۱۵۱)

۵ - آشنایی نسبی با کل قرآن : نکته مهمی که در بررسی قرآن باید به آن توجه داشت ، این است که در درجه اول ، باید قرآن را به کمک خود قرآن شناخت . مقصود این است که آیات قرآن در مجموع ، یک ساختمان به هم پیوسته را تشکیل می دهند؛ یعنی : اگر یک آیه از آیات قرآن را جدا کنیم و بخواهیم که

تنها همان یک آیه را بفهمیم ، شیوه درستی انتخاب نکرده ایم . البته ممکن است فهم ما از همان یک آیه درست باشد، اما چنین کاری دور از احتیاط است . برخی آیات قرآن مفسّر برخی دیگر است و به گفته بعضی از مفسّران بزرگ ، ائمّه اطهار(ع) بر این روش تفسیری تاءکید کرده اند.(۱۵۲) اهمیت این روش در هنگام برخورد با آیات متشابه ، بیش تر روشن می شود.

ب - مراجعه آموزشی : از آن جا که قرآن کتابی برای همه مردم است و همه مردم هم با زبان عربی آشنایی ندارند و به لغت ، کتاب های علوم قرآنی ، تفسیر ، تاریخ ، حدیث و تمام بخش های آن مسلّط نیستند، ناگزیر باید از روش مراجعه آموزشی بهره مند شد:

در این روش ، خواننده قرآن هرچند با قلب سالم و ذهن عاری از پیش داوری و اغراض شخصی به سراغ قرآن می رود، اما از آن جا که اطلاعات پنج گانه مزبور را ندارد، قرآن را به وسیله کسی می آموزد که بر آن آگاهی ها مسلّط است و هنگام بیان آیه ، لغات آن را توضیح می دهد، در حد امکان ، مفهوم روان و درستی از آیه ارائه می کند و با نقل سبب نزول و احادیث مربوط به آن (اگر سبب نزول و حدیثی برایش نقل شده باشد) و در صورت لزوم ، به کمک سایر آیات ، معنای آیه را تشریح و تبیین می نماید.

باید توجه داشت که پس از آموزش به این شیوه ، همچنان وظیفه تفکر در قرآن ، برعهده فراگیرنده آن است تا بهره های آن را - که فهم آیه ، رسیدن به ایمان برتر و فراهم ساختن زمینه عمل مناسب در جهت آن است - به دست آورد و در این راه ، تا اطمینان کامل از تسلط خویش بر پنج مورد یاد شده ، باید ارتباط خود را با معلم قرآن یا متن مورد اعتماد، حفظ کند.

چند نکته

روش صحیح مراجعه مستقیم و مراجعه آموزشی به قرآن کریم را بیان کردیم . اینک ضمن تاءکید بر رعایت دقیق موارد یاد شده ، به چند نکته مهم می پردازیم :

الف - هرچند برای آشنایی با قرآن نباید لحظه ای درنگ و سستی روا داشت ، اما باید از هرگونه شتاب زدگی و اقدام نسنجیده در نتیجه گیری خودداری ورزید. گام نهادن در راه های تاریک و اطمینان به کتاب ها، زبان ها و دست های ناشناخته و مشکوک ، عاقبتی شوم در پی دارد.

ب - در راه شناخت قرآن جز با نیّتی خالص و ((قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ)) نباید گام نهاد. باید از خداوند یاری جویم و از آموزش قرآن به قصد ریا، فخر، مجادله و مانند آن سخت پرهیزیم .

ج - باید با شناخت مفسّران و معلمان شایسته قرآن ، خود را از خطر نویسندگان و گویندگان التقاطی و غرب زده یا شرق زده در امان نگه داریم .

د - لازم است در برخورد با آیات قرآن ، از هرگونه پیش داوری و حمل نظریات شخصی بر آن ، اجتناب ورزیم ، خود را به طور کامل ، تسلیم هدایت قرآن سازیم و بدان دلداده و ملتزم باشیم .

ه - تصور نشود که با رعایت موارد یاد شده ، به سادگی می توان احکام فقهی را از قرآن یا روایات استنباط کرد. این کار از حساسیتی بسیار بالا برخوردار است و جز با مطالعات و معلومات بسیار گسترده در متون اسلامی و ممارست ده ها ساله میسر نیست . پس در احکام فقهی ، باید همواره از فقیه و مجتهد جامع الشرایط پیروی کنیم .

#### ۷ - عمل به قرآن

تأکیدهای فراوانی که در زمینه قرائت ، استماع ، حفظ و حتی تدبّر در قرآن رسیده ، همه مقدمه است تا ما را با این کتاب شریف آشنا نماید تا به مضامین عالی و انسان ساز آن عمل کنیم و با عمل به این کتاب هدایت و انسان ساز، شاهراه تکامل را بپیماییم . این مطلب از خود قرآن و روایات اهل بیت (ع) استفاده می شود. قرآن مجید در آیه ای که سخن از تلاوت کنندگان آیاتش به میان آورده ، بلافاصله ، به دو نمونه از اعمالی که خود این کتاب بدان ها راهنمایی کرده - یعنی : اقامه نماز و انفاق در راه خدا - اشاره کرده و مجموع آن ها به اضافه تلاوت را تجارتی سودمند و بدون ضرر دانسته است .(۱۵۳)

در روایات نیز پس از اشاره به اصناف قاریان قرآن مجید، چند دسته را اهل عذاب معرفی کرده و تنها قاریانی را که به عمل به قرآن مبادرت ورزند اهل نجات دانسته است .(۱۵۴) در حدیثی از پیامبر اکرم (ص)، نقل شده کسی که قرآن بخواند و به آن عمل نکند، در روز قیامت ، خداوند او را کور محشور خواهد کرد.(۱۵۵)

در سوره فرقان ، خداوند متعال به نقل شکایت پیامبرش (ص) در روز قیامت پرداخته که آن حضرت از مهجور بودن قرآن در میان امتش شکایت خواهد کرد.(۱۵۶)

مشخص است که عمده ترین چیزی که سبب مهجور ماندن قرآن در بین افراد و اجتماع می شود، ترک عمل به قرآن مجید است ، و گر نه ظاهر قرآن در اجتماع و در خانه همه مسلمانان به وفور یافت می شود. پس آنچه سبب اهتمام باطنی به حرمت قرآن مجید می گردد عمل کردن به قرآن و پیاده نمودن احکام و دستورات آن در جامعه اسلامی است . در زمینه عمل به قرآن ، باید به چند نکته توجه داشت :

الف - در عمل به قرآن ، باید همه آیات و دستورهای این کتاب آسمانی مورد توجه قرار گیرد، نه این که به برخی از آن ها نظیر اعمال عبادی عمل شود و برخی دیگر مانند احکام اجتماعی و سیاسی آن مورد غفلت قرار گیرد.

ب - در مسأله عمل به قرآن ، باید توجه داشت که این کار جز در سایه تبعیت از اهل بیت (ع) میسر نیست ؛ زیرا مبین حقیقی قرآن - یعنی : رسول اکرم (ص) - اهل بیت (ع) را عدل و قرین قرآن معرفی نموده است . آنان هستند که در تفسیر قرآن و فهم معانی و مقاصد آن ، بهترین مفسر و مبین می باشند و با عمل به سخنان آنان ، در حقیقت ، دستورات قرآن مجید در جامعه پیاده خواهد شد، و گرنه قرآن بدون اهل بیت (ع) مورد سوء تفسیر دیگران واقع می شود و با تحریفات معنوی که صورت می گیرد توان حرکت دهی به جامعه و افراد را در جهت تکامل واقعی از دست خواهد داد.

### جمع آوری قرآن

جمع آوری قرآن در زمان پیامبر(ص)

ترتیب آیات در سوره ها و نامگذاری آنها در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) انجام گرفته و با اهتمامی که آن حضرت نسبت به قرآن داشت - به عقیده شیعه و سنی - تمام قرآن در همان زمان نوشته شده بود، ولی تنظیم آن به صورت کنونی بعد از وفات آن حضرت انجام گرفت و سرّ آن نیز روشن است ، چرا که تا پیامبر اکرم (ص) در قید حیات بود، همچنان آیات قرآنی بر او نازل می شد و معنی نداشت که آن حضرت ، قرآنی را تنظیم کند که هنوز کامل نشده بود، از این رو هنگام وفاتش به حضرت علی (ع) وصیت کرد که آن را جمع آوری و تنظیم کند.

جمع آوری قرآن توسط حضرت علی (ع)

از حضرت صادق (ع) نقل شده که پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمود:

((يَا عَلِيُّ الْقُرْآنُ خَلْفَ فَرَأْشِي فِي الصُّحُفِ وَالْحَرِيرِ وَالْقَرَاتِيسِ فَخُذُوهُ وَاجْمَعُوهُ وَلَا تُضَيِّعُوهُ...)) (۱۵۷)

یا علی ، آیات قرآن در پشت بستر بر روی صفحات ، رقع ها و تکه های حریر، پراکنده است ، آنها را برداشته گردآورید و ضایع مسازید.

حضرت علی (ع) ، اول کسی بود که بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) (و پس از مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت) در خانه نشست و قرآن را جمع آوری و تنظیم کرد؛ مشهور نزد علما و مؤرخان

شیعه و سنی این است که آن حضرت ، مدت شش ماه مشغول جمع آوری قرآن و نظم و ترتیب آن بود.(۱۵۸)

نظمی که حضرت علی (ع) به قرآن داده بود، بر اساس ترتیب نزول بود و اضافه بر آن به موارد نزول ، سبب نزول ، کسی که آیه یا آیات درباره او نازل شده ، مکان نزول ، زمان نزول و اینکه نزول آن در روز صورت گرفته یا شب ، نیز اشاره شده بود.

حضرت باقر(ع) می فرماید:

هر کس از مردم ادعا کند قرآن را آن طوری که نازل شده جمع آوری نموده ، دروغ گفته به جز علی بن ابی طالب (ع).(۱۵۹)

بیشتر علما و مورخان اهل سنت نیز در این مسأله اتفاق نظر دارند که قرآن جمع آوری شده توسط حضرت علی (ع) بر طبق نزول آیات و دارای امتیازات فوق بوده است .(۱۶۰)

حضرت علی (ع) بعد از آنکه قرآن را به صورت فوق جمع آوری و تنظیم نمود، آن را برداشته و به مسجد آورد و در معرض دید مسلمانان قرار داد، در حالی که صحابه پیامبر از کوچک و بزرگ در مسجد و در اطراف ابوبکر گرد آمده بودند، حضرت علی (ع) با صدای رسا فرمود:

ای مردم ! پس از رحلت پیامبر(ص) و فراغت از غسل و تجهیز وی ، بر جمع آوری و تنظیم قرآن ، همت گماشتم و اکنون بدین صورت در دسترس شما قرار می دهم ، به خدا قسم ! هیچ آیه ای از خدا بر پیامبرش نازل نشده ، مگر اینکه آن را ثبت کرده ام و هیچ کلمه و آیه ای از قرآن از من فراموش نشده و طبق قرائت پیامبر و آن طوری که او به من یاد داده ، در اینجا نوشته ام و تفسیر و تاءویل هر یک را بخوبی از پیامبر به یاد دارم ، تا نگویید که ماغافل بودیم و کسی به ما گوشزد نکرد.

در این هنگام عمر بن خطاب از جا بلند شد و گفت : ای علی ! قرآنی که نزد ماست ، ما را بی نیاز می کند از آنچه تو ما را بدان می خوانی .

حضرت علی (ع) با شنیدن سخنان عمر بن خطاب و بی تفاوتی صحابه ، قرآنی را که با خود آورده بود، به خانه برگردانید(۱۶۱) و دیگر آن را به هیچ کس نشان نداد و آن قرآن در دست فرزندان معصوم آن حضرت بود تا به امام عصر(عج) رسید.(۱۶۲)

با پذیرفتن آن قرآن خسارتی بزرگ به مسلمانان وارد شد، زیرا در آن قرآن ، با توجه به ترتیب خاص و مطالب توصیفی که نوشته شده بود، اشارات و دلایل و معارفی وجود داشت که می توانست روشنایی و بصیرت مسلمانان را تا حد زیادی افزایش دهد.

## جمع آوری قرآن توسط هیئت حاکمه وقت

بعد از آنکه دستگاه حاکمه آن روز، مصحف علی (ع) را رد کرد، خود را ناچار دید که بدین کار اقدام نماید، چرا که جمع کردن اجزای متفرق قرآن و حفظ آن از پراکندگی، مسأله مهمی بود که چشم پوشی از آن ممکن نبود، زیرا باید در جمیع شؤون زندگی، به قرآن مراجعه کرد و برای این کار باید در یک جا جمع می شد تا بتوانند به آن رجوع کنند.

در آن موقع قرآن در سینه ها و تکه های پوست، سنگ و کاغذ متفرق بود و خطر گم شدن آن حتمی بود، بخصوص در اولین جنگ بعد از رحلت پیامبر(ص) (جنگ یمامه) بیش از هفتاد نفر از حافظان قرآن کشته شدند. از این رو، عمر بن خطاب چون خود مصحف علی (ع) را رد نمود، به ابی بکر پیشنهاد کرد که در این باره اقدام جدی به عمل آورد و آن قدر اصرار نمود تا وی پذیرفت. ابوبکر برای این کار ((زید بن ثابت)) را که جوانی بیست ساله و از کاتبان وحی بود، انتخاب کرد. ابوبکر به او گفت: ای زید! تو جوان عاقلی هستی که به تو اطمینان داریم و در ضمن یکی از نویسندگان وحی بوده ای، بدین جهت، از تو می خواهیم که قرآن را در یک جا جمع آوری کنی.

زید می گوید: به خدا قسم! اگر به من دستور می دادند که کوهی را از جای خود نقل مکان دهم، بر من سنگین تر از این دستور نبود و به آنها گفتم چگونه دست به کاری می زنید که پیامبر(ص) نکرد. ابوبکر و عمر آن قدر اصرار کردند تا سرانجام حاضر شدم دست به چنین کاری بزنم. (۱۶۳)

زید طبق دستور ابوبکر، کنار درب مسجد نشست و در حدود بیست و پنج نفر از صحابه را حاضر نمود تا در این کار با او همکاری کنند و اعلام نمود تا هر کس نزد او چیزی از قرآن هست، بیاورد و عمر بن خطاب، خود بر این هیئت نظارت داشت و هر کس از صحابه چیزی از قرآن نزد خود داشت می آورد و زید تمامی آنها را در یک پرونده جمع نمود. زید برای اطمینان از هر کس که چیزی از قرآن می آورد، دو شاهد می طلبید، تا آیات قرآن آن طوری که بر پیامبر(ص) نازل شده جمع آوری گردد.

قرآنی که زید جمع آوری نمود، نظم و ترتیبی در بین سوره های آن وجود نداشت، چرا که هدف آنها تنها جمع آوری و حفظ آیات و سوره های قرآن بود تا هیچ گونه نقص و زیادتی در آن رخ ندهد. (۱۶۴)

پس از تکمیل قرآن، آن را به دست ابوبکر سپرد و آن قرآن تا هنگام مرگ نزد او بود، و سپس نزد عمر، و بعد از مردن عمر نزد دخترش حفصه باقی ماند.

زمانی که عثمان دست به ((توحید مصاحف)) زد، از قرآنی که نزد حفصه بود، برای این کار استفاده کرد، یعنی نصوص قرآنها را که در آن وقت در دست مسلمانها بود، بر آن قرآن تطبیق نمود و سپس آن

را به حفصه بازگرداند. بعد از مردن حفصه ، مروان بن حکم والی مدینه آن مصحف را از ورثه حفصه گرفت و از بین برد.(۱۶۵)

#### مصحفهای دیگر

همزمان با جمع آوری قرآن توسط زید، عده ای از صحابه مشغول جمع آوری قرآن شدند. از جمله عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و سالم آزاد شده حذیفه و ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل و مقداد بن ابی الاسود و دیگران ، این مصحفها هر یک در یکی از سرزمینهای مسلمان نشین مورد استفاده همان منطقه گردید و مردم هر منطقه طبق همان مصحف قرائت می کردند.

این مصحفها با یکدیگر اختلاف داشت چه از لحاظ ترتیب سوره ها و چه از لحاظ قرائت و این امر سبب اختلاف فاحشی بین مسلمانان گردید، بخصوص در مواقعی که مسلمانان اطراف جهان به مناسبت هایی در یک جا جمع می شدند، حتی بر سر اختلاف در قرائت ، گاه جنگ و ستیز بین آنان واقع می شد، زیرا هر دسته ای طبق قرائت مصحف خویش قرائت می کرد و قرائت دسته های دیگر را باطل و بر خلاف واقع می پنداشت . یکی از این واقعه ها، موقعی بود که مسلمانان از عراق و شام در جنگ با کفار در آذربایجان اجتماع کرده بودند و حذیفه بن یمان صحابه پیامبر(ص) شاهد جنگ و ستیز مسلمانان بر سر اختلاف در قرائت قرآن بود. این امر ناگوار، باعث گردید که در صدد چاره برآید تا مسلمانها به آنچه که یهود و نصارا دچار گشتند، دچار نگردند. از این رو، قسم خورد و بر خود واجب کرد که به مدینه برود و عثمان را که آن روز خلیفه و رئیس حکومت بود و او دارد تا با اعمال نفوذ خود، چاره ای بیندیشد.

وی به مدینه آمد و به عثمان گفت : هرچه زودتر به فکر چاره باش و مسلمانان را از این اختلافات خانمانسوز نجات ده . عثمان ندانست چه چاره ای بیندیشد. بدین جهت حذیفه گفت : چاره این است که صحابه را جمع کنی تا قرآنهای متعدد را یکنواخت بنویسند و در اطراف بلاد اسلامی پخش کنی و دستور دهی که تمام مسلمانها طبق این نسخه بخوانند و عمل کنند و هر که تخلف نماید او را مجازات کن و مگذار مسلمانان بر سر قرآن اختلاف کنند.

عثمان در این موقع دستور داد تا تمام کسانی که نسخه ای از قرآن نزدشان هست بیاورند، تا از روی همه آنها یک قرآن با نظم و ترتیب معینی نوشته شود.

برای این کار، نخست زید بن ثابت را انتخاب کرد، ولی زید نتوانست کاری از پیش ببرد. از این رو، متوسل به ابی بن کعب گردید. ابی با کمک دوازده نفر از بزرگان صحابه این کار را به پایان رساند و برای هر منطقه از کشور اسلامی یک نسخه از آن را فرستاد و دستور داد تمام مصحفهایی که تا آن روز وجود داشت ، از بین ببرند.

ابن مسعود حاضر نشد مصحف خود را تسلیم عثمان کند و بدین جهت مورد هتک و اهانت قرار گرفت . ناگفته نماند که بزرگان صحابه از جمله حضرت علی ( ع ) با اصل کار که ایجاد وحدت قرآنی در بین مسلمین بود، موافقت داشتند و حتی آن حضرت در دوره خلافت خود بر این کار صحنه نهاد و مانع گردید که دیگران بر خلاف آنچه که در زمان عثمان انجام گرفته بود، رفتار نمایند.(۱۶۶)

گفتنی است که قرآن موجود در دست مسلمانان از نظر ائمه اهل بیت علیهم السلام معتبر است و پیروان آنان موظفند مطابق آن عمل کنند و این قرآن برای همه حجت است و باید روایات را بر آن عرضه کنند که در صورت مطابقت با قرآن ، درست و در صورت مخالفت باطلند.

#### رسالت و اهداف قرآن

قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی و سند نبوت و معجزه همیشگی پیامبر اکرم ( ص ) است . به همین جهت با هدف بسیار والایی نازل شده که در ضمن آیات این کتاب الهی به آن اشاره گردیده است . خداوند متعال در آغاز سوره ابراهیم ( ع ) رسالت اصلی وهدف کلی از فرستادن این کتاب آسمانی را خارج ساختن مردم از ظلمتها به سوی نوردانسته است :

((كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)) (۱۶۷)

کتابی است که به سویت فرستادیم تا مردمان را از تاریکیها به جانب نور خارج سازی .

و این همان رسالتی است که از سوی خدای متعال برای سایر پیامبران نیز مشخص شده است . از آنجا که موضوع رسالت و مخاطب قرآن ((انسان )) است و انسان نیز دارای ابعاد فکری - اعتقادی و اخلاقی - تربیتی و اجتماعی است ، رسالت قرآن را باید از ابعاد مذکور مورد توجه قرار داد. در این درس و درس بعد به تشریح رسالت و اهداف کلی قرآن در این زمینه ها خواهیم پرداخت .

#### الف - رسالت قرآن در بُعد فکری و اعتقادی

ابتدا و به عنوان مقدمه یادآور می شویم که قرآن مجید در راه ساختن انسان و رساندن وی به قلّه سعادت و تکامل ، برای ((علم )) و فرا گرفتن آن اهمیت فراوان قائل شده و یکی از اهداف اصلی پیامبر اکرم ( ص ) را تعلیم کتاب و حکمت به مردم دانسته است .(۱۶۸)

همچنین برای مؤمنان عالم درجات بسیار بالایی در نظر گرفته و دانشمندان حقیقی را مورد تکریم قرار داده است .(۱۶۹) از همگان خواسته که از روی علم و دانایی سخن بگویند و مطالب دیگران را نیز به همراه دلیل و استدلال بپذیرند. سخن از تعلیم و تعلم و ابزار علم چون قلم و نوشته ، در اولین آیات نازل شده بر پیامبر اکرم ( ص ) (۱۷۰) خود نشانگر اهمیت علم و دانش از دیدگاه قرآن مجید است .



پس از بیان این مقدمه ، متذکر می شویم که قرآن مجید در رسالت خود در بُعد ساختن انسان از نظر فکری و اعتقادی به دو مرحله توجه داشته است : مرحله زدودن افکار غلط و انحرافی و مرحله جایگزین ساختن اعتقادات و افکار صحیح . در این قسمت به شرح این دو مرحله می پردازیم :

#### ۱ - زدودن افکار خرافی

اگر مراد از ((خرافه )) را افکار خلاف واقع بدانیم که به مرور زمان برخی از مردم به آن معتقد گشته اند، قطعاً بزرگترین خرافه ، شرک و بت پرستی است . زیرا حقیقتی در عالم روشن تر و واضح تر از توحید و اعتقاد به خالق نیست . اصل اعتقاد به علت العلل و مبداء هستی در جان هر آدمی نهاده شده است و اگر غبار گناهان و اشتباهات روی آن را نپوشاند، هر شخص در اولین قدم حرکت فکری خود متوجه اصل وجود او خواهد شد. به همین جهت رسالت قرآن مجید در این بعد همانا مبارزه دائم و علنی با شرک و مظاهر آن است . قرآن مجید در یکی از ندهای صریح خود بر ضد شرک آن را سخت ترین گمراهی دانسته ، می فرماید:

((وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)) (۱۷۱)

و هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند و یا تندباد او را به جای دور دستی پرتاب می کند!

مبارزه قرآن با دیگر افکار غلط همچون ((انکار معاد)) یا ((انکار نبوت )) نیز با سیری در آیات کلام الهی به خوبی به دست می آید.(۱۷۲) به عنوان نمونه آیات سوره یس به این مهم می پردازد. ابتدا به توهّم بعضی از منکران معاد اشاره کرده که پوسیده شدن استخوانهای مردگان را دلیل بر عدم برانگیخته شدن آنها می دانستند؛ سپس به جوابگویی پرداخته و با رد توهّم آنان بیان می دارد که همان خداوندی که برای بار اول انسانها را خلق کرد، قادر است دوباره آنان را زنده کند. علاوه بر آن نمونه های دیگری از قدرت خداوند را مثال می زند تا استبعاد برپایی معاد را نفی نماید.(۱۷۳)

از آنجا که عده ای ، به دلیل عدم شناخت صحیح از جهان هستی دچار این افکار غلط شده و به لغزشگاههای اندیشه گرفتار می شوند، قرآن مجید به اصلاح ریشه ای مطلب نیز پرداخته و موانع شناخت را به آنها یادآور می شود تا به اصلاح اعتقادات خود بپردازند. به عنوان نمونه به دامهای تقلید کورکورانه و تکیه بر ظن و گمان اشاره نموده و این دو را آفت شناخت انسان معرفی کرده است .(۱۷۴) از همه انسانها می خواهد که خود به تحقیق بپردازند و تا حصول علم از پانثسته و با مجرد دست یابی به ظن و گمان به اعتقادی رو نیاورند. احترام به گذشتگان نیز سبب نشود که دست از عقل خویش شسته و خود را تسلیم افکار آنان نمایند.

قرآن مجید برای پیاده نمودن رسالتش در این مرحله ، دعوت به تعقل ، تفکر و تدبیر راپایه و اساس دعوت خود نهاده و از انسانها می خواهد که خود به تفکر در جهان هستی بپردازند، آیات آفاقی و انفسی رامورد توجه قرار داده با مطالعه هرچه بیشتر در طبیعت و انسان به حقیقت هستی پی برند.

این کتاب آسمانی در موارد فراوانی به تشریح آیات آفاقی پرداخته و سخن از خلقت آسمان و زمین ، گردش منظم آنها، نور افکنی خورشید و ماه ، حرکت بادها و کشتی ها، فواید کوهها و دریاها، انواع میوه ها و درختان و دهها مورد از مخلوقات پرداخته و همه را مقدمه برای شناخت خداوند دانسته است .

مهمترین مسائلی که در این بعد از رسالت قرآن بدان توجه شده ، مسأله توحید، اقرار به روز بازگشت (معاد)، اعتراف به وجود پیامبران و دعوت حق آنها، هدفمند بودن جهان هستی و خلقت انسان ، مسؤ ولیت انسان و... است .

از نکات شایان دقت اینکه قرآن مجید از مؤ منان خواسته که به همراه عنصر بصیرت حرکت کرده و حتی در برخورد با آیات کتاب الهی نیز چشم و گوش بسته بدان پایبند نشوند. در وصف مؤ منان حقیقی می فرماید:

((وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا)) (۱۷۵)

و کسانی که هرگاه آیات پروردگارشان به آنان گوشزد شود، کر و کور روی آن نمی افتند.

البته گفتنی است که رسالت و هدف قرآن در این بعد به این نیست که انسان را چنان تربیت کند که تنها به وجود خداوند و دیگر اعتقادات صحیح اعتراف کرده پس از آن به هرکاری که می خواهد دست زند؛ بلکه قرآن مجید می خواهد انسان را به گونه ای بسازد که با تمام وجود حقایق را باور داشته و خود را به تمام لوازم آنها ملزم سازد. بطور مثال با اعتقاد به توحید، تکیه گاهش را خدا قرار داده و از تکیه بر قدرتهای ظالم دست بردارد. امیدش تنها به خدا باشد و او را وکیل در تمام امور خود قرار دهد. و یا با اعتقاد به معاد، مراقب تمام اعمال خود بوده و از انجام معاصی و گناهان ترسان باشد. خود را همیشه در پیشگاه خدا ببیند و در باره همه امور خود، خودش را مسؤ ول و مورد بازخواست بداند.

رسیدن به این مراحل است که سبب می شود رسالت قرآن جامه عمل به خود پوشیده و انسان نیز به مرحله کمال و ترقی خویش برسد و گرنه با صرف ادعا و یا صرف اعتقاد به عقاید حقه ، گام اصلی در جهت تحقق رسالت قرآن برداشته نشده است .

## ب - رسالت قرآن در بعد اخلاقی و تربیتی

انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است ، در بُعد مادی خویش خواستار رفع حوائج مادی و ارضای غرایز خود و در بُعد معنوی اش خواستار ترقی و تکامل و دارا شدن صفات حسنه انسانی است . منظور از رسالت قرآن در بُعد اخلاقی و تربیتی آن است که قرآن مجید می خواهد انسانها را بگونه ای تربیت نماید و رشد دهد که علاوه بر اینکه نیازهای مادی خود را در حد معقول و پسندیده برآورده می کنند، در فکر تعالی روح و اخلاق خود نیز باشند. روح خود را آنچنان تربیت کنند که در دنیای مادی غوطه ور نشده همچنین گرفتار اخلاق رذیله چون : خودمحوری ، قدرت طلبی ، شهوترانی ، حسادت ، بخل و دهها صفت نفسانی مذموم نگردند. بلکه می خواهد انسانها خود را به مقامی از تعالی و رشد برسانند که تخلق به اخلاق الله پیدا کرده و صفات الهی را در خود بروز دهند.

خداوند متعال به صراحت از این بعد رسالت پیامبر اکرم ( ص ) که تجلی آن در قرآن و به وسیله خواندن آیات کتاب الهی بر مردم است سخن رانده است :

((هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ...)) (۱۷۶)

او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان بر انگیخت که آیاتش را

بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند....

این همان رسالتی است که پیامبر اکرم ( ص ) برای خود ذکر کرده و فرموده است :

((بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ...)) (۱۷۷)

من (به پیامبری ) بر انگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم .

مراحلی را که قرآن مجید برای تحقق این بعد از رسالت به انجام رسانده می توان طی چند بند بیان نمود:

۱ - بیدار نمودن انسان از خواب غفلت ؛ قرآن مجید بطور مرتب زنگهای خطر را به صدا درآورده و به انسانها هشدار داده است که در اثر غفلت و جهالت گرفتار ضلالتی نگردند که بسیاری از پیشینیان نیز دچار آن شده اند! در آیات فراوانی سخن از اقوام گذشته به میان آورده ، ارسال رسولان به سوی آنان را متذکر شده و سپس به عاقبت هلاکت بسیاری از آنها به وسیله عذابهای الهی اشاره کرده است . در سوره هود پس از نقل چندین داستان از امتهای گذشته نتیجه گیری می کند که این داستانها باید برای مؤمنان پند و اندرز به همراه داشته باشد.

((... وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ)) (۱۷۸)

و در این (اخبار و سرگذشتها) برای تو حق، و برای مؤمنان موعظه و تذکر است .

تذکر به وجود شیطان و مکائد او از جمله اموری بوده که قرآن مجید به وسیله آن به مؤمنان هشدار داده و خواستار هوشیاری آنان شده است . در آیات مکرری به همراه نقل قَسَمَهای غلیظ و شدید که از ناحیه شیطان برای اغوای بنی آدم می آورد (۱۷۹) تذکر می دهد که مبادا فرزندان آدم دچار فریب شیطان شده و از صراط مستقیم عبودیت خارج شوند. (۱۸۰)

بیان آثار خطرناک گناهان بر دل آدمی که از جمله آن آثار، زنگار گرفتن دل و دور ماندن از حقایق است و همچنین بیان آثار برخی از گناهان خاص چون خوردن مال یتیم و نظایر آن همگی برای همین تنبه و بیدار باش به انسانها است که از خواب غفلت به درآمده و روزگار خود را سیاه نکنند. وجود گناه در زندگی آدمی آنهم به صورت مستمر حجابی می گردد که توان تزکیه و خودسازی روحی را از انسان سلب می کند تا جایی که به انکار حقایق عالم هستی همچون توحید و معاد منجر می شود. قرآن کریم در تعلیل پافشاری منکران معاد بر عقیده نادرستشان می فرماید:

((كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)) (۱۸۱)

چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است .

خلاصه آنکه قرآن مجید برای دعوت انسانها به راه تزکیه نفس و تجلی آن به اخلاق کریمه ابتدا به بیان هشدارها پرداخته تا پس از تنبه ، انسان ، خود مسیر خودسازی خویش را پی بگیرد.

۲ - بیان خلق های نیکو و زشت و برشمردن اسوه ها و نمونه ها؛ این کتاب آسمانی تنها به دعوت کلی اکتفا نکرده و برای انجام رسالت خویش به ذکر جزئیات نیز پرداخته است . از خلق های نیکو چون امانت داری ، وفای به عهد، حیا و عفاف ، جوانمردی ، بخشش و سخاوت ، صبر و بردباری ، ملاطفت به مؤمنان ، سخت گیری بر دشمنان دین ، دفاع از حق و حقیقت ، مبارزه مستمر با ظالمان و ... نام برده و در هر مورد به ذکر اسوه هایی در آن زمینه پرداخته است . از رذایل اخلاقی چون تکبر، حسد، غفلت از یاد خدا، حرص در مال اندوزی ، بی عفتی در جامعه و... نیز نام برده و ضمن بیان سرانجام کسانی که به این امراض روحی مبتلا بوده اند، آن را مایه درس آموزی مؤمنان دانسته است .

۳ - تشریع بسیاری از عبادات ؛ گفتنی است که هدف از تشریع بسیاری از عبادات در قرآن مجید به همان بُعد تربیتی این کتاب الهی بر می گردد؛ زیرا خداوند متعال برای تربیت روح و روان آدمی وجود عبادت را برای انسان ، و هر عبادت را برای اصلاح جنبه های خاصی از اخلاق و اعمال او ضروری دانسته

است . قرآن مجید پس از بیان حکم طهارات سه گانه یعنی وضو، غسل و تیمم ، تشریح آنها را جهت طهارت انسان دانسته و می فرماید:

((... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيبَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)) (۱۸۲)

خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید، شاید شکر او را به جا آورید!

حکمتهایی نیز که برای عبادات نقل شده ، همگی حاکی از بُعد تربیتی آنهاست : درمورد نماز، دوری از کبر و غرور مطرح شده ، زیرا به وسیله نماز انسان پیشانی به درگاه الهی ساییده و خود را از مرض روحی تکبر و غرور دور می دارد. بسیاری از عبادات روح بخل را از انسان دور کرده و بسیاری از آنها نیز انسان را به داشتن روحیه همدردی با خلق خدا فرا می خواند.

#### ج - رسالت قرآن در ساختن جامعه ای سالم

از آنجا که زندگی انسان به صورت اجتماعی است و انسان با توجه به جنبه های مختلف نیازهایش نمی تواند فردی زندگی کند و همچنین به دلیل تاءثیر و تاءثرهای متقابل فرد و اجتماع در یکدیگر، هر مکتبی که خواهان ساختن افراد بشر باشد هرگز نمی تواند برای اجتماع نیز دستور العمل نداشته باشد و رسالتی برای خود در ساختن جامعه احساس نکند.

قرآن مجید که صادق ترین مدعی در زمینه شناخت و اصلاح افراد بشر است هرگز جامعه را به حال خود رها و رسالت خود را در این زمینه فراموش نکرده است . آیات فراوانی از این کتاب الهی به بیان سنت های اجتماعی در جامعه بشری اشاره نموده و در آیات بسیاری نیز دستور العملهایی را مطرح کرده که با اجرای آنها به دست مؤ منان ، جامعه ای محقق خواهد شد که در سایه آن افراد نیز به راحتی بتوانند به هدف خلقتشان که همانا عبودیت حق است برسند. در این بخش از درس به برخی از اهم این دستورات که همگی در راستای رسالت قرآن مجید در ساختن جامعه ای سالم است می پردازیم :

۱ - دعوت به نپذیرفتن ولایت طاغوتها؛ در هر جامعه کسانی وجود دارند که مانع ساختن جامعه سالم می شوند و در راءس این گروه نیز طاغوتها و ظالمان قرار دارند، از این رو یکی از وظایف اولیه مؤ منان در این باره ، نفی ولایت طاغوتها می باشد؛ زیرا اگر همه مردم دست به هم داده و زیر بار ظالمان نروند، جایگاهی برای اعمال ظلمشان نمانده و از اریکه قدرت سرنگون خواهند شد و این اولین قدم در برپایی جامعه ای صالح خواهد بود. این دعوت در برخی از آیات بصورت صریح و در برخی در ضمن بیان مبارزه پیامبران گذشته با حاکمان ظالم آورده شده است .

۲ - دعوت به برچیدن شرک و ظلم از روی زمین و حاکمیت بخشیدن به دین خدا؛ یکی از فلسفه های اساسی تشریع جهاد در ادیان الهی و بویژه دین اسلام این است که جهاد مقدمه ای برای تشکیل حکومت صالحان و رخت برپستن حکومت مشرکان و ملحدان است . قرآن مجید به صراحت بیان می دارد که :

((وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...)) (۱۸۳)

و با آنها پیکار کنید، تا فتنه (شرک و سلب آزادی ) برچیده شود و دین (و پرستش ) همه مخصوص خدا باشد.

۳ - قیام مردم به قسط و عدل ؛ نیاز به قسط و عدل در تحقق جامعه صالح و سالم از ضروریات اولیه است . در سایه اجرای عدالت است که همگان به حق خویش می رسند و امنیت روحی و روانی نیز در جامعه سایه گستر می گردد. آیات کتاب الهی در چندین مورد سخن از قیام به عدل و قسط سر داده (۱۸۴) و در یک آیه نیز به صراحت یکی از اهداف اصلی ارسال رسولان را ((قیام مردم به قسط)) دانسته است :

((لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...)) (۱۸۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم ، و با آنها کتاب (آسمانی ) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه ) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

۴ - تشویق مردم برای حرکت در جهت برطرف کردن محرومیت ها در جامعه ؛ قرآن مجید برای محقق ساختن هدفش در ایجاد جامعه ای توحیدی ، مردم را به انفاق و گذشت از مال ترغیب کرده است ، زیرا با وجود تفاوت فراوان میان افراد جامعه از لحاظ برخورداری از امکانات مادی هرگز نمی توان انتظار تحقق جامعه ای سالم را داشت .

۵ - دستور به برادری میان مؤ منان و برحذر بودن از دشمنان ؛ در جامعه بشری به دلیل نیاز افراد بشر به یکدیگر همیشه داد و ستد در حال انجام است و افراد نه تنها در زمینه های اقتصادی ، بلکه در عرصه های فرهنگی و سیاسی نیز در حال تبادل افکار و اندیشه ها می باشند و این تبادل ها در سرنوشت جامعه و در سلامت و یا انحراف آن اثر مستقیم دارد، قرآن مجید برای حفظ جامعه اسلامی این روابط را از هم تفکیک نموده و برای روابط داخلی جامعه که برخورد مؤ منان با یکدیگر است دستور العملهای خاصی چون اصل اخوت ، اصل گذشت و ایثار، صلح میان مؤ منان و نظایر آن را مطرح کرده است و برای روابط خارجی نیز اصولی را مقرر داشته که در سایه آن عزت نظام اسلامی حفظ شده و بیگانگان را از تسلط بر آن جامعه ممنوع داشته است ، البته داشتن روابط

با بیگانگان در حدی که سبب انحراف افراد جامعه اسلامی نشود، مجاز قلمداد شده است. به هر جهت تبیین این روابط نقش بسیار مهمی در ایجاد جامعه صالح و سالم دارد.

### تقسیم بندیهای قرآن

تقسیم بندیهایی که برای قرآن صورت پذیرفته، به دو گونه است. بعضی از آنها در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و به دستور ایشان صورت گرفته و برخی دیگر بعد از وفات آن حضرت به خاطر ضرورت و مصالحی که احساس شده، انجام گرفته است.

در این درس، نخست با تقسیم قرآن به آیات و سوره ها و سپس با تقسیم بندیهای دیگر آشنا می شویم. قرآن دارای سوره هایی است و هر سوره مشتمل بر آیاتی چند. در اینجا به توضیح آیه و سوره می پردازیم.

### آیه

آیه در اصل به معنی نشانه و علامت می باشد. و در قرآن کریم، اضافه بر معنای فوق، به معنی ((معجزه)) و ((پند و عبرت)) نیز به کار رفته است:

((أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...)) (۱۸۶)

من با نشانه و معجزه ای از پروردگارتان (که دلالت بر پیامبری من دارد) نزد شما آمدم.

((إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ)) (۱۸۷)

همانا در آن مایه پند و عبرت است برای مؤمنان.

### چگونگی تعیین حدود و ترتیب آیات

تعیین حدود و ترتیب آیات قرآن در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) و به دستور آن حضرت، صورت گرفته است و بیشتر آنها بر اساس ترتیب نزول آیات، مرتب شده است. تعداد آیات: در شماره گذاری آیات بعضی از سوره های قرآن، اختلاف اندکی به چشم می خورد. به نظر می رسد که منشاء اختلاف، تفاوت برداشتهای صحابه پیامبر (ص) از مواضع وقف و وصل آیات بوده است.

پیامبر اکرم (ص) هنگامی که قرآن را برای مردم می خواندند، گاه به منظور آگاه ساختن آنها از تمام شدن یک آیه، اندکی مکث می کردند و گاه به خاطر آنکه شنونده، خود می توانست ابتدا و انتهای آیه را تشخیص دهد، توقف نکرده، آیه بعدی را تلاوت می کردند. از این رو، گاه شنونده ای آن دو آیه را یک آیه تلقی می کرد و این توهم، موجب اختلافات اندکی در شمارش آیات گردیده است. (۱۸۸)

با توجه به مطالب فوق ، در شمارش تعداد آیات اختلاف شده است و هر دسته و جمعی از علما عددی را صحیح دانسته اند.

مرحوم طبرسی می نویسد: عدد اهل کوفه (۶۲۳۶) صحیح ترین عدد است ، چون سندش به امیرالمؤمنین (ع) می رسد و روایتی از پیامبر(ص) وارد شده که با این قول سازگار است (۱۸۹).

کوتاهترین و بلندترین آیات : کوتاهترین آیه ، ((مُدْهَامَّتَانِ)) (۱۹۰) است که یک کلمه می باشد و بلندترین آیه ، آیه ۲۸۲ بقره است که بیشتر از سی جمله می باشد. این آیه به آیه دین معروف است .

اولین و آخرین آیات نازل شده : اکثر مفسران بر این عقیده اند که آیات اول سوره علق ، اولین آیاتی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است . (۱۹۱) آخرین آیه نازل شده نیز آیه ((وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ)) (۱۹۲) می باشد. از ابن عباس نقل شده است که این آیه آخرین آیه ای بود که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد و آن حضرت به گفته جبرئیل دستور داد تا آن را بعد از آیه ۲۸۰ سوره بقره قرار دهند. (۱۹۳)

#### سوره

معنای لغوی و اصطلاحی سوره : سوره (بدون همزه از ماده سور) به معنای پایگاه بلند و رفیع است . (۱۹۴) در اصطلاح نیز به قسمتی از قرآن که از دیگر قسمتها بر حسب وحی و نزول ، جدا شده باشد، سوره گفته می شود. هر سوره ای با بسم الله الرحمن الرحيم شروع می شود، بجز سوره ((توبه)) که با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن اسلام و اظهار براءت و بیزاری از آنان شروع شده است .

سوره نمل دارای دو بسم الله است ؛ یکی مربوط به خود سوره و دیگری مربوط به نامه حضرت سلیمان (ع) به بلقیس که با بسم الله شروع شده است .

مناسبت معنای اصطلاحی و لغوی سوره یا از آن جهت است که سوره های قرآن چون سخن خداست ، دارای منزلت و پایگاه بلند است یا اینکه قرائت هر سوره ای موجب بلندی مرتبه و برتری منزلت قاری آن می شود، تا به آخرین مرتبه کمال و منزلت عالی برسد. (۱۹۵)

تعداد سوره های قرآن : قرآن دارای ۱۱۴ سوره است که با سوره ((حمد)) آغاز می شود و با سوره ((ناس)) پایان می یابد. ناگفته نماند که چنین ترتیبی ، ترتیب نزول آنها نیست ، بلکه ترتیبی است که در تدوین سوره ها مراعات شده است .



نکته شایان توجه آنکه در برخی از روایات ، سوره انفال و توبه را که بین آن دو ((بسم الله الرحمن الرحيم)) نیامده ، یک سوره دانسته اند، همچنین در روایات ائمه معصومین (ع) سوره های ((ضحی)) و ((انشراح)) یک سوره و سوره های ((فیل)) و ((ایلاف))، نیز یک سوره محسوب شده اند و عده ای از فقهای شیعه نیز به یکی بودن این سوره ها فتوا داده اند و در نماز که خواندن یک سوره کامل واجب است ، خواندن یکی از آنها را کافی ندانسته و خواندن سوره دیگر را با آن واجب دانسته اند.(۱۹۶)

اسامی سوره ها: درباره نامگذاری سوره ها دو نظریه وجود دارد. بیشتر علما بر این عقیده اند که اسامی سوره ها به بیان رسول اکرم (ص) و از طریق وحی تعیین شده است ، ولی عده بسیار کمی آن را اجتهاد صحابه می دانند.(۱۹۷)

کوچکترین و بزرگترین سوره ها: کوچکترین سوره قرآن ((کوثر)) با سه آیه و بزرگترین آنها ((بقره)) با ۲۸۶ آیه است .

سوره های سجده دار (عزائم): در چهار سوره از قرآن آیاتی وجود دارد که به آیات سجده معروفند و عبارتند از: سوره های ((سجده)) آیه ۱۵، ((فصلت)) آیه ۳۷، ((نجم)) آیه ۶۲، ((علق)) آیه ۱۹.

این چهار سوره را ((عزائم)) می نامند و اگر انسان هر یک از چهار آیه مذکور را بطور کامل بخواند، یا بدان گوش فرا دهد، واجب است بعد از تمام شدن آیه ، بی درنگ سجده کند.(۱۹۸)

چهارده آیه دیگر در قرآن وجود دارد که دارای سجده مستحب است . آیات سجده ، چه واجب و چه مستحب در قرآن آنها مشخص گردیده است .

برخی از تقسیمات دیگر

۱ - السَّبْعُ الطُّوْلُ (۱۹۹): هفت سوره طولانی قرآن ، شامل سوره های بقره ، آل عمران ، نساء، مائده ، انعام ، اعراف و مجموع دو سوره انفال و توبه می باشد.

۲ - مثنائی: از سوره یونس تا آخر سوره نحل را ((مثنائی)) گویند.(۲۰۰)

۳ - مِئُونِ یامِئین: از سوره بنی اسرائیل تا آخر سوره مؤ منون را ((مِئُون)) می نامند.(۲۰۱)

۴ - مِفْصَل: بعد از سوره مؤ منون تا آخر قرآن ((مِفْصَل)) نامیده (۲۰۲) شده است . تقسیم بندی های دیگری نیز بیان شده که از آنها صرف نظر می کنیم .

مکی و مدنی

می دانیم که قرآن کریم بتدریج در طول ۲۳ سال دوران رسالت پیامبر اکرم (ص) نازل شده است که حدود سیزده سال آن در مکه و بقیه آن در مدینه سپری گشته است .

به آیات و سوره هایی که در مکه (پیش از هجرت) نازل گشته ، ((مکی)) و به آنچه در مدینه پس از هجرت نازل گردیده است ، ((مدنی)) گویند.

روایاتی وجود دارد که ما را در آگاهی از مکی یا مدنی بودن پاره ای از آیات و سوره ها یاری می کند. هرچند این روایات ، تمام قسمتهای قرآن را از این نظر معرفی نکرده است ، اما دانشمندان کوشیده اند تا با تاءمل و دقت ، ویژگیهای آیات و مکان نزول آنها را دریابند.

تقسیم قرآن به جزء و حزب

زرکشی در ((البرهان)) می گوید: تقسیم قرآن به جزء و حزب از آنجا شروع شد که ابتدا قرآن را به سی جزء تقسیم کردند و به صورت جزوه در اختیار نو آموزان قرآن قرار دادند. سپس به منظور اینکه آسانتر در دسترس نو آموزان قرار گیرد، هر جزء را نیز به چهار حزب و هر حزب را به چهار ربع ، تقسیم کردند.<sup>(۲۰۳)</sup>

گفتنی است که بعضی از قرآنها هر جزئی را به دو حزب و هر حزبی را به چهار ربع تقسیم کرده اند. بنابر این ، بر اساس بعضی از تقسیم بندیها، قرآن دارای شصت حزب و بر اساس برخی دیگر ۱۲۰ حزب می باشد.

روشهای تعلیمی و تربیتی قرآن

هدف از خلقت بشر، رسیدن به مقام عبودیت و بندگی است و برای رسیدن به این مقام باید تعلیم ببیند و تزکیه و تربیت شود. قرآن کتاب الهی برای تعلیم و تربیت بشر است تا آنان را از تاریکیهای جهل و ظلم به سوی نور هدایت و سعادت رهنمون شود در این کتاب روشهای گوناگون تعلیم و تربیت به کار گرفته شده تا هم حقایق و پیامهای حیاتبخش آن به گوش دل جهانیان برسد و هم در عمق جانیشان نفوذ کند و آنان را پیروانند و تربیت کند. ما طی سه درس به بررسی این روشها می پردازیم .

قصه گویی

داستان سرایی از زمانهای قدیم در بین بشر رایج بوده و انسانها با علاقه تمام قصه ها را شنیده و سینه به سینه و نسل به نسل به انسانهای پس از خود انتقال داده اند. اثر سحر آمیز قصه بر شنونده و حتی بر گوینده آن نیز بر کسی پوشیده نیست . این جاذبه سبب شده که افراد فراوانی را به سوی خود جذب کند تا جایی که بازار قصه سازان خیالی نیز رونق گرفته و در این زمینه ، آثار و کتابهای فراوانی از گذشتگان به جای مانده است .استقبال انسانها از شنیدن قصه ، اختصاص به گروه خاصی ندارد و همه افراد جامعه از مرد و زن و خُرد و کلان را در بر گرفته و همگان را به خود مشغول ساخته است . جاذبه داستانها، تنها در پرکردن وقت و سرگرمی نیست ، بلکه فواید دیگری نیز دارد که به اهم

آنها اشاره می شود.

۱ - آنچه به وسیله تجربه ثابت شده و روان شناسی نیز آن را تأیید می کند، این است که پند و اندرز غیر مستقیم اثر بیشتری نسبت به پند و اندرز مستقیم دارد؛ اگر عیوب شخصی بطور غیر مستقیم به او تفهیم شود و یا بطور غیر مستقیم راه و رسم زندگی به او یاد داده شود، بدون شک اثر پذیری آن قطعا بیشتر است. هنر داستان نیز در همین زمینه است، زیرا با تحسین یا تقبیح قهرمانان داستان بطور غیر مستقیم، خواننده را به خوبیها دعوت کرده و از زشتیها باز می دارد.

۲ - یکی از عوامل مهم به یادماندن مطلب در ذهن انسان، مشتمل بودن آن بر داستان یا مثال است. انسان گاهی مطلبی را که حاوی داستان یا مثالی بوده در زمان کودکی شنیده و تا آخر عمر در ذهن خویش، نگه می دارد، در حالی که مطالب خطابی، علمی و فلسفی فراوانی را پس از مدت کوتاهی به فراموشی می سپرد.

۳ - انسانها بطور آگاهانه و یا ناخودآگاه به قهرمانان گرایش دارند، آنها سعی می کنند در زندگی و راه و روش خود، در برخوردها و عکس العملها، و حتی در حرکات ظاهری، کسانی را الگوی خویش قرار دهند و اعمال و رفتار خود را مطابق اعمال و رفتار آنان انجام دهند. در مواردی نیز که در شناخت الگوی مناسب ناتوان باشند، به الگو قرار دادن موجوداتی پست و بی ارزش رو می آورند و کمالات کاذبی را در اوهام خویش ساخته و به آنان نسبت می دهند.

این عمل قهرمان سازی در قصه ها بیشتر میسر است؛ به همین جهت در اکثر داستانها وجود قهرمان چه از نوع خوب و چه از نوع بد نقش اصلی را ایفا می کند.

۴ - داستان برای همه افراد جامعه مفید است بر خلاف برهان عقلی و مطالب علمی که افراد خاصی را مخاطب قرار داده و مورد استفاده آنان قرار می گیرد.

قرآن مجید به همه مزایای داستانی توجه داشته و نقش تربیتی آن را در زندگی بشر نادیده نگرفته است. این کتاب آسمانی خود به بیان قصه های گذشتگان پرداخته و در برخی موارد معارف الهی و جهان بینی خود را در ضمن داستانها بیان کرده است. اما آنچه داستانهای قرآنی را از دیگر داستانها متمایز ساخته، وجود ویژگیهای خاصی است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ویژگیهای داستانهای قرآنی:

۱ - هدفدار بودن: هدف قرآن کریم در بیان داستانها تنها نقل تاریخ و به تصویر کشیدن زندگی قهرمانان نیست، بلکه می خواهد با نقل فرازهای عبرت آموز از زندگی گذشتگان، آن رامایه تنبه آیندگان و چراغی فرا راه آنان قرار دهد تا آنان از نکته های آموزنده زندگی گذشتگان، درس گرفته، از افتادن در پرتگاهها مصون باشند. همچنین رموز موفقیت برخی دیگر را نصب العین زندگی خود قرار دهند و راه تکامل و هدایت را با سرعت بیشتری بیمایند.

قرآن در سوره اعراف به این هدفمندی خود در نقل داستانهای تاریخی اشاره کرده و پس از نقل

سرگذشت بنی اسرائیل و شرح ماجرای اصحاب سبت و داستان بلعم باعورا می فرماید:

((ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بَيَاتِنًا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)) (۲۰۴)

این ، مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را بازگو کن ، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

همچنین در سوره یوسف (ع) می فرماید:

((لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ)) (۲۰۵)

در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است !

با توجه به همین هدفمندی است که داستانهای قرآن شرح کامل و مفصل نیست ، بلکه در هر سوره به مناسبت ، فرازی از داستان یک شخص یا گروه ذکر شده و در همان فراز نیز به نکته های آموزنده اشاره شده و مطالبی که پیام هدایتی ندارد، مهمل گذاشته شده است . برای مثال در قرآن بطور معمول زمان وقایع ذکر نشده ، چون در پیام داستان تأثیری ندارد و یا در داستان اصحاب کهف ، سن آنان ، محل غار، نحوه فرار آنان و ... بیان نشده ، چون پیام هدایتی خاصی نداشته است .

۲ - بیان داستان همراه با پند و اندرز: داستانهای قرآن با پندهای اخلاقی و مواظط الهی همراه است ؛ بطوری که در کنار هر قسمت از داستان ، نکته زیبایی را متذکر شده است . به همین جهت از هر داستان قرآن در زمینه های مختلف می توان بهره برد. به عنوان نمونه می توان به داستان خلقت آدم و حوا و سرگذشت آنان توجه نمود. این داستان در چندین سوره ذکر شده (۲۰۶) و در هر مورد به بعضی جهات توجه داده و حاوی بهترین نصایح اخلاقی است ؛ نصایحی که مهمترین رکن اخلاق را تشکیل می دهد. توجه به دشمنی خطرناک که همیشه در کمین انسان است ؛ دشمنی که از راههای مختلف و با حيله های گوناگون وارد می شود، گاهی به پند و اندرز انسان می پردازد، گاهی با قسم او را می فریبد و گاهی دشمنی صریح و آشکارش را ابراز می دارد و نیز یادآوری ظرفیت فوق العاده تکاملی انسان ، تشویق به توبه بعد از لغزش و گناه و ... .

در داستان حضرت یوسف (ع) نیز که یک سوره کامل را به خود اختصاص داده ، همچون دیگر داستانهای قرآنی به همین گونه عمل شده است . در لابلاي هر فراز آن به انسانها پند می دهد. در فرازی انسان را متوجه شرّ حسودان می سازد، در جای دیگر از نقشه های شیطانی نفس در پوشاندن بدیها سخن می گوید. در آیات دیگری انسان را از افتادن در مسیر شهوات باز داشته و الگوی بسیار مناسبی در مبارزه با شهوات به وی معرفی می کند. در مجموع سوره نیز، انسان را متوجه تدبیر الهی در به عزت رساندن افراد متقی و خداترس می نماید و به عبارت دیگر توحید در ربوبیت را به انسان یاد می دهد.

در سوره قصص هر چند سخن اصلی داستان در مورد نبوت موسی (ع) و مبارزه او با فرعونیان است اما نکات ریز و پندهای اخلاقی مورد نیاز انسان را هم فروگذار نکرده است . برای مثال حیای زنان را ستوده ، انابه به درگاه الهی را تمجید کرده ، دلبستگی به دنیا و زخارف آن را تقبیح نموده است ؛

همچنین خانه آخرت را از آن کسانی دانسته که اراده برتری در زمین نداشته و به دنبال راه اندازی فساد در روی زمین نباشند.

۳- بیان قانونمندیها: از دیگر مشخصات قصه های قرآن این است که هر چند به نقل داستان های جزئی و شخصی می پردازد، اما آن رابه عنوان آینه ای برای انعکاس حقایق مطرح می کند و موارد جزئی را به شکل کلی بیان می کند و می فهماند که اگر در مورد خاصی خداوند عنایتی کرده و یا در جایی عده ای را به هلاکت رسانده است ، یک قضیه شخصی نیست تا دیگران فقط برای مطالعه و سرگرمی بخوانند، بلکه برای این است که بدانند قوانین الهی ، کلی است و شامل همه افراد بشر می گردد. به عنوان مثال قرآن در داستان حضرت یوسف (ع) می فرماید:

((وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)) (۲۰۷)

و هنگامی که به بلوغ و قوّت رسید، ما حکم و علم را به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم .

همچنین در داستان یونس (ع) و استغاثه او به درگاه الهی و قبول انابه اش می فرماید:

((فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ)) (۲۰۸)

ما دعای او را اجابت کردیم و از آن اندوه نجاتش دادیم و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم !

۴- نقل داستانهای حقیقی نه خیالی: قرآن کریم برای بیدار کردن انسانها و تنبّه آنان ، از داستانهای حقیقی استفاده کرده و قسمتهایی از وقایعی را که اتفاق افتاده ، برای درس گرفتن دیگران نقل کرده است . این کتاب آسمانی به داستان بافی و نقل رمانهای بی اساس تخیلی نپرداخته و اصولاً این قصه ها در شأّن چنین کتاب الهی نیست .

بعضی گفته اند: اشکالی ندارد که قرآن در داستانهای خود، از داستانهای معروف بین مردم و یا اهل کتاب استفاده کرده باشد، هر چند اطمینانی به صحت آنها نداشته باشد و یا آن داستانها افسانه های خیالی باشند، مانند داستان موسی و همسفرش یوشع بن نون و داستان مردن هزاران نفر از مردمی که از ترس مرگ خانه و دیار خود را ترک کرده بودند و سپس زنده شدن آنها و نظیر این داستانها (۲۰۹) . علامه طباطبایی (ره) پس از نقل سخن فوق ، در ردّ آن می نویسد:

این سخن خود خطای بزرگی است ، زیرا مسأله داستان نویسی و فنون آن که در جای خودصحیح نیز هست ، هیچ ربطی به قرآن کریم ندارد. زیرا قرآن کتاب تاریخ و رمّان نیست بلکه کتاب عزیزی است که نه در خود آن باطلی هست و نه دست دسیسه بازان می تواند باطلی را در آن راه دهد. این خود قرآن است که خود را در آیات زیادی چنین توصیف می کند: ((قرآن جز حق نمی گوید.)) و ((بعد از حق چیزی جز گمراهی نیست )) و... با این حال چگونه یک دانشمند کنجکاو، به خود اجازه می دهد که بگوید: قرآن به منظور هدایت ، از راءِی باطل و داستانهای دروغین و خرافات و تخیلات نیز استفاده کرده است ؟ (۲۱۰)

۵- پرهیز از بدآموزی: بسیاری از داستانها با وجود داشتن مطالب مفید و آموزنده ،بگونه ای نقل می

شوند که دارای جنبه های بدآموزی نیز می باشد، همانند داستانی که به خاطر نشان دادن پایان بد و نافرجام دزدی و فساد و مانند آن به رشته تحریر درمی آید؛ و بگونه ای ناخودآگاه ، راههای دزدی و فساد را به خواننده خود القا می کند. این بدآموزیها در داستانها و رمانهای عشقی بیشتر خودنمایی می کند. ولی قرآن داستانها را به نوعی نقل می کند که هیچ گونه اثر بدآموزی در آن وجود ندارد. نمونه ای برای این ادعا، داستان حضرت یوسف (ع) است . در بخشی از این داستان به ماجرای عشق زیبا اشاره شده و صحنه ماجرا منعکس می گردد ولی هرگز کوچکترین بدآموزی و انحراف در خواننده ایجاد نمی کند.

مقایسه قصص قرآن با قصص تورات :

وجود قصص پیامبران پیشین در قرآن و تورات ، این توهم را ایجاد کرده که منبع قرآن همان تورات است و پیامبر(ص) آن داستانها را کم و زیاد و پیش و پس کرده و ارائه داده است . اما تفاوت های اساسی بین داستانهای قرآن و تورات این توهم را از بین می برد.

قرآن در داستانهای خود، مقام عزّت و پاکی را از آن خداوند دانسته و خدا را از شرک و نقص و جهل مبرا دانسته است ، پیامبران الهی را صاحبان مقام بلند در درگاه الهی و بندگان برگزیده خداوند معرفی می کند و هرگونه شر و بدی را از آنان دور می داند، دستورات اخلاقی و تعلیمات پیامبران الهی را ذکر کرده و در هیچ مورد، ظلم و جهل و... را نستوده و پیامبران را جز پرچمداران توحید و متصفان به کمالات انسانی ندانسته است . اما تورات فعلی - که غیر از تورات نازل شده بر حضرت موسی (ع) است - در موارد فراوانی جهل و نسیان و ظلم را به خداوند نسبت داده و در موارد فراوانی پیامبران الهی را تحقیر کرده و نسبت هایی به آنان داده که چنین نسبت هایی به انسانهای معمولی نیز از انصاف به دور است .

مقایسه نمونه هایی از این دو کتاب ، دید بازتری در این باره ارائه می دهد.

قرآن مجید، یعقوب (ع) را از پیامبران معصوم الهی می داند، در حالی که تورات او را کسی می داند که با فرشته الهی و یا با خود خداوند کشتی گرفته و پیروز شده است. <sup>(۲۱۱)</sup>

قرآن داوود(ع) را بنده خالص خدا می داند که به مقام خلافت در زمین رسیده بود، در حالی که تورات او را انسانی می داند که به گناهان بسیار زشتی مبادرت ورزیده و مورد مجازات سختی واقع شده است. <sup>(۲۱۲)</sup>

قرآن مجید، سلیمان را پیامبری بزرگ می داند که با علم و تقوای سرشار، فریفته دنیا و مال آن نشد و آرزوی او، شکرگزاری به درگاه خدا بود؛ همچنین آن حضرت را بنده بسیار خوب خدا معرفی می کند، در صورتی که تورات کنونی بدترین کارها، نظیر بناکردن بتکده ، ترویج بت پرستی و عشق بی حساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده و توصیف های عاشقانه را به وی نسبت داده و در پایان نیز مجازاتی از سوی خدا برای او قائل شده است. <sup>(۲۱۳)</sup>

قرآن کریم ، هارون را پیامبری می داند که به کمک حضرت موسی شتافت و در این راه مجاهدت فراوانی

از خود نشان داد. در داستان سامری نیز او مردم را از پرستش گوساله منع کرد، ولی مردم به سخنان او توجهی نکردند، در حالی که تورات گوساله سازی و دعوت به بت پرستی را به هارون نسبت می دهد<sup>(۲۱۴)</sup>، نسبتی که تصور آن نیز با مقام نبوت سازگار نیست. این موارد تنها نمونه هایی از قصص وارد شده در قرآن و تورات است و همین مقایسه می تواند ما را به نقش تربیتی این قصه ها در قرآن و نقش مخرب آن در کتاب تحریف شده فعلی تورات، آشنا سازد.

تمثیل

یکی دیگر از روشهایی که قرآن مجید برای تربیت انسانها از آن استفاده کرده، مَثَل زدن است. راغب اصفهانی در مورد معنای مثل گوید:

مثل زدن یعنی در مورد یکی از دو چیز که به یکدیگر شباهت دارند، مطلبی بگویی به این قصد که مشابه آن مطلب در مورد دیگری تصویر و تبیین شود.<sup>(۲۱۵)</sup>

مثال، حقایقی را که از دسترس افکار عموم دور است، به ذهن نزدیک ساخته و در آستانه حس قرار می دهد و در حقیقت راه فهمیدن مطالب را آسان می کند. گاهی یک مثل در عین کوتاهی ما را از آوردن استدلالهای طولانی بی نیاز می کند. علاوه بر آنکه مَثَل - بر خلاف برهان که بیشتر برای دانشمندان مفید است - برای عموم مردم نیز فایده بخش است و هر کس در حد فهم خود از آن استفاده می کند. مَثَل به دلیل اینکه معقول را به محسوس تشبیه می کند و انس انسان با محسوسات بیشتر است، درجه اطمینان انسان به مسائل را بالا می برد و حتی لجوجانی را که با استدلالهای عقلی قانع نمی شوند، مجاب کرده و مجال بهانه گیری را از آنان سلب می کند.<sup>(۲۱۶)</sup>

قرآن شریف با توجه به فواید مَثَل، در موارد متعددی برای اثبات سخن و یا فهماندن مطالب بلند از تمثیل استفاده کرده و آن را مایه تذکر و تفکر انسانها می داند و می فرماید:

((وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ))<sup>(۲۱۷)</sup>

ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مَثَلی زدیم، شاید متذکر شوند!

نمونه هایی از مَثَلهای قرآنی:

۱ - آب و کف: از دیدگاه قرآن، حق در جهان ماندنی و اصیل است و باطل از بین رفتنی و ناپایدار. قرآن برای فهماندن این حقیقت به انسانها، دو مَثَل زده است، در یکی، حق را به آب تشبیه کرده و باطل را به کف روی آب؛ و در دیگری، حق را به فلز گرانبهایی که در کوره ذوب شده و باطل را به کفی که بر روی فلز مذاب ظاهر می شود. سپس نتیجه و پیام این دو تشبیه را چنین بیان کرده است:

((فَإِذَا الزُّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ))<sup>(۲۱۸)</sup>

اما کفها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آنچه به مردم سود می رساند، در زمین می ماند، خداوند این چنین مثال می زند!

قرآن با این دو مثال زیبا، به ما توجه می دهد که باطل ، شرک ، کفر و نفاق ماندنی نیستند، تنها مدت کوتاهی جولان می دهند و حق را می پوشانند. آنان همچون کف روی آب و روی فلزات مذابند که دوامی نداشته و به تندی سراب وجودشان بر همگان معلوم می گردد. اما آنچه ماندنی است حق است و طرفداران آن که همچون آب و فلز هم دوام دارند و هم مایه حیات و منفعتند. ناگفته نماند که قرآن برای بیان حق و باطل ، مثالهای دیگری را نیز آورده است . برای مثال ، اهل باطل را در ناکامی از رسیدن به مقصد و بی نتیجه ماندن اعمالشان به شخصی تشبیه کرده که از دور دستهای خود را گشوده ، به سوی آب دراز می کند تا کفی از آب بر دهان خود برساند، اما نمی تواند و فقط صورت آب نوشیدن را در می آورد و ناکام و تشنه باقی می ماند.<sup>(۲۱۹)</sup> همچنین در جای دیگر، توحید و کلمه حق را به درخت پاکیزه ای تشبیه نموده که ریشه های آن در خاک محکم و ثابت گردیده و در فضا شاخه گسترده و هر فصل به اذن پروردگارش میوه می دهد، در حالی که کفر و کلمه باطل همچون درخت ناپاکی است که از زمین کنده شده و بادهای آن را به هر طرف پرتاب می کنند و ثبات و بقایی از خود ندارد.<sup>(۲۲۰)</sup>

۲- سبزه زیبا ولی کم دوام و نابودشدنی : قرآن برای آگاه کردن مؤمنان به ناپایداری و بی ثباتی دنیا، در موارد فراوان به نصیحت آنها پرداخته است و حیات دنیوی را لهو و لعب دانسته ، انسانها را از دلبسته شدن به آن نهی کرده است . قرآن برای فهماندن این حقیقت چنین مثال زده است :

((أَنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلَتْ مِنْ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ))<sup>(۲۲۱)</sup>

مثل زندگانی دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم ، که در پی آن ، گیاهان زمین می روید تا زمانی که زمین زیبایی خود را یافته و آراسته می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند، (ناگهان ) فرمان ما، شب هنگام یا روز فرا می رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم ؛) و آنچنان آن را درو می کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری ) نبوده است ! این گونه ، آیات خود را برای گروهی که می اندیشند، شرح می دهیم !

در این مثال ، زیبایی و ناپایداری متاع دنیا به زیبایی و ناپایداری علفهایی تشبیه شده که بهاران از زمین می رویند و آن را زیبا و سرسبز می کنند، ولی بزودی پژمرده و خشک شده و پراکنده و نابود می گردند. متاعهای دنیوی نیز چنین است . همین که اهل دنیا به نعمتهای آن دل خوش کرده و گمان می کنند که برای همیشه آن را در اختیار خواهند داشت ، ناگاه فرمانی از جانب خدا رسیده و تمام آن نعمتها را از اینان می گیرد، چنان که گویی آن نعمتها در این سرزمین وجود نداشته اند.

۳- خوشه هفتصددانه : خداوند وعده داده که صدقات را پرورش می دهد و زیاد می گرداند، برای اینکه این وعده را محسوس گرداند، اینگونه مثال زده است :



((مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)) (۲۲۲)

مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) چند برابر می کند و خدا گشایش دهنده و داناست .

قرآن با این مثال می فهماند که انفاق سبب رشد معنوی فراوان و اجر مضاعف انفاق کننده در جهان آخرت شده و در دنیا نیز سبب پرورش مال و زیاد شدن آن می گردد و هیچ گاه بر اثر انفاق صحیح ، مال انفاق کننده کم نمی شود.

#### قسم خوردن

از دیگر روشهای تربیتی و هدایتی قرآن مجید، به کار بردن سوگند است . چنین کاری در میان افراد بشر رایج است و هر قوم و ملتی با توجه به آیین و مرام خود به چیزهایی که در نزد خودشان مقدس است ، قسم می خورند.

فایده سوگند در دو چیز است : ۱ - تاءکید مطلب ۲ - توجه دادن مخاطبان به اهمیت مواردی که سوگند بدانها یاد می شود.

توضیح مطلب : در مواردی که انسان برای اثبات مطلبی سوگند یاد می کند، بین آن مطلب و چیزی که بدان سوگند می خورد، پیوند برقرار کرده و وجود این دو یا اهمیت این دو را به هم گره می زند، نظیر شخصی که می گوید: به جان خودم سوگند که فلان مطلب ، سخن درستی است . این در حقیقت بین آن گفته ها و بین جان و زندگی خود، رابطه ای برقرار کرده و می گوید، همان طور که جان من عزیز و محترم است ، آن سخن نیز که من یا دیگری گفته ام همین قدر دارای احترام و ارزش است . همچنین کسی که با قسم به خداوند انجام کاری را به عهده می گیرد، در واقع می خواهد بگوید با توجه به احترام و عظمتی که برای خدا قائل هستم ، تعهد می کنم که چنین کاری را انجام دهم و به عبارت دیگر با خود می گوید اگر آن عمل را انجام ندهم ، احترام و عظمت الهی را رعایت نکرده ام ؛ و چون قسم به مواردی خورده می شود که نزد آدمی بسیار عزیز و محترم است ، پس موردی که قسم برای آن آورده می شود نیز دارای ارزش و عظمت زیادی در نزد یاد کننده سوگند است و این همان تاءکید است که از قسم فهمیده می شود. همین تاءکید در سوگندهای قرآن نیز وجود دارد، به این معنا که اگر خداوند مثلاً به جان پیامبر خود سوگند یاد نموده و مطلبی را پس از آن بیان کرده است می رساند که همان گونه که جان پیامبر (ص) در نزد خداوند با اهمیت و عزیز است ، این مطلب نیز با اهمیت و شایان توجه می باشد.

در قسمهای قرآن که به مخلوقات الهی نیز سوگند یاد شده ، این مطلب اهمیت بسزایی دارد، زیرا خداوند با قسم به مخلوقات خویش ، توجه بندگانش را به آثار عظمت خود آشنا کرده و آنان را متوجه آثار ربوبی خود می گرداند.

مرحوم طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان در این باره می گوید:

خداوند به این اشیاء (آفریده هایش) سوگند یاد کرده به جهت منافع فراوانی که برای بندگانش در آنها وجود دارد و به خاطر نشانه هایی که بر یگانگی و وحدانیت وی و آثار قدرت نامتناهی اش در آنها نمودار است. <sup>(۲۲۳)</sup>

قسمهای قرآن :

خداوند متعال در قرآن مجید، علاوه بر ذات خویش به مخلوقاتش نیز سوگند یاد کرده است . در یک تقسیم بندی غالب سوگندهای قرآن را می توان چنین تقسیم کرد.

۱ - سوگند به ذات پروردگار: در دو مورد به لفظ جلاله ((اللَّه)) و در شش مورد به کلمه ((ربّ)) که اشاره به وصف ربوبیت حق تعالی است ، سوگند یاد شده است ، مانند آیه :  
((تَاللّٰهِ لَإِنَّكُمۡ لَتَقْتُلُونَ)) <sup>(۲۲۴)</sup>

۲ - سوگند به فرشتگان مانند:

((وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا ... فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)) <sup>(۲۲۵)</sup>

۳ - سوگند به جان پیامبر(ص):

((لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ)) <sup>(۲۲۶)</sup>

۴ - سوگند به قرآن مجید مانند:

((يٰۤاَيُّهَا الْقُرْآنُ الْحَكِيمُ)) <sup>(۲۲۷)</sup>

۵ - سوگند به قیامت مانند:

((وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ)) <sup>(۲۲۸)</sup>

۶ - سوگند به پدیده های آفرینش ، همچون آسمان ، خورشید، ستارگان ، زمین ، ماه ، باد، ابر، دریا، کشتی ، انجیر و زیتون . <sup>(۲۲۹)</sup>

۷ - سوگند به زمانهای مختلف ، چون سپیده دم (فجر)، چاشتگاه ، عصر، غروب آفتاب ، روز و شب . <sup>(۲۳۰)</sup>

۸ - سوگند به مکانهای مقدس ، چون : مکه ، کوه طور و بیت المعمور. <sup>(۲۳۱)</sup>

۹ - در مواردی نیز به نفس انسان ، وجدان انسانی ، قلم و نوشته ، به اسباب پیکارگر، شفع ، وتر و ... قسم یاد کرده است. <sup>(۲۳۲)</sup>

مورد قسم :

در پاسخ به این سؤال که قسمهای قرآن برای تاءکید بر چه مطالبی آورده شده ، باید گفت : قسمهای قرآن یا برای مواردی آورده شده که اعتقاد بشر به آنها لازم و ضروری است و یا برای تاءکید بر حالات و روحیات بشر است .

دسته اول ، مثل وحدانیت خداوند، وقوع قیامت ، مبعوث شدن پیامبران ، نبوت پیامبر گرامی اسلام (ص)، عظمت قرآن ، حقانیت وعده الهی در تضمین رزق و روزی ، وحی بودن آنچه پیامبر می گوید، بیان

شده و مورد تاءکید قرار گرفته اند.

دسته دوم ، مثل تاءکید بر آفرینش انسان در بهترین صورت ، آفرینش انسان در رنج و سختی ، وجود نگهبانان و حافظانی بر انسان ، زیانکار بودن انسانها جز مؤمنان نیکوکار، فطرت حق شناس انسان و تاءکید بر رستگاری کسانی که خودسازی را پیشه کردند.

تناسب قسم با مورد آن :

در گذشته گفتیم که قسم برای تاءکید آن مطلبی است که مورد قسم واقع شده است . اینک این سؤ ال پیش می آید که آیا بین این قسمها و موارد آن رابطه ای وجود دارد و یا هر قسمی در قرآن بدون داشتن رابطه مناسب برای مطلبی آورده شده است ؟ محققان علوم قرآنی وجود رابطه را حتمی دانسته و در توجیه آن سخنها گفته اند. از بین همه آنها، به سخن علامه طباطبایی (ره) نویسنده تفسیر گرانقدر المیزان اکتفا می کنیم که با کلامی رسا، این رابطه را تبیین نموده و فرموده است :

خواننده عزیز، اگر در آیاتی که خدای تعالی در آنها سوگند یاد کرده دقت بفرماید، خواهد دید که خود سوگندها، حجت و برهانی است که بر حقانیت جواب قسم دلالت می کند، نظیر سوگندی که در مورد رزق خورده و فرموده : ((فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ...))<sup>(۲۳۳)</sup> که در عین این که سوگند خورده بر حقیقت رزق ، دلیل آن را هم بیان کرده و آن این است که خدای تعالی رب و مدبّر آسمان و زمین است و مبداء رزق مرزوقین هم همان تدبیر الهی است ؛ و سوگندی که در مورد مستی کفار یاد کرده ، می فرماید: ((لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ))<sup>(۲۳۴)</sup> در عین سوگند بر گمراهی و کوری آنان ، دلیل آن را هم بیان کرده و آن جان پیامبر است ، که جانی طاهر و به عصمت خدایی مصون از هر نقص است ، و معلوم است که مخالف چنین پیامبری معصوم ، در مستی و سرگردانی بسر می برد و سوگندی که در رستگاری نفوس الهی و خسران نفوس آلوده یاد کرده ، می فرماید: ((وَالشَّمْسِ وَ ضُحًیَّآ ... وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّیْهَا فَآلَهِمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوًیَّهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّیَّهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّیَّهَا))<sup>(۲۳۵)</sup> که در عین اینکه سوگند یاد کرده ، دلیلش را هم آورده می فرماید: نظامی را که در خورشید و ماه و شب و روز جریان دارد و منتهی شده به پیدایش نفسی که فجور و تقوایش به او الهام شده ، خود دلیل است بر رستگاری کسی که نفس را تزکیه کند و خسران کسی که آن را آلوده سازد.<sup>(۲۳۶)</sup>